

کنفدرالیسم دموکراتیک —————  
پروژه‌های روزآمد برای حل مسئله‌ی کورد و دیگر خلق‌های ایران ■

■ خودمدیریتی دموکراتیک و ابعاد آن

– اشکال سازماندهی دولتی

– خودمدیریتی دموکراتیک

– ابعاد خودمدیریتی دموکراتیک



ولایتی آزاد

مجله‌ی ایدئولوژیک - سیاسی

(تحلیلی - تحقیقی)

سال نهم / شماره‌ی ۶۴، تیر و مرداد ۹۱

ارگان حزب حیات آزاد کوردستان

تقدیم به تمامی شهیدان حماسه‌ی قندیل

# ولایتی آزاد

**لایق این شماره**

فکر الیوم دموکراتیک -  
روزهای روزانه برای حل مسئله، آوره و دیگر خلق‌های ایران

خودمردینی دموکراتیک و آزاد آن  
- اشکال سازماندهی فوری  
- خودمردینی دموکراتیک  
- ایجاد خودمردینی دموکراتیک

**ولایتی آزاد**

مجله ای دموکراتیک  
انتشار ماهانه  
سال دوم انتشار از مرداد ۹۱  
از گنجینه خودمردینی آزاد



این شماره از مطالب به "ایران سبز" می‌پردازد که محوریت آن محوریت سبز است. در این شماره، ما به موضوعات مختلفی از جمله: اقتصاد، محیط زیست، فرهنگ، و سیاست می‌پردازیم. این شماره به گونه‌ای طراحی شده که برای شما جذاب و آموزنده باشد. ما به شما کمک می‌کنیم تا با خواندن این شماره، دیدگاه خود را در مورد مسائل روزگار گسترده کنید. ما به شما کمک می‌کنیم تا با خواندن این شماره، دیدگاه خود را در مورد مسائل روزگار گسترده کنید.

مجله ای دموکراتیک - سیاسی. ارگان حزب حیات آزاد  
 کوردستان PJAK - شماره ۶۴ - تیر و مرداد ۹۱  
 مرکز مطبوعات PJAK

## فهرست



■ سخن مجله ..... ۵

■ کنفدرالیسم دموکراتیک، پروژه‌های روزآمد برای حل مسئله‌ی کورد و دیگر خلق‌های ایران.....

۶..... ریوار آبدانان، عضو مجلس حزب حیات آزاد کوردستان(پژاک) .....

مفاهیم کلیدی: ۱- ساختار کنفدرال ۲- دموکراسی ۳- ملت دموکراتیک ۴- گذار از جنسیت‌گرایی  
۵- اقتصاد کمونال ۶- دفاع ذاتی ۷- سیاست دموکراتیک ۸- محیط‌زیست‌گرایی ۹- خودمدیریتی یا  
مدیریت ذاتی ۱۰- خودگردانی دموکراتیک ۱۱- ساختار دولت- ملت ۱۲- تنوعات هویتی ایران(کورد،  
عرب، بلوچ، آذری، گیلک، گالش، تات، تالش، مازنی، ترکمن، سیستانی، بندری، فارس، بهایی، یهودی،  
پارسان، سنی، شیعه، مسیحی، آشوری، زرتشتی، صابئی، سریانی، کلدانی، ارمنی)

■ خودمدیریتی دموکراتیک و ابعاد آن ..... ۷۱

..... تدوین و گردآوری: باران ر. بریتان ..... ۷۱

۷۲ - اشکال سازماندهی دولتی -----

۷۸ - خودمدیریتی دموکراتیک -----

۸۳ - ابعاد خودمدیریتی دموکراتیک -----

ساختار جامعه‌ی دموکراتیک، ساختاری است طبیعی که تمامی نهادها و اجزای جامعه را در برمی‌گیرد و خارج از محدوده و سیستم دولتی خویش را سازماندهی می‌نماید. مشارکت در این سیستم، متفاوت با شهروندی دولتی بوده؛ هویت و تعریف آن، به جامعه، خلق و ملت دموکراتیک برمی‌گردد. اگر فرد را طبق شهروند دولتی تعریف کنیم، با سرنگونی دولت این تعریف نیز تغییر خواهد کرد. هویت اجتماعی، شکلی ماندگار داشته و این پرسش که جامعه‌ی من چگونه جامعه‌ای می‌باشد، جستجویی است برای شناخت هویت. هر جامعه‌ای جهت شناساندن جایگاه و هویت واقعی‌اش، به ارائه‌ی تعریفی از خویش نیاز دارد.

در شماره‌ی ۶۴ مجله‌ی **ولایتی نازاد** سعی نمودیم به تشریح نظام سیاسی و مدیریتی مختص به جامعه و ابعاد و زوایای آن، یعنی کنفدرالیسم دموکراتیک و خودمدیریتی دموکراتیک بپردازیم. خلق‌های خاورمیانه و به‌خصوص ایران، سال‌هاست که با مشکلات عدیده‌ای دست و پنجه نرم می‌کنند. در این میان مبارزات فراوانی نیز صورت گرفته که در زمان اجرا و در عرصه‌ی عمل، به گونه‌ای بایسته و شایسته جوابگوی نیازها و خواسته‌های خلق نشدند. به همین دلیل است که سال‌های متمادی متحمل رنج‌ها و مشقات فراوان شده و هیچ‌گاه دست از مبارزه برنداشته و هزینه‌های آزادی را پرداخته‌اند. در این شماره ضمن بررسی پروژه‌ای که از سوی حزب حیات آزاد کوردستان (پژاک) ارائه گشته، به راهکارهای عملی نمودن آن پرداخته‌ایم. مدلی که نه تنها خلق کورد، بلکه تمامی خلق‌های ایران را در بر می‌گیرد. این خط مشی، نه در راستای پروژه‌های آمریکا و متحدان غربی و منطقه‌ای او، و نه در راستای حفظ موقعیت دولت‌های دیکتاتور و محافظه‌کار منطقه، بلکه سازماندهی جامعه را مبنا قرار می‌دهد. دینامیسم آزادی‌خواهی و دموکراسی‌خواهی موجود در جامعه‌ی ایران، نبایستی صرف رقابت مابین قدرت‌های موجود شود. جنبش‌های دموکراسی‌خواه با گرفتار آمدن در این بازی، به دور پایان‌ناپذیر انقلاب-شکست-انقلاب دچار گشته‌اند.

همچنین بخشی از مبحث را نیز، به روابط مابین دولت و جامعه اختصاص داده‌ایم. دولت و دموکراسی، در درون مایه‌ی خویش دو مفهوم کاملاً از هم جدیند. اما ساختار دولت‌های کنونی به دلیل بحران‌های فراوان، محکوم به تجدیدنظر در ساختار خود و یا به عبارتی بهتر تن دادن این ساختار به فرمول «دولت + دموکراسی» هستند. یعنی اگر دولت‌گشایش دموکراتیک انجام دهد و اراده‌ی نیروهای دموکراتیک را به رسمیت بشناسد، می‌توان از چنین دولتی به عنوان دولتی دموکراتیک نام برد.

پس از ارائه‌ی این پروژه مباحث فراوانی بر سر چگونگی آن صورت گرفت و در این زمینه پرسش‌های فراوانی به دست ما رسید. از این رو سعی نمودیم در این شماره از مجله‌مان، نمای کلی این پروژه را به شما عرضه کنیم. هرچند که معرفی تمامی ابعاد آن در این شماره نمی‌گنجد، لذا بر آن شدیم در حد امکان، تمامی ابعاد، عرصه‌ها و زوایای آن را مطرح نماییم. در همین راستا در دو مقاله‌ی ارائه‌شده در این شماره، مباحثی چون جامعه‌ی دموکراتیک، ملت دموکراتیک، تنوعات ملی و مذهبی در ایران، و عدم جوابگویی سیستم فدرالیسم به آن تنوعات، راهکارهای مبارزه با تبعیض و سرکوب نظام و به طور کلی به مبارزه‌ی اخلاقی و اجتماعی برای نیل به آزادی و دموکراسی از طریق منسجم‌ترین شکل سازماندهی اجتماعی یعنی کنفدرالیسم دموکراتیک و خودمدیریتی دموکراتیک در جامعه‌ی ایران مطرح گشته‌اند. بر همین مبنا، تلاش خواهیم کرد در شماره‌های بعدی مجله نیز مفصلاً به این مبحث بپردازیم.

## کنفدرالیسم دموکراتیک،

### پروژه‌های روزآمد برای حل مسئله‌ی کورد و دیگر خلق‌های ایران

تقدیم به شهید خسرو گل‌سرخ، فرزند کمانگر و تمامی آنانی که برای آزادی خلق‌های ایران جان خود را فدا کردند

ریوار آبدانان: عضو مجلس حزب حیات آزاد کوردستان (پژاک) ●

مفاهیم کلیدی: ۱- ساختار کنفدرال ۲- دموکراسی ۳- ملت دموکراتیک ۴- گذار از جنسیت‌گرایی ۵- اقتصاد کمونال ۶- دفاع ذاتی ۷- سیاست دموکراتیک ۸- محیط‌زیست‌گرایی ۹- خودمدیریتی یا مدیریت ذاتی ۱۰- خودگردانی دموکراتیک ۱۱- ساختار دولت-ملت ۱۲- تنوعات هویتی ایران (کورد، عرب، بلوچ، آذری، گیلک، گالش، تات، تالش، مازنی، ترکمن، سیستانی، بندری، فارس، بهایی، یهودی، یارسان، سنی، شیعه، مسیحی، آشوری، زرتشتی، صابئی، سریانی، کلدانی، ارمنی)

●●●●●●●●

خلق‌های ایران سال‌هاست با استبداد، تبعیض و مرکز‌گرایی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. به دلیل عدم شکل‌گیری یک نظام سیاسی و مدیریتی مختص به جامعه، تاکنون مبارزات این خلق‌ها به نتیجه‌ی لازم نرسیده است. نبود آزادی برای تنوعات فرهنگی و هویت‌های مختلف موجود در ایران، عدم آزادی آموزش به زبان مادری برای خلق‌های مختلف، ژرفایافتن ضدفرهنگ تحقیر علیه خلق‌ها، تداوم تبعیض و ستم شدید علیه زنان (شکنجه و آزار، سنگسار، ممنوعیت‌های اجتماعی و سیاسی، تبعیضات حقوقی)، فقدان آزادی بیان (اعمال ممنوعیت، سانسور و حذف در رسانه‌ها و نهادهای روشنگر)، بیکاری، تن‌فروشی، فقر، شیوع بحران زیست‌محیطی (خشکیدن دریاچه‌ها، بیابان‌زایی، آلودگی هوا، انقراض گونه‌های گیاهی و جانوری، جنگل‌زدایی، آلودگی منابع آبی) و صدها مشکل دیگر نشان می‌دهند که بدون ارائه‌ی یک راهکار متفاوت نمی‌توان ادعای حل مسائل جامعه‌ی ایران را داشت. برخی جریان‌ها همچنان راه‌حل‌هایی سنتی تجویز می‌کنند که بر پایه‌ی حذف صورت مسئله هستند، برخی بدون اینکه هیچ پروژه‌ی چاره‌یابی مشخصی برای آینده داشته باشند صرفاً بر راهکار براندازی نظام فعلی و پایه‌ریزی نظامی دیگر پافشاری می‌کنند، بعضی بر اصلاح‌طلبی درازمدت و مدارا کردن در برابر وضعیت موجود اصرار می‌نمایند و برخی نیز نسخه‌ی راه‌کارهایی نظیر فدرالیسم را می‌پیشنند و آن را محور فعالیت‌های سیاسی خود قرار می‌دهند. در این بین، **حزب حیات آزاد کوردستان (پژاک)** پروژه‌ی **کنفدرالیسم دموکراتیک** را به عنوان بهترین و نتیجه‌بخش‌ترین راهکار برای حل مسئله‌ی کورد و سایر خلق‌های ایران ارائه نموده است. نظریه‌ی ملت دموکراتیک و نظام کنفدرالیسم دموکراتیک توسط **عبدالله اوجالان**، رهبر خلق کورد در مجموعه دفاعیات خود (**نقشه‌ی راه** و مجموعه‌ی پنج جلدی **مانیفست تمدن دموکراتیک** که در زندان تک‌نفره‌ی جزیره‌ی امرالی نگاشته)، مطرح و ارائه شده است.

سعی نوشتار حاضر این است که ابعاد مختلف این پروژه بررسی شود و برای پرسش‌هایی که در مورد چگونگی

آن مطرح‌اند، پاسخ‌هایی ارائه گردد. بنابراین نکاتی اساسی درباره‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک با زبان ساده و فهم‌پذیر ارائه می‌شود تا درکی صحیح و عمومی از این نظام شکل گیرد.



۱- جامعه و فردی که در نتیجه‌ی سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی دولت حتی از فرهنگ، زبان و هویت تاریخی خویش نیز بیگانه شده و آن را حقیر و بی‌ارزش می‌انگارد و مدام می‌خواهد فرهنگ، زبان و هویت خود را همانند دیگران سازد، از عشق به خود تهی گشته است؛ نمی‌تواند خود را مدیریت کند و به ناچار برده خواهد ماند. چنین جامعه و فردی، از هستی خود بیگانه شده و قادر به دیدن جهان درون خویش نیست. چنین فرد و جامعه‌ای که از هویت و هستی خود بیگانه شده، به تمامی دچار بی‌معنایی و فقدان حقیقت گشته است. به دلیل انحصارگری قدرت‌های برتر (دستگاه‌های دولتی نظیر بخش نظامی و امنیتی) و ترس از تنبیه توسط قانون (که به میل دولت‌مردان نوشته و تفسیر می‌شود نه به میل جامعه)، اراده‌ی فرد و جامعه درهم می‌شکند و قوه‌ی اندیشه‌ی سالم و توان زندگی آزاد از وی سلب می‌شود. بنابراین ضعیفه، برده و بی‌روح می‌شود. چنین تقدیر شومی را دولت-ملت‌های مدرن برای جوامع مختلف در نظر گرفته‌اند. سیاست‌های دولت-ملت‌ها که بر پایه‌ی یکدست‌سازی (یکسان‌سازی)، همشکل‌گردانی و نابودسازی تفاوت‌های هویتی استوارند، جوامع و افراد آن را به سمت چنین از خود بیگانگی و قتل‌عام‌شدنی کشانیده است. به عنوان توضیح می‌توان گفت: دولت-ملت همان دولت مدرن امروزی است که به شدت قدرت‌طلب، جنگ‌افروز، انحصارگر و سلطه‌جوست؛ این هیولا برای انباشت حداکثر سرمایه و رسیدن به بیشترین سود و قدرت تلاش می‌کند تا تمام جامعه (ملت) را از طریق شعارهای ملی‌گرایانه تابع خویش گرداند و گله‌آسا در خدمت به خود بسیج کند؛ جامعه را تحت نام «حقوق» به شکل شهروندان منفرد و بی‌اخلاق درمی‌آورد؛ بدین ترتیب در تمام جامعه نفوذ می‌کند، همه را در سودای کسب قدرت، سود و لذت افسارگسیخته تحریک می‌نماید از وجدان و روحیه‌ی همیاری دور می‌سازد و به حالت برده درآورد. دستاوردی که دولت-ملت برای خلق‌های مختلف جهان و به ویژه خاورمیانه در بر داشته، تنها اشک و خون بوده و بس. به طوری که می‌توان گفت وضعیتی که اکنون خلق‌ها و مناطق مختلف خاورمیانه با آن رویارو هستند نوعی «جنگ جهانی سوم» و لحظه‌ی فرود شمشیر نسل‌کشی فرهنگی است.

کنفدرالیسم دموکراتیک، فرم مدیریت سیاسی تمامی گروه‌ها، خلق‌ها و تنوعات اجتماعی‌ای است که در پی گذار از چنین نابودی‌ای هستند و می‌خواهند به شکل ملتی دموکراتیک درآیند. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، یک نظام غیردولتی است و از تمام اشکال مدیریتی قدرت‌طلب مرسوم، متفاوت است. دلیل دوری کردن از دولتی‌شدن و عدم قدرت‌طلبی این است که هرگاه یک دموکراسی به سمت دولت‌شدن و دستیابی به قدرت گام بردارد، تیشه بر ریشه‌ی خویش می‌زند و یک قشر ممتاز را جایگزین مدیریت ذاتی و کمونال (جمعی، اشتراکی) جامعه می‌گرداند. بدین ترتیب به جای «ابراز نظر، مشارکت و اراده‌مندی همگان»، سلطه و استبداد فرد یا گروهی که در رأس دولت هستند پدید می‌آید. کنفدرالیسم دموکراتیک، به جای شعار «برای رهایی از وضع موجود ما هم بایستی یک دولت-ملت هرچند کوچکی داشته باشیم»، پایه‌های خود را بر این اصل استوار ساخته است: «هر جامعه‌ای باید طبق هویت خویش دارای مدیریت‌های بومی دموکراتیک و غیردولتی باشد».

بایستی توجه داشت که عدم اتکا به راهکارهای دولت‌گرا، هرگز به معنای تأیید هرج و مرج نیست. یعنی اگر یک جریان اجتماعی-سیاسی در پی حل مسائل جامعه باشد و بدون تشکیل دولت در صدد حل مسائل برآید، برخلاف آنچه تصور می‌شود به معنای رخ دادن هرج و مرج نیست. بالعکس، این دولت است که با سازماندهی

گروه‌های قدرت گرا علیه کل جامعه، جامعه را دچار بی‌مدیریتی، ازهم‌پاشیدگی و آشوب می‌گرداند. زیرا رابطه‌های متکی بر اعمال قدرت، باعث از خودبیگانگی، تولید بحران، نفی و نابودی می‌شوند. کنفدرالیسم دموکراتیک که یک نظام غیردولتی است، با گذار از چنین روابطی و در نتیجه‌ی «همکاری، همزیستی، هم‌پذیری و مشارکت آزادانه‌ی تنوعات اجتماعی خودگردان»، یک نظم سیاسی درهم‌تنیده و کلیت‌مند محسوب می‌شود که در آن جامعه به بهترین نحو می‌تواند امور خویش را سر و سامان ببخشد.

کنفدرالیسم دموکراتیک یک اتحادیه‌ی نامتمرکز، فارغ از ملی‌گرایی و عاری از قدرت‌طلبی است که دغدغه‌ی دستکاری مرزهای سیاسی موجود و دست زدن به مرزبندی‌های تازه‌ای را ندارد. این اتحادیه دربرگیرنده‌ی تمام واحدهای اجتماعی غیردولتی اعم از عقیدتی، فرهنگی، اقتصادی و... است که به شکل خودگردان به مدیریت امور خود می‌پردازند. (معنای واژه‌ی فتودوس عبارت است از: فراگیرترین، اتحادیه، هم‌پیمانی، همه را در درون خود گنجاندن، همبستگی و تشکیل مجموعه‌ای را دادن. کنفدرالیسم، اتحادیه‌ی نامتمرکز و منعطفی است که در آن مجموعه‌ای از گروه‌ها و تنوعات هویتی بر پایه‌ی یک تعهد آگاهانه و اخلاقی فراتر از قانون، ضمن حفظ هویت و موجودیت خود، یک موجودیت جمعی تر و کل تازه‌ای را تشکیل می‌دهند).

۲- در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک از آنجا که هر فرد در بحث و گفتگوها، روند تصمیم‌گیری‌ها و اجرای سیاست‌ها مشارکت می‌کند و می‌تواند به خود و هستی خویش معنا ببخشد، بنابراین احساس کرامت، باشخصیت‌بودن و خودباوری در شخص ایجاد می‌شود. دموکراسی راستین، مشارکت آزادانه‌ی همه‌ی اراده‌هاست در مدیریت کردن و اعتلای همه‌ی امور زندگی خویش (دموکراسی از دو واژه مشتق شده: دموس به معنای جامعه و کراتیا به معنای خودمدیریتی؛ بنابراین معنای ساده‌ی دموکراسی خودمدیریتی جامعه است). از همین رو هر فرد مشارکت‌ورز در جامعه‌ای دموکراتیک، ارزشمند بودن خود را درک می‌نماید و به خودیابی هویتی دست می‌یابد. از یأس، سرخوردگی، پوچی و ضعفی که در نظام‌های دولتی و قدرت‌گرا به آن‌ها دچار گشته رهایی می‌یابد و دیگر بار احساس دلگرمی می‌نماید و شور زندگی در وی بیدار می‌شود. نوعی حساسیت، احساس تعهد و مسئولیت‌پذیری در قبال مسائل دیگران پدید می‌آید. از امور بهداشتی، ورزشی، زیست‌محیطی گرفته تا رفاه، بهسازی شهر و روستا، اقتصاد، سیاست و دفاع ذاتی (دفاع از خود)، همواره شور و مشورت، همگرایی، همدلی و توجه به آرای گوناگون یکدیگر ملاحظه می‌شود. از همین رو هیچ فرد، جمعیت، گروه و اقلیتی که در چارچوب این نظام به سر می‌برد، احساس بی‌هویتی، استحاله شدن (ذوب گشتن)، بی‌ارادگی و حاشیه‌ای ماندن نخواهد کرد. در این نظام جایی برای خودباختگی، یأس و پوچی و بردگی وجود ندارد زیرا هر فرد و جماعتی طبق واقعیت اجتماعی خود زندگی می‌کند. یعنی تمام اندوخته‌های گذشته‌ی جامعه‌ی خود را دارد و با آن‌ها به سر می‌برد، هیجان حضور در لحظه‌ی اکنون و مشارکت در مدیریت زندگی آزاد خود را دارد و با امید و شوقی بی‌پایان چشم به افق‌های آینده دوخته و زندگی می‌کند. چنین زندگی‌ای از هر نوع زندگی دیگری به حقیقت، راستی و فرزانگی نزدیک‌تر است. با توجه به این واقعیت است که می‌توان گفت نظام کنفدرالیسم دموکراتیک یک نظام بسته و قطعیت‌گرا نیست، به اندازه‌ای که بر ارزش‌های تاریخی گذشته اتکا می‌ورزد، امروزی و مدرن است و به همان اندازه نیز برای اندیشه‌ها و تحولات زیبایی آینده مساعد است.

۳- کنفدرالیسم دموکراتیک نظامی است که بدون ایجاد تغییر در مرزبندی‌های سیاسی موجود یا دستکاری قلمرو دولت‌های یکپارچه (یونیت‌ر و دارای تمامیت ارضی) ایجاد می‌شود. یعنی یکپارچگی هیچ کشوری را از بین نمی‌برد و مرزهای تازه‌ای ترسیم نمی‌کند. **کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان** که فرم مدیریت سیاسی ملت



دموکراتیک کورد است، بدون دستکاری در مرزهای سیاسی «ترکیه، ایران، عراق و سوریه»، تمام تنوعات فرهنگی و واحدهای اجتماعی کورد و سایر هویت‌هایی که در میان کوردها زندگی می‌کنند (نظیر آذری، آشوری، ارمنی و...) را در درون خود جای می‌دهد و امکان مدیریت‌های خودگردان آن‌ها و آزادی‌شان را فراهم می‌آورد.

این قابلیت نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، در نواحی و مناطق مختلف هر کشور یا سرزمینی مصداق دارد. به عنوان نمونه، شمال ایران و نواحی پیرامون دریای خزر (گلستان، مازندران، گیلان و دماوند- طبرستان و دیلمان) از لحاظ تنوعات هویتی بسیار غنی است. گیلک‌ها، گالش‌ها، مازنی‌ها، تات‌ها، کوردها، ترکمن‌ها، تالش‌ها، قزاق‌ها، سیستانی‌ها، کولی‌ها و تنوعات هویتی با زبان‌ها و لهجه‌های بسیاری در آن‌جا زندگی می‌کنند. برای آنکه تمام این تنوعات فرهنگی بتوانند از یک نظام مدیریتی بومی برخوردار باشند و به رفع مشکلات خویش بپردازند، می‌توان نوعی سازماندهی در قالب اتحادیه‌ی دموکراتیک خزر که بخشی از «کنفدراسیون دموکراتیک ایران» خواهد بود را طرح‌ریزی و اجرا نمود. چنین ساختار دموکراتیکی می‌تواند تمام این تنوعات هویتی را در خود جای دهد. بدین ترتیب خلق‌های این منطقه از مدیریت‌های بومی و ذاتی برخوردار خواهند بود که حافظ هویت و فرهنگ آن‌هاست. چنین ساختاری منعطف است؛ مثلاً کوردهایی که از دیرباز در این نواحی ساکن شده‌اند علاوه بر اینکه در چارچوب یک نظام مشترک دموکراتیک با ملیت‌های همجوار خود همچنان خواهند زیست به عنوان بخشی از ملت دموکراتیک کورد در کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان نیز جای خواهند داشت. یعنی ساختار کنفدرالیسم دموکراتیک به گونه‌ای منعطف است که در برابر «چندهویتی بودن» و «مشارکت‌داشتن همزمان در چند ساختار کنفدرال» ایجاد مانع نمی‌کند. چنین ساختارهای کنفدراتیو دموکراتیکی را می‌توان در جای‌جای ایران و در چارچوب کلیتی به نام «کنفدراسیون دموکراتیک ایران» تشکیل داد. مناطق بسیاری از ایران نظیر خراسان، همدان، مرکزی (اراک)، خوزستان (اهواز)، اصفهان، کوردستان (اعم از تمام مناطق کوردنشین) و... تک‌ملیتی نیستند و تنوعات اتنیکی (قومی) و مذهبی مختلفی دارند که بهترین راه حل برای همزیستی خلق‌های این مناطق و برخورداری عادلانه و برابر آن‌ها از مدیریت‌های دموکراتیک نامتمرکز و بومی، کنفدرالیسم دموکراتیک است. راه کارهای نژادپرستانه، ملی‌گرا و دولتی جز ایجاد تنش و درگیری در این مناطق نتیجه‌ای حاصل نخواهد کرد. کفایت به عراق و وضعیت وخیم شهرهای کثیرالمله‌ای نظیر کرکوک (متشکل از اهالی کورد، ترکمن، عرب، آشوری و کلدانی) نگاه کنیم تا واقعیت امر را بهتر درک کنیم. روز به روز بیشتر اثبات می‌شود که تنها راه گذار از خونریزی‌های فزاینده در کرکوک و مناطق نظیر آن ایجاد یک ساختار کنفدرال دموکراتیک است که همه‌ی تنوعات ملیتی و مذهبی را در خود جای دهد.

جز یک ساختار کنفدراتیو دموکراتیک که فارغ از مرز و محدوده باشد و مرزهای استانی و کشوری را مانعی برای خود به حساب نیاورد، هیچ ساختار مدیریتی دیگری نمی‌تواند کوردهای پراکنده در تمام ایران (کوردهای کرمانج خراسان و سایر کوردهایی که در سرتاسر ایران از نواحی شمالی ایران گرفته تا قم، قزوین، کرمان، فارس، بوشهر، بلوچستان و... به‌شکلی گسسته از جغرافیای کوردستان زندگی می‌کنند) و کوردهایی که در اروپا، روسیه، آمریکا و سایر نقاط جهان به سر می‌برند را با کوردهای بخش‌های چهارگانه‌ی کوردستان (شرق کوردستان واقع در ایران، شمال کوردستان واقع در ترکیه، جنوب کوردستان واقع در عراق، غرب کوردستان واقع در سوریه) به شکل یک ملت دموکراتیک به هم پیوند بزند و کلیتی را تشکیل دهد. به ویژه شهرهایی که دارای بافت چندملیتی و چند دینی می‌باشند فوریت بیشتری برای راهکار کنفدرال دموکراتیک دارند. به‌طور مثال در شهرها و مناطقی از کوردستان نظیر ارومیه، ماکو، خوی و سلماس (متشکل از کورد، آذری، آشوری و ارمنی)؛ قروه، بیجار و نقده (کورد و آذری)؛ ده‌لران (کورد و عرب) و دیگر مناطقی که بافت جمعیتی آن‌ها ترکیبی از کورد و دیگر ملیت‌هاست، بهترین

راهکار برای همزیستی این خلق‌ها برقراری نظام کنفدرالیسم دموکراتیک است.

با توجه به تنوعات بسیار گسترده‌ی فرهنگی و زبانی در ایران، نظام کنفدرالیسم دموکراتیک می‌تواند به بهترین نحو توان چاره‌یاب بودن خویش را جلوه‌گر سازد. این نظام می‌تواند پیوندهای تاریخی و فرهنگی هر خلقی که جغرافیای محل سکونتش توسط مرزبندی‌های دوپست‌ساله‌ی اخیر تجزیه شده و بافت جامعه‌اش از هم گسسته را بار دیگر و این‌بار بدون نیاز به تشکیل دولت و مرز تازه، برقرار کند (نظیر وضعیت خلق‌های ترکمن، تالش، کورد، بلوچ، آذری و نظایر آن‌ها که علاوه بر ایران در کشورهای دیگر نیز زندگی می‌کنند). به‌ویژه تشکیل کنفدراسیونی به شکل «کنفدراسیون دموکراتیک شرق ایران، پاکستان و افغانستان» که مرکز آن پنجاب باشد بر مبنای جغرافیای فرهنگی این منطقه ضرورت یافته است (این اتحادیه نیز بدون نیاز به تخریب مرزهای این دولت‌ها شکل می‌گیرد). نکته‌ای که باید به آن توجه نمود این است که ملت دموکراتیک با دولت-ملت و ملت دولتی به کلی فرق دارد. شالوده‌ی دولت-ملت این است که سلطه‌ی خود را از طریق ایجاد یک شهروند تک‌زبانی و تک‌قومیتی بر همگان برقرار سازد. شهروند دولت-ملت به یک عقیده‌ی رسمی و مقدسات ساختگی آن وابسته می‌گردد و طبق قوانین آن هدایت می‌شود. این اعتقاد رسمی نوعی میهن‌دوستی نیست، بلکه یک ملیت‌گرایی نژادپرستانه است. این ملی‌گرایی که از طریق دولت-ملت به جامعه تزریق می‌شود تا حد یک دین‌گرایی، افراطی است (چنان‌که هر شهروند با مراسمات ساختگی ملی که توسط دولت‌ها به پا می‌شوند، به هیجان درمی‌آید و حاضر است روزانه به جنگ‌طلبی‌های خدای دولت-ملت خدمت کند). دولت-ملت، تنوعات اجتماعی را قبول نمی‌کند. بلکه می‌خواهد ارزش‌های همه‌ی گروه‌های اجتماعی را به خود شبیه و همسان گرداند. اما ملت دموکراتیک، از زبان‌ها، اثنیسیته‌ها (اقوام)، ادیان، ملت‌ها و فرهنگ‌ها، گروه‌ها و افراد دارای منافع جداگانه‌ی بسیاری تشکیل شده است. در ملت دموکراتیک، به اندازه‌ی اهمیت شهروند، «جماعت‌ها، گروه‌ها و جامعه‌ی مدنی» نیز اهمیت دارند و موجودیت آن‌ها را تحت ضمانت قرار می‌دهد. شهروندی تنها وقتی معنا دار است که به گروه، جماعت و جامعه‌ی مدنی تعلق داشته باشد. زیرا فرد بدون جامعه نمی‌تواند از معنایی جهان‌شمول (عام) برخوردار باشد و در تک‌ماندگی خود بی‌معنا می‌شود.

۴- هر دولت مدرن، از طریق «کشیدن مرزهای سیاسی، تشکیل بازار، وضع حقوق، تاریخ‌سازی، اعلان زبان رسمی، مشخص کردن دین رسمی و تولید فرهنگ یکسان» موقعیت ملت تحت سلطه‌ی خود را مشخص می‌کند. چون ملت تحت سلطه‌ی آن‌ها فاقد مدیریت ذاتی است، نمی‌تواند ادعای آزاد شدن و همبستگی داوطلبانه در درون خویش نماید. ملتی می‌تواند ادعای آزادی و همبستگی نماید که این را به شکل دست‌یابی به خودگردانی (اتونومی) دموکراتیک نشان دهد. یک ملت آلوده به اندیشه‌ی ملی‌گرایی، به شکل دولت تبلور می‌یابد. می‌توان این ملت را ملت دولتی یا ملت حقوقی، ملت ارتش و یا حتی ملت بازار نامید. زیرا ملتی که به قدرت و ملی‌گرایی آلوده شده، تحت کنترل این پدیده‌ها قرار گرفته و با آن‌ها تجلی پیدا می‌کند. اما ملتی که دارای ذهنیتی آزادی‌خواه است و بر مبنای همزیستی و همبستگی متقابل تمام تنوعات درونی‌اش زندگی می‌کند و نه بر مبنای «بازار، مرزهای سیاسی، زبان رسمی، دین رسمی، حقوق، و فرهنگی یکدست شده»، جسم و پیکری به نام «اتونومی یا خودگردانی دموکراتیک» دارد (خودگردانی دموکراتیک مد نظر ما به تمامی با اتونومی‌ها یا خودگردانی‌های دولتی متفاوت است). ملتی که از لحاظ ذهنیتی بر آزادی و همبستگی خویش خودآگاهی دارد و از لحاظ عینی نیز از خودگردانی دموکراتیک برخوردار باشد، یک ملت دموکراتیک خواهد بود. این ملت نه از راه خشونت، انکار و نسل‌کشی فرهنگی بلکه بر مبنای اراده‌ی آزاد افراد و گروه‌های مختلف اجتماعی پدید می‌آید. این ملت دموکراتیک از لحاظ سیاسی دارای فرم کنفدرالیستی دموکراتیک است. ملت دموکراتیک چون از تنوعات زبانی-دینی، هویت‌ها، گروه‌ها

و سازماندهی‌های اقتصادی مختلفی تشکیل شده و برخلاف ملت دولتی دچار «یکدست شدن و همسان‌سازی» نشده است، بنابراین همه‌ی این تنوعات را در چارچوب یک نظام کنفدرال دموکراتیک جای می‌دهد تا تمام آن تنوعات بتوانند بر مبنای اراده‌ی ذاتی خود مشارکت سیاسی به عمل آورند.

خودگردانی دموکراتیک یا از طریق مسالمت‌جویانه و ایجاد یک قانون اساسی دموکراتیک که رابطه‌ی میان ملت دموکراتیک با دولت را مشخص می‌گرداند، شکل می‌گیرد (در این صورت باید دولت-ملت دست از سیاست سرکوب و نفی ملت بردارد و ملت نیز از ایده‌ی ایجاد دولت-ملت مخصوص به خود دست بکشد). در صورت عدم تمایل دولت به ایجاد قانون اساسی دموکراتیک و اصرار نمودنش بر سیاست‌های سرکوب و سلطه‌گری، خودگردانی دموکراتیک از راه جنگ همه‌جانبه و خستگی‌ناپذیری که ملت برای حفظ موجودیت خویش و رسیدن به زندگی آزاد انجام می‌دهد، شکل خواهد گرفت.

خلق‌ها و موجودیت‌های فرهنگی مختلف ایران همیشه همدلی را بر هم‌زبان‌شدن (یا تک‌هویتی بودن) ترجیح داده‌اند. از همین رو هر موجودیت فرهنگی و هویتی به اندازه‌ای که با مرکز‌گرایی قاطعانه، استحاله‌ی فرهنگی و نابودی مدیریت ذاتی‌اش در ستیز بوده است، با سایر موجودیت‌های فرهنگی و هویتی ایران در همزیستی به سر برده و به این همزیستی باور داشته است. در صورت اتکا به راهکار ملت دموکراتیک و میهن‌مشترک، هم‌کلیت ملت دموکراتیک ایران ایجاد می‌شود و هم تنوعات هویتی ایران می‌توانند از زیر تیغ نسل‌کشی فرهنگی نجات یابند و از طریق مدیریت‌های ذاتی خود زندگی آزاد خویش را سامان بخشند. در این بین خلق فارس نیز همچون دیگر خلق‌های ایران از مرکز‌گرایی و استبداد طبقات فرادست دولتی زیان دیده است. حفظ رابطه‌ی تاریخی و همزیستانه‌ی خلق‌های مختلف ایران با فارس‌ها تنها از طریق یک نظام دموکراتیک ممکن است. کنفدرالیسم دموکراتیک ایران که تمام تنوعات فرهنگی-زبانی-هویتی و آیینی ایران (موزاییک رنگارنگ ایران) را به گونه‌ای آزادانه و برابر مشارکت می‌دهد، این امر را ممکن خواهد ساخت و تحت ضمانت قرار خواهد داد.

۵- ملت دولتی، بر مبنای اشتراکات ذهنیتی و فرهنگی نظیر تاریخ، مرز، زبان، دین، بازار و... شکل می‌گیرد که البته این مشترک‌بودن با زور دستگاه‌های دولتی و از طریق حذف تنوعات و تک‌دین، تک‌زبان و تک‌فرهنگی کردن ایجاد می‌شود. اما ملت دموکراتیک و غیردولتی، تنها به اشتراکات ذهنیتی و فرهنگی کفایت نکرده و همه‌ی زیرمجموعه‌های خود را در نهادهای خودگردان دموکراتیک گرد می‌آورد و مدیریت می‌کند. ملتی می‌تواند دموکراتیک باشد که روش مدیریتی آن دموکراتیک و خودگردان باشد و از برآیند حضور داوطلبانه‌ی همه‌ی تنوعات شکل گرفته باشد. بنابراین ملت دموکراتیک، با مبنا گرفتن مدیریت‌های ذاتی دموکراتیک به جای مدیریت‌های استثمارگر دولتی، امکان آزادی و برابری و عدالت را فراهم می‌آورد.

ملت دموکراتیک به وطن‌مشترک و آزاد اهمیت می‌دهد اما به جای پرستش پدیده‌هایی نظیر مرز که به شکل بت درآمده‌اند، به ستایش زندگی آزاد می‌پردازد. پیداست که هر چه مرزها قاطع‌تر و بسته‌تر شوند و وطن در حصار تعصب کشیده شود، اسارت در میان دیوارهای ذهنی بیشتر می‌گردد. دولت-ملت خدایی است که ملت را با شعارهای ملی‌گرایانه (در مورد برتری و شکوه نژاد، تاریخ، ارتش، مرز، دین، زبان، فرهنگ، تیم ملی فوتبال، پرچم و صدها مورد نظیر آن) هدایت می‌کند و تابع خود می‌گرداند. آنچه در این میان قداست می‌یابد خود دولت است. بنابراین ملت‌هایی که تشکیل دولت-ملت را برای خود هدف قرار دهند، با دستان خویش آزادی را از خود سلب می‌کنند.

ملت دموکراتیک در پی مشارکت دادن همه‌ی عناصر جمعی و برقراری روابط متقابل نیرومند است اما ملت

دولتی در اثر انحصارگری دولت- ملت دچار نابودی تنوعات درونی خود گشته، روابط آزاد اجزایش از میان رفته، هویت‌های متفاوتش در کوره‌ی نسل‌کشی ذوب شده‌اند و نهایتاً به شکل یک توده‌ی همشکل و بی‌اراده درآمده است. زندگی وقتی بامعناست که تنوعات و تفاوت‌ها موجود باشند. اگر جهان ما تنها یک نوع گیاه، یک نوع حیوان و یا یک نوع سنگ می‌داشت زندگی چقدر می‌توانست بامعنا و باشکوه باشد؟! بنابراین تلاش دولت- ملت‌ها برای شبیه‌کردن همه‌ی شهروندان به هم و تک‌شخصیتی کردن آنها به معنای رساندن انسان به سطح «هیچ» است. وقتی تفاوت و تنوعی در میان نباشد، گویی هیچ چیزی وجود ندارد و مرگ و نیستی حکمفرماست.

ملت دموکراتیک، هر قبیله، ایل، آیین، جماعت، گویش و تفاوتی را محترم، زیبا و غنایی بزرگ می‌شمارد. ملت دموکراتیک ارباب و کارفرما ندارد. خودش همه‌کاره است. این ملت ساختاری است چند زبانی، چند اتنیسیته‌ای، چند دینی، چند مذهبی و دارای تشکلهای سیاسی پرشمار. بنابراین کنفدرالیسم دموکراتیک، عرصه و تجلی حضور همه‌ی تنوعات و هویت‌ها حتی کوچک‌ترین قبیله و نهاد مدنی است. بنابراین به جای شعار تک‌وطن، تک‌پرچم، تک‌زبان و تک‌آیین که معنایی جز ستم بر کورد، بلوچ، آذری و عرب ندارد می‌توان در چارچوب «وطن مشترک، پرچم‌های بسیار و زبان‌ها و آیین‌های مختلف» کلیتی دوستانه را به شکل ملت دموکراتیک ایران به وجود آورد. این امر به معنای رقم زدن یک نوزایی (رنسانس) واقعی و رسیدن به صلح، آزادی، برابری و عدالت راستین است.

۶- در نظام دولت- ملت (که سلطه‌گرترین مدل دولتی است)، از برابری و حقوق برابر بحث می‌شود. یعنی گفته می‌شود که شهروندان در مقابل حقوق دولتی از برابری برخوردارند. اما واقعیت این است که شهروندان در نظام دولت- ملت همه تک‌تیب و یکدست می‌شوند و تفاوت‌های جوهری که نماد موجودیت ویژه هر کدام از آنهاست، از آنان سلب شده و سپس در مقابل حقوق، مساوی قلمداد می‌شوند. یعنی ابتدا آنها را از جامعه، فرهنگ، تاریخ، اراده و ماهیت خود دور ساخته و آنگاه این موجودیت از خودبیگانه‌شده را در مقابل ماشین حقوق که در آن خبری از اخلاق و معنویت نیست قرار می‌دهند و می‌گویند شما برابرید! پیداست که چنین برابری‌ای هیچ معنا و مفهومی ندارد و تنها یک عمل متقلبانانه و دروغ بزرگ است.

در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، برابری هست. اما برابری‌ای که تفاوت‌ها را در نظر دارد (به عبارتی، برابری ضمن حفظ تفاوت‌مندی‌های همگان). همه‌ی واحدها با هم برابر هستند ولی با مدنظر قرار دادن قابلیت‌ها، ویژگی‌ها و تفاوت‌های هر کدام، نه بر مبنای یکدست کردن و کشتن تفاوت‌ها و رنگ‌های مختلف آنها. برابری اگر بر مبنای یکدست کردن و همسان‌سازی باشد هیچ عدالتی در آن نیست. مثلاً جمهوری اسلامی می‌کوشد تا همه‌ی تنوعات هویتی ایران را تابع هویت مرکزی فارس- شیعی نماید تا به زعم خودش همه در برابر قانون و حقوق یکسان شوند؛ ناگفته پیداست که چنین عملکردی هرگز به معنای برابری نیست.

۷- مفاد حقوقی دولتی در راستای تضعیف جامعه‌ی اخلاقی- سیاسی و بازگذاشتن دست دولت جهت هر نوع مداخله‌ای حتی در ریزترین امور جامعه طرح‌ریزی شده‌اند. در برابر این نوع حقوق، حقوق دموکراتیک بر پایه‌ی برابری استوار است و بیش از حد نیز به تعیین مفاد و تنظیمات عریض و طویل نمی‌انجامد. زیرا ساختار اخلاقی- سیاسی و تنظیمات امور بر مبنای آن، تاریخی‌ترین و بهترین راهکار جامعه برای حل مسائل خود بوده است. وقتی ملت دموکراتیک بر مبنای سازشی اصولی با دولت- ملت زیر یک سقف سیاسی مشترک گرد آمد، آنگاه به حقوق نیاز هست. در این حالت باید قوانین ملی و قوانین مدیریت بومی از هم مجزا باشند و اجتماعات بومی و فرهنگی بتوانند با مقاومت در برابر مرکز‌گرایی، قوانین مدیریت‌های بومی خویش را اجرا کنند. به طور مثال اینک در ایالات متحده‌ی آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا نظام حقوقی فدرال و کنفدرال برقرار می‌باشد. چنین نظام‌هایی جهت حفظ منافع

اجتماعات بومی، انحصارگری مرکزی را متوازن می‌نمایند.

دولت-ملت‌های حاکم بر کوردستان یا موجودیت کوردها را از لحاظ حقوقی به رسمیت خواهند شناخت یا اینکه کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان به شکل یک‌طرفه حقوق خودگردانی دموکراتیک خویش را تدوین می‌نماید. اما تلاش اولویت‌دار کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان این است که بر مبنای سازشی اصولین با دولت‌ها، موقعیت خودگردانی دموکراتیک خود را در چارچوب قانون اساسی ملی دموکراتیک بگنجاند. مدیریت خودگردانی دموکراتیک در کوردستان یک مدیریت حقوقی دولتی نیست، بلکه مدیریتی دموکراتیک در سطوح بومی و منطقه‌ای می‌باشد.

۸- به جای حقوق و نمایندگی‌های دولتی که خود را نمایندنده و مدافع جامعه معرفی می‌کنند اما اساساً ابزارهایی برای استثمار جامعه‌اند، در کنفدرالیسم دموکراتیک بر ارزش‌های سیاسی و اخلاقی خود جامعه اتکا می‌شود. در کنفدرالیسم دموکراتیک، هر نوع فعالیت اجتماعی و هر راهکاری که برای حل مسائل اجتماعی در نظر گرفته شود، پایبند معیارهای دموکراسی مشارکتی (بی‌واسطه) است. در دموکراسی مستقیم، واحدهای بومی گرد هم می‌آیند، مسائل خود را به بحث می‌گذارند، سیاست‌های خود را تنظیم می‌کنند و مسئولین اجرایی را برمی‌گزینند. یعنی نظر و دیدگاه همگان در آن مبنا قرار می‌گیرد. به عنوان مثال می‌توان به این نمونه اشاره کرد: در بارسلون مرکز بخش خودگردان کاتالونیای اسپانیا، شهروندان در میدان کاتالونیا گرد می‌آیند و فضای عمومی را به محل بحث و گفتگو برای حل مسائل (مسکن، بهداشت، آموزش و...) و خودسازماندهی نهادهای مدنی مبدل می‌کنند. کمیسیون‌های مختلفی را که هر کس می‌تواند با حضور در میدان، در آن‌ها شرکت نماید تشکیل می‌دهند و این کمیسیون‌ها مسائل و نیازهای شهر را به بحث و گفتگو و نهایتاً تصمیم‌گیری می‌گذارند. این شیوه بدون مداخله‌ی نهادهای حکومتی صورت می‌گیرد. آن‌ها از امکانات اینترنتی نظیر فیس‌بوک، توئیتر، وبلاگ‌ها، تالارهای اینترنتی و نظایر آن نیز در راه رشد این دموکراسی مستقیم استفاده می‌کنند.

در برخی کشورهای کوچک که چند هزار نفر جمعیت دارند، شکل‌هایی از دموکراسی مستقیم به چشم می‌خورد؛ افراد در روزهای مشخص در محلی گرد هم می‌آیند و از طریق بحث و ابراز نظر به امور سیاسی خود سر و سامان می‌دهند و اقدامات ضروری را تصویب می‌نمایند. همچنین در صورت نیاز، مسئولینی که در کارهای خود کاستی و اهمال نموده‌اند را انتقاد و حتی عزل می‌نمایند. در دولت‌شهرهای یونان باستان نظیر آتن، دموکراسی مستقیم وجود داشته است. امروزه نیز در برخی از کانتون‌های کوچک سوئیس و برخی ایالت‌های آمریکا این نوع دموکراسی وجود دارد. اما این دموکراسی‌ها از خصلتی ریشه‌ای (رادیکال) برخوردار نیستند. در این نوع دموکراسی‌ها که نتوانسته‌اند از حملات عقیدتی و سیاسی دولت‌ها خود را رهایی بخشند، جنسیت‌گرایی (تبعیض علیه زنان) و نفوذ و سلطه‌ی طبقات خاص به چشم می‌خورد. خود دموکراسی آتن نیز یک دموکراسی طبقاتی بوده است و همه‌ی جامعه را در خود جای نداده است. به طوری که طبقه‌ی اشراف نفوذ و سلطه‌ای گسترده بر روی زنان، جوانان و بردگان ایجاد کرده‌اند. اما دموکراسی مستقیم در کنفدرالیسم دموکراتیک از خصلتی ریشه‌ای (رادیکال) برخوردار است، فرمالیته (ظاهری) نیست، همه‌ی جامعه را در خود جای می‌دهد و طبقه-جنس یا واحد اجتماعی خاصی را بر سایرین مسلط نمی‌گرداند.

هر چه آگاهی فلسفی و علمی افراد جامعه در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک بیشتر می‌شود و قوه‌ی اظهار نظر و تصمیم‌گیری رشد می‌کند، چاره‌یاب بودن دموکراسی مشارکتی مستقیم نیز بیشتر جلوه‌گر می‌شود. دموکراسی مشارکتی مستقیم، نشانگر اعتلای اخلاق است. زیرا اخلاق حکم می‌کند که نظرات همه‌ی جامعه ملاک قرار گیرد و هیچ حق و اراده‌ای پایمال نگردد. اما حقوق و نمایندگی دولتی وارد کردن معیارهای اخلاقی و حاکم کردن حقوق (که

به راحتی قابل دست کاری و قرار گرفتن در خدمت بی عدالتی است)، حوزه‌ی دموکراسی مستقیم را در تنگنا قرار داده و عملاً جامعه را از مشارکت و ورزی در فعالیت‌های سیاسی-اجتماعی و حل مسائل خود کنار می‌زند. دموکراسی و اخلاق ریشه در یک جا دارند و آن عبارت است از توان ذهنی و عملی جمعی تا یک فعالیت اجتماعی به بهترین نحو از سوی همگان اندیشیده و اجرایی شود. اما حقوق نه تنها در خدمت این امر قرار نمی‌گیرد بلکه با بستن چشم و گوش جامعه و دوانیدن جامعه در پی مفاد حقوقی، بیشترین سود را به جیب دولت سرازیر می‌کند. خلاصه‌وار می‌توان گفت: دولت-ملت با پیشبرد حقوق و رد اخلاق موجب نابودی دموکراسی مشارکتی (مستقیم) می‌شود، اما کنفدرالیسم دموکراتیک موجبات رشد دموکراسی مشارکتی را فراهم می‌آورد. هر نوع واحد اجتماعی، هویت، قوم، جماعت دینی، واحد اقتصادی، جریان روشنفکری و فرهنگی می‌تواند خود را در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک به گونه‌ای خودگردان (اتونوم) سازماندهی نماید. هر واحد نیز امکان اجرایی کردن دموکراسی مشارکتی (مستقیم) را در درون خود داراست. این واحدهای بومی در میان خود اتحادیه‌های کنفدرال درست می‌کنند (در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی). مشخص است اگر همه‌ی زیرمجموعه‌ها و واحدهایی که در یک اتحادیه‌ی سیاسی جای گرفته‌اند از دموکراسی مستقیم در درون خود بهره‌مند باشند، آن اتحادیه یک اتحادیه‌ی دموکراتیک خواهد بود. در کنفدرالیسم دموکراتیک، همه‌ی زیرمجموعه‌ها و واحدها در درون خود از دموکراسی مستقیم برخوردارند. بنابراین نظام کنفدرالیسم دموکراتیک از واحدهای بومی کوچک گرفته تا گسترده‌ترین اتحادیه‌های جهانی‌ای که تشکیل می‌دهد، یک نظام دموکراتیک واقعی است؛ در همه جا سیاست دموکراتیک را مبنا قرار می‌دهد و از انحصارگری و مرکزگرایی موجود در نظام‌های دولتی گذار می‌کند.

۹- خودگردانی دموکراتیک بیانگر بُعد سیاسی ملت دموکراتیک است. ملتی که نتواند از مدیریت ذاتی و مختص به خویش برخوردار باشد از حالت ملت بودن خارج می‌شود. برخوردی که در قبال خلق کورد می‌شود این است که با از میان بردن مدیریت ذاتی، حاکم کردن مدیریت بیگانه‌ی خارجی بر آن و به تدریج از بین بردن سازماندهی‌های درونی جامعه هم مانع ملت شدن آن شوند و هم به تدریج در ملت فرادست ذوب و نابود کنند. مبارزات آزادی خواهانه‌ی ملت کورد این روند را متوقف نموده و نظام کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان از طریق فعال نمودن کوردها در حیطه‌ی سیاست دموکراتیک غیردولت محور، روند سازمان یابی و مبدل شدن کوردها به یک ملت دموکراتیک را تسریع می‌نماید و آن‌ها را به سمت آزادی می‌برد.

بالاترین ارگان در کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، کنگره‌ی خلق نام دارد که بالاترین مجلس تصمیم‌گیری خلق می‌باشد. ارگان دموکراتیکی است که به خلق قوه‌ی تصمیم‌گیری ذاتی می‌بخشد. در ملت دولتی، طبقات متوسط قدرت پرست و اقشار فرادست تصمیم‌گیری می‌نمایند. اما در کنگره‌ی خلق، جماعت‌های متعهد روشنفکر و عموم خلق برای شکل‌گیری ملت دموکراتیک پیشاهنگی می‌کنند. این کنگره فعالیت‌های روزانه‌ی را که در ملت دموکراتیک صورت می‌گیرند، هماهنگ می‌گرداند. می‌توان گفت که شبیه اتحادیه (کنفدراسیون) نهادهای جامعه‌ی دموکراتیک مدنی می‌باشد. ریاست عمومی کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان از طریق انتخابات آزاد و توسط خلق تعیین می‌شود.

۱۰- هرچند دولت-ملت ادعای هموارسازی مسیر پیشرفت و تعالی فرد را از طریق فردگرایی دارد، اما در اصل با خشکانیدن ریشه‌های اجتماعی، فرد را به یک برده‌ی مدرن، انسان تک‌بُعدی (با افق دیدی بسیار محدود) و شهروند سر به راه مبدل ساخته است. زیرا فرد، از «منبع هویت‌مندی و احساس شخصیت» محروم می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت که دولت-ملت، دشمن فرد نیز هست. اما فرد در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک ارزشمند شمرده می‌شود. فرد



در آن خودباور است و برخوردار از آزادی. زیرا نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به هر کس امکان مشارکت، ابراز وجود و بازتاب هویت می‌دهد. در آن جایی برای سانسور، حذف، سرکوب، مطیع‌سازی و حکمرانی نیست. بنابراین هر فرد، استعداد خویش را به گونه‌ای آزاد و داوطلبانه و از روی رضایت خاطر، در مشارکت‌های فرهنگی، سیاسی، مدنی، اقتصادی و... نشان می‌دهد. بدین گونه به تعالی و پیشرفت فردی دست می‌یابد. اهمیت‌دهی این نظام به ارزش‌های هزاران‌ساله‌ی جامعه‌ی تاریخی، امکان رشد و شکوفایی فرد را بر مبنای این ارزش‌ها فراهم می‌آورد. فرد گسسته از جامعه، برده‌ای بیش نیست؛ یا مدام چشم به بالادست و کمک دیگران دارد یا دچار خودپرستی و خودبزرگ‌بینی می‌گردد؛ یا خود را تحقیر شده و کوچک می‌انگارد و مدام به تملق و چاپلوسی می‌پردازد یا در پی استیلا و سلطه بر دیگران برمی‌آید. شخصیتی که دست‌پرورده‌ی دولت-ملت باشد، هویتی کاذب و خیالین دارد و به واسطه‌ی فردپرستی دست به همه نوع حيله‌گری و نیرنگی می‌زند. چنین شخصیتی نمی‌تواند دموکرات، مساوات‌طلب و برابری‌خواه باشد. نتیجه‌ی پرورش چنین شخصیتی در نظام دولت-ملت، پیدایش فرهنگ تجاوز و رفتارهای ناهنجاری نظیر مصرف‌گرایی، جامعه‌گریزی، پول‌پرستی، خودشیفتگی، سکس‌پرستی، سفله‌پروری، نژادپرستی و تعصبات افراطی، مُدگرایی، تملق‌گویی در برابر قدرت‌های برتر، سطحی‌اندیشی، پیشداوری، تنگ‌نظری، کورکورانه پیروی کردن و تقلیدگرایی است. برخلاف چنین فردی، فرد در جامعه‌ای «آزاد، اراده‌مند و برخوردار از توان خودمدیریتی»، امکان پرورشی صحیح می‌یابد و به فردیت (فردبودن نه فردگرایی) و شخصیت راستین خود دست می‌یابد. چنین شخصیتی، آزادمنش، حقیقت‌جو و صادق است. بنابراین فرهنگ مساوات‌طلبی، نوع‌دوستی، همدردی با دیگران، همزیستی و احترام متقابل در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک بسیار چشمگیر است. فرد در زیر سلطه‌ی نظام سلسله‌مراتبی، مرکزی و طبقاتی دولت-ملت، از ابتکار عمل و قوه‌ی تصمیم‌گیری برخوردار نیست. اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک چون واحدها (شهری، منطقه‌ای و محلی) از حالت خودگردان و خودمدیریتی برخوردارند و هویت و اراده‌ی ذاتی واحدها مبنای قرار می‌گیرد بنابراین گروه‌ها، جمعیت‌ها و افرادی که در این واحدها جای می‌گیرند نیز دارای اعتماد به نفس، اختیارات، قوه‌ی ابتکار عمل و تصمیم‌گیری هستند. فرد در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به علت برجسته بودن ویژگی‌های دموکراتیک، «کوشا، مسئولیت‌پذیر، فداکار، قوی، اندیشمند و اراده‌مند» است.

۱۱- در جامعه‌ای که گرفتار نظام تمدن دولت‌گراست، امکان دست یافتن به حقیقت بسیار ضعیف شده است. جامعه‌ای که حقیقت خود را از دست دهد ناچار بی‌معنا و از خودبیگانه می‌شود. فرد در چنین جامعه‌ای به شدت سرگردان و ناامید است. هم فردی که دچار فردگرایی شده و هم فردی که توسط قواعد شدید و نامنعطف جامعه اسیر گردیده، هیچ‌کدام نمی‌توانند از سرگردانی، اضطراب و یأس خلاص شوند. زیرا امکان درک و حقیقت‌یابی از آنها سلب شده است. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک از آنجا که یک توازن طبیعی میان فرد و جامعه ایجاد می‌کند (نه به فردگرایی افسارگسیخته امکان جولان دادن می‌دهد و نه فرد را توسط قیدوبندهای مفرط جمعی اسیر می‌نماید)، امکان دست‌یابی به شناخت واقعی و حقیقت‌یابی را به فرد می‌دهد. از همین رو فرد در چنین نظامی از سرگردانی، نومیدی، سرخوردگی و اضطراب شدیدی که در آن به سر می‌برد نجات می‌یابد. فردی که امکان ابراز وجود داشته باشد و بتواند بر مبنای ارزش‌های اجتماعی به مشارکتی ارادی و داوطلبانه بپردازد، هدفمند و سرشار از عشق به زندگی و آزادی خواهد گشت.

۱۲- فدرالیسم که شکلی از سازمان‌دهی سیاسی دولت است، اگرچه در سطح کلیت، یک نظام نامتمرکز است اما واحدهای جای‌گیرنده در آن (که فدره نام دارند) هر کدام نقش یک مرکز را در برابر زیرمجموعه‌های داخلی

خویش ایفا می‌کنند. یعنی هر واحد فدره زیرمجموعه‌های داخلی خویش را بر پایه‌ی انباشت قدرت و سرمایه، به شکل مرکزی و از بالا کنترل و اداره می‌کند. به عبارت دیگر، از آنجا که نظام فدرالیستی یک مدل برآمده از بینش دولتی و قدرت طلبانه است، در درون هر واحد فدره‌ی آن، خصلت عدم توجه به تنوعات مختلف هویتی و فقدان دموکراسی ریشه‌دار و محلی برجسته می‌باشد. آنجا که به زیرمجموعه‌ها اجازه‌ی مشارکت داده شود نیز بیشتر به شکل مشارکت در پارلمان دولتی است؛ حال آنکه پارلمان‌های دولتی حتی در حکومت‌های محلی نیز نمی‌توانند نمایندگی همه‌ی تنوعات هویتی جامعه را به عمل آورند و وجود آن به معنای برخوردار شدن جامعه از مدیریت ذاتی نیست. در بسیاری از حکومت‌های فدرال، اجازه‌ی سیاست خارجی و برخورداری از مکانیسم دفاعی به ایالت‌ها داده نمی‌شود. حکومت مرکزی در نظام فدرال، همه‌ی حوزه‌ها را به اختیار زیرمجموعه‌ها یا حکومت‌های محلی نمی‌گذارد. به عنوان مثال در اسپانیا، به ایالت‌ها حق خودگردانی در زمینه‌ی آموزش و بهداشت داده شده است (این نوع خودگردانی‌ها گامی در جهت گذار به دموکراسی هستند اما به دلیل آنکه در چارچوب دولت مرکزی و حکومت محلی قرار دارند و مدیریت‌های بومی به تمامی در اختیار جامعه قرار ندارند، هنوز به طور کامل ریشه‌دار نشده‌اند). گاه در نظام فدرال، حکومت مرکزی (سطح فوقانی) و حکومت ایالتی و منطقه‌ای (سطح میانی) چنان کنترل و نظارت دوگانه‌ای بر سطوح محلی (سطوح زیرین که همان شهرداری‌ها و مجالس شهر و روستا هستند) اعمال می‌کنند، که آن نظام تنها در ظاهر غیرمتمرکز جلوه می‌کند اما در جوهره‌ی خود بسیار متمرکز عمل می‌نماید. خلاصه اینکه هرچند نظام فدرالیستی در مقایسه با یک نظام دیکتاتوری مرکزی از انعطاف و عدم تمرکز بیشتری برخوردار است اما مسئله‌ی تمرکززدایی و دموکراسی ریشه‌دار، مقوله‌ایست بسیار فراتر از فدرالیسم. در نظام فدرالیستی، به دلیل آنکه همه‌ی تنوعات فرهنگی و هویتی، جماعت‌ها و گروه‌ها نمی‌توانند به شکل آزادانه و برابر به مشارکت سیاسی و مدیریت جمعی خود بپردازند و توزیع قدرت موجب مرزبندی، اختلاف امتیاز و شکاف می‌شود، بنابراین شهروند آزاد و برابر نیز در آن شکل نمی‌گیرد.

مثلاً هرچند توزیع قدرت در سطح کشور فدراتیو عراق وجود دارد و یک نظام نامتمرکز سیاسی شکل گرفته است (در قیاس با دوران دیکتاتوری بعثت)، اما در درون فدره‌های آن (نظیر فدره‌ی کوردستان) انواعی از مرکز‌گرایی را در حیطه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... شاهد هستیم. بی‌توجهی به تنوعات دینی، فرهنگی و لهجه‌ای در آن ناشی از همین خصلت مرکزی بودن است. به عنوان نمونه رفته‌رفته لهجه‌ی یکدست‌شده‌ی سورانی جای تنوعات لهجه‌ای این بخش از کوردستان (اعم از کرمانجی، هورامی، فیلی و کلهری) را می‌گیرد. همچنین همه‌ی تنوعات دینی و مذهبی غیرسیاسی این بخش از کوردستان قادر نیستند آنچنان که باید، به عنوان یک هویت فرهنگی مشارکت نمایند (به عنوان مثال ایزدی‌ها هر لحظه در معرض قتل‌عام قرار دارند). مرکزیت یک زبان و یک آیین دقیقاً همانند آنچه در دولت-ملت شاهد آن هستیم، در این نظام فدراتیو به چشم می‌خورد. حال آنکه زبان‌ها و آیین‌های مختلف برای ملت دموکراتیک یک شانس و غنای عظیم شمرده می‌شوند. راهکار فدرالیستی که در عراق و منطقه‌ی کوردستانی آن شکل گرفته یک راه‌حل دموکراتیک منطبق با خواست ملت‌های موجود در عراق نیست و نیروهای سلطه‌گر جهانی بر اساس هم‌پیمانی با طبقات دولت‌گرا و فرادست کورد و عرب (اعم از شیعه-سنی) و به منظور حاکمیت بر منطقه آن را مطرح کرده‌اند.

خلاصه آنکه نظام فدرال یا کنفدرال دولتی هرچند از مرکز‌گرایی شدید گذار می‌کند و به‌طور مثال به جای یک زبان، چند زبان را در کشوری رسمی اعلان می‌کند، اما به دلیل ساختار قدرت محور خود همیشه با تنش بین فدره‌ها، عدم دموکراسی مستقیم و ریشه‌دار در واحدها و امکان تجزیه رویارو می‌ماند یا اینکه مسائل آن تا مدت‌های مدید به شکل لاینحل باقی می‌مانند (نظیر مسئله‌ی بحران‌زای چین در فدراسیون روسیه / اختلافات بر



سر مرزهای جغرافیایی زبانی در میان والن‌های فرانسه‌زبان و فلامان‌های هلندی‌زبان که در کشور فدرال بلژیک به سر می‌برند / اختلافات تنش‌زای میان حکومت اقلیمی کوردستان و حکومت مرکزی عراق بر سر مناطقی نظیر کرکوک، موصل، خانقین و... / تنش‌های قومی و مذهبی در نیجریه‌ی فدرال / تنش‌های قومی و مذهبی در جمهوری فدرال هندوستان نظیر مسئله‌ی کشمیر و سیک‌ها / عدم رضایت دو ایالت باسک و ناوارا از سیاست‌های فرانسه و اسپانیا به دلیل محدود بودن آزادی‌ها و عدم اعطای خودگردانی در همه‌ی ابعاد).

اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک که ساختارش بر پایه‌ی توزیع قدرت و خط‌کشی کردن مرزها نیست، نامرکزی بودن مدیریت‌ها هم در سطح کل نظام ملاک قرار می‌گیرد و هم در درون زیرمجموعه‌ها و هر واحد کنفدره. همچنان‌که هر واحد کنفدراتیو در قیاس با سایر واحدها از ابتکار عمل، اختیارات، توان تصمیم‌گیری و عملکرد برخوردار است، تنوعات و زیرمجموعه‌های جای‌گیرنده در هر واحد نیز از ابتکار عمل، اختیارات، اراده و توان ابراز نظر برخوردار هستند.

کنفدرالیسم دموکراتیک، منظومه‌ای است که هر واحد جای‌گیرنده در آن، در مسیر مشخص خویش (هویت و خصوصیات مختص به خود) قرار دارد اما هم‌زمان با آن در کنار سایر واحدهای منظومه یک کلیت ارگانیک (سازمان‌مند، زنده) و هم‌آهنگ را می‌سازد. بنابراین زمینه‌ی تنش‌ها و اختلافاتی که در نظام‌های دولتی و از جمله فدرالیسم پدید می‌آیند و همگی ناشی از مرزبندی‌های قدرت و میل به انحصارگری می‌باشند، خشکانده می‌شود. در کنفدرالیسم دموکراتیک مسائلی نظیر اختلاف بر سر مرز و محدوده‌ی جغرافیایی زبانی- فرهنگی و نظایر آن در بین واحدهای کنفدرال وجود ندارد. زیرا سازماندهی‌ها در این نظام نه بر مبنای مرز و محدوده‌ی قدرت (حکومت مرکزی- حکومت‌های محلی) بلکه بر مبنای واحدهای اجتماعی دموکراتیکی می‌باشند که فرامرزی هستند و با همدیگر در همزیستی به سر می‌برند. جوامع، بر مبنای مدیریت‌های ذاتی خود، همیشه بهتر از دولت‌ها می‌توانند مسائل میان خود را به شکل دموکراتیک حل و فصل کنند. اینکه جوامع بر مبنای معیارهای اخلاقی مسائل میان خود را چاره‌یابی کرده و این حکمرانان دولتی بوده‌اند که جنگ‌ها و خونریزی‌های طول تاریخ را رقم زده و جوامع را با زور به درون این جنگ‌ها کشانیده‌اند، نکته‌ی مذکور را به خوبی اثبات می‌کند. برای گذار از تنش‌های مذهبی، قومی و زبانی ناشی از سیاست‌های دولت‌ها، رهیافت ملت دموکراتیک - که نظام کنفدرالیسم دموکراتیک شکل مدیریت سیاسی آن است - بهترین راه حل می‌باشد.

۱۳- در فدرالیسم آنچه اهمیت دارد توزیع قدرت سیاسی در سطوح عمودی است؛ یعنی تقسیم امکانات دولتی و قدرت مبنای قرار می‌گیرد و نوعی حاکمیت سه سطحی در آن مطرح است: شوراهای شهر و فرمانداری‌ها در سطح محلی، خودحکومتی ایالت‌ها در سطوح زیرین و حضور همه‌ی آن‌ها در اداره‌ی حکومت مرکزی - که حکومت مشارکتی خوانده می‌شود - در سطوح فوقانی. هر کدام از این سطوح تحت کنترل و نظارت سطح حکومتی بالاتر از خود قرار دارد. مثلاً شوراها و فرمانداری‌ها تحت نظارت حکومت ایالتی قرار دارند و حکومت‌های ایالتی تحت کنترل حکومت مرکزی قرار دارند. سطوح پایین‌تر گاه از اختیار قانون‌گذاری‌های بومی نیز برخوردارند که البته بسیار کلی، محدود و وابسته به قوانین مرکزی هستند. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک مسئله‌ی مطرح، نه توزیع قدرت بلکه بهترین چیدمان مدیریت‌های بومی در کنار یکدیگر و تشکیل کلیتی است که مرکز‌گرایانه نیست. در نتیجه‌ی این چینش، نوعی سینرژی (= هم‌افزایی؛ افزایش توان و انرژی در اثر گرد هم آمدن) پدید می‌آید. زیرا بیشترین رضایت خاطر جمعی واحدهای مشارکت‌کننده (فرهنگی، قومی، دینی، اقتصادی و...) در این نظام فراهم می‌آید. از طرف دیگر، در کنفدرالیسم دموکراتیک این سطوح زیرین (نهادهای قاعده) هستند که از بیشترین

اختیار عمل و نظارت بر عملکرد سطوح بالایی برخوردارند (یعنی همانند هر می واژگون که قاعده‌ی آن در بالا قرار گرفته و نوک آن رو به پایین است).

۱۴- قدرت، فساد می‌آورد، ضعیفه می‌سازد، برده می‌نماید، هویت‌ها را ذوب کرده و به دیگری مبدل می‌نماید، تحت مالکیت درمی‌آورد و از لحاظ مادی و معنوی نابود می‌گرداند. بنابراین وجود قدرت به معنای فقدان آزادی و اراده است. دولت نوعی قدرت قاعده‌مند است که می‌خواهد به عنوان یک مدیریت بیگانه خود را به جامعه بقبولاند. اما مدیریت ذاتی همانند مغز جامعه است و جامعه بدون آن نمی‌تواند امور خود را هدایت کرده و به آزادی دست یابد. بنابراین به اندازه‌ی دوری گزیدن از قدرت باید به مدیریت ذاتی خود اهمیت داد. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون چنین مدیریتی از لحاظ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی رشد کند و حتی قادر نخواهد بود از خود دفاع به عمل آورد. پیداست بدون وجود مدیریت‌های ذاتی برای خلق‌ها و تنوعات هویتی مختلف، حتی نمی‌توان از دموکراسی بحث نمود. بنابراین اینکه دولت مدام شعارهای دموکراتیک و به عبارتی مردم‌سالاری سر دهد اما جامعه را از سازماندهی‌های مدیریتی درونی و خاص خود محروم گرداند، یک دروغ و فریبکاری آشکار است. چیزی که تاکنون مسائل خلق‌های ایران را به درجه‌ای حاد و پر از تنش رسانده نیز همین است. با راهکارهای فدرالیستی یا اتونومی‌خواهی غیردموکراتیک (نظیر آنچه برخی جریانات سنتی کورد، آذری و... تحت نام خودمختاری در پی آن بوده‌اند) این مسائل حل نمی‌گردند. زیرا اقشاری که در پی چنین راهکارهایی هستند، اقشاری ممتاز، فرادست و قدرت‌طلب هستند که نه در جستجوی برقراری مدیریت‌های ذاتی خلق‌هایشان بلکه در پی منافع خود و رشد طبقه‌ی متوسط دولت‌گرا هستند.

۱۵- هرچند در حکومت‌ها از مدل غیرمتمرکز بحث می‌شود اما این امر لزوماً به معنای رشد دموکراسی نیست. گاه حکومت‌ها از لحاظ اداری مدلی غیرمتمرکز ایجاد می‌کنند اما از لحاظ سیاسی و اقتصادی همچنان به حالت متمرکز باقی می‌ماند. این امر مشارکت محلی داوطلبانه و دموکراتیکی را در پی نخواهد داشت. مثلاً در ایران شورای شهر و روستا تشکیل می‌شود، همچنین دهیاری و شهرداری وجود دارد اما به دلیل اینکه این نهادها تحت نظارت شدید نهادهای دولتی هستند و اعضای آن‌ها از طریق دموکراتیک انتخاب نمی‌شوند و ملاک انتخاب اعضا را میزان وابستگی به حکومت و پایبندی به قانون اساسی‌ای غیردموکراتیک قرار داده‌اند، موجب مشارکت واقعی جامعه‌ی مدنی و عموم شهروندان نمی‌شود. شوراهای شهر و روستا در ایران فعلاً جنبه‌ای کاملاً تشریفاتی دارند و اعضای آن یا به مهره‌ی مسئولین حکومتی مبدل می‌شوند یا به دلیل عدم وجود مکانیسم نظارت مردمی بر عملکردهای آن‌ها، به سمت رانت‌خواری و زدوبندهای انحصاری و مالی سوق پیدا می‌کنند. شوراهای مجلسی که از طرف دولت تشکیل می‌شوند نه تنها دولت و مسئولین را در برابر جامعه پاسخگو نمی‌کنند بلکه نهادهایی بومی هستند که تلاش می‌کنند سیاست‌های دولت را در همه جا سرایت ببخشند و به یک ابزار نظارتی دولت بر جامعه مبدل گشته‌اند. چون فرم (شکل) این نهادها غیردموکراتیک است، با مداخله‌ی دولت بر جامعه تحمیل می‌شوند و خود جامعه در ایجاد آن‌ها نقشی ندارد، بنابراین محتوای آن‌ها نیز غیردموکراتیک است و موجب تمرکززدایی و حل مسائل جامعه نمی‌شوند. شوراهای شهر و روستا و نهادهای محلی وقتی می‌توانند یک گام تمرکززدا شمرده شوند که از قوه‌ی تصمیم‌گیری و اختیار عمل واقعی برخوردار باشند و جامعه بتواند بر عملکرد آن‌ها نظارت کرده، از مسئولین حساب‌خواهی نموده و مدیران نامناسب را برکنار سازد.

گاهی یک حکومت، متمرکز است اما عدم تراکم در آن وجود دارد. به عنوان نمونه ایران یک نظام متمرکز است اما به دلیل اینکه تقسیمات اداری استانی نیز در آن وجود دارد، نامتراکم محسوب می‌شود. اما این نامتراکم بودن به

معنای تمرکززادایی و دموکراسی نیست. زیرا تقسیمات استانی مطابق با واقعیات فرهنگی و تاریخی خلق‌ها نیست، اهالی ساکن در هر استان از مدیریت ذاتی و بومی برخوردار نیستند و مرزبندی‌های استانی به منظور ایجاد سهولت در کارها و سیاست‌های دولتی صورت گرفته‌اند. به‌طور مثال با وجود اینکه کوردها از یک پیشینه‌ی فرهنگی و تاریخی مشترک برخوردارند اما بین چندین استان تقسیم شده‌اند و مرزهای استانی نمایانگر واقعیت جغرافیایی کوردها نیست بلکه بیشتر در راستای ازهم‌گسستن کلیت فرهنگی کوردها و اجرای سیاست‌های امنیتی دولت در کوردستان ترسیم شده‌اند. رسانه‌های بومی استانی در مناطق کوردنشین نه تنها نشانگر هویت و فرهنگ واقعی کوردها نیستند بلکه ابزارهای تمام‌عیار یک نسل‌کشی فرهنگی هستند. مدیریت‌های استانی، نمایندگان دولت در جامعه‌اند و اراده‌ی مردم در امور استانی بسیار ضعیف و منفعل است. این مرکز قدرت است که حتی برنامه‌ی آموزشی یک روستایی کورد، بلوچ، آذری یا عرب و ترکمن را در دوردست‌ترین نقاط استان‌ها تعیین می‌کند. نهایتاً اینکه، تمرکززادایی وقتی معنا دارد که در تمام ابعاد (سیاسی، اداری، فرهنگی، اقتصادی و...) و برای همه‌ی مناطق صورت گیرد. شرط دیگر این است که این تمرکززادایی بر پایه‌ی اجماع و وفاق همه‌ی خلق‌ها و تنوعات هویتی، تحت ضمانت یک قانون اساسی دموکراتیک درآید. بدین ترتیب می‌توان به جای تقسیم‌بندی‌هایی جغرافیایی که از سوی مرکزی قاطع کنترل می‌شوند، مدیریت‌های خودگردان و دموکراتیک جامعه در همه‌جا ملاک و مبنا قرار گیرد. این نوع مدیریت‌های دموکراتیک بومی در چارچوب همان کشور قرار دارند و هیچ نوع انفصال و گسستی را در پی ندارد.

با توجه به این واقعیات، نظام کنفدرالیسم دموکراتیک که یک نظام غیردولتی است، به شکلی عملی از تمرکزگرایی دوری می‌نماید. معیار مشارکت‌ها را بر مبنای مرزها و محدوده‌های ترسیم‌شده‌ی فرضی (مرزهای دولت) قرار نمی‌دهد. اما این مرزها را نیز دستکاری نمی‌کند و به ترسیم مرز تازه نمی‌پردازد. از طرف دیگر اگر در جایی که کنفدرالیسم دموکراتیک تشکیل می‌شود، دولتی تلاش نماید تا گامی دموکراتیک در راستای حل مسائل بردارد و دست از تمرکزگرایی بردارد، این روند را بر مبنای سازشی اصولین و تشکیل یک قانون اساسی دموکراتیک که مورد وفاق همگان باشد تحت ضمانت قرار می‌دهد.

۱۶- از آنجا که واحدهای جای‌گیرنده در کنفدرالیسم دموکراتیک از مکانیسم‌های انتخاباتی و مشارکت‌های بومی برخوردار هستند بنابراین این نظام در تصمیم‌گیری‌ها و اجرائیات دچار تأخیر و پیچیدگی نمی‌شود. بالعکس، در دولت به واسطه‌ی وجود ضوابط (یا مقررات) پیچیده و دست‌وپاگیر اداری (بروکراتیک)، تأخیر و اتلاف وقت بسیار صورت می‌گیرد. این دوایر و ضوابط پیچیده‌ی آنها همانند تونل‌هایی هزارتو هستند که جامعه در آن سر دوانیده می‌شود. در دوایر دولتی (بروکراسی)، خلاقیت به چشم نمی‌خورد و همواره بر راه‌های شناخته‌شده‌ی مرسوم اصرار می‌شود. به همین دلیل همیشه راه را بر محافظه‌کاری، تمرکزگرایی و استیلای نخبگان مرکز نشین بر سایر مناطق می‌گشاید. ادارات دولتی، از فرد یک مأمور مطیع و چشم‌وگوش‌بسته می‌سازند. حقوق دولتی هرگز اراده‌های بومی را به شکوفایی نرسانده و در این نظام اداری پیچیده، دچار فرسودگی می‌گرداند. اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، به واسطه‌ی مبنا قرار دادن «اراده‌ی واحدهای جامعه برای حل و فصل مسائل خویش» در سطح واحدهای بومی، مجالس و کمون‌های مختلف، از سرعت تصمیم‌گیری و اجرای به موقع برخوردار است. فرد در نهادهای دموکراتیک و کمونال مدنی، آموزشی، اقتصادی، فرهنگی و دفاعی موجود در این نظام و در طی روند خودسازماندهی جامعه، به یک انسان مشارکت‌ورز، خودآگاه و توانمند در زمینه‌ی مدیریت زندگی آزاد مبدل می‌گردد.

۱۷- در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، مدیریت‌ها از میان قشری خاص انتخاب نمی‌شوند. به واسطه‌ی مبنای بودن اراده‌ی تمام اقشار، جامعه از امکان نظارت بر کلیه‌ی فعالیت‌های مدیریتی برخوردار است. هرچه خلق از نیروی درک و داوری بیشتری برخوردار شود و شخصیت فرد در جامعه باثبات و اراده‌مند شود و قوه‌ی ابتکار عمل آن برجسته شود، می‌توان مدیریت‌های اجرایی را نیز به سمت کارآمد شدن و رشد سوق داد و مانع از بی‌دقتی، قدرت‌طلبی و خودسرانه عمل کردن آن‌ها شد. وجود مکانیسم انتقاد، حساب‌خواهی و عزل‌منتخبین و مسئولینی که کارآمد نباشند، می‌تواند این روند را هرچه بیشتر پیشبرد بخشد.

در کنفدرالیسم دموکراتیک، تأسیس آکادمی‌های فلسفه و سیاست و ایجاد رسانه‌های آزاد و دموکراتیک در هر منطقه، راهکاری مناسب برای بالا بردن سطح آگاهی جامعه جهت نظارت بر عملکرد منتخبین خود در شوراها و مجالس است. این امر از آنجا اهمیت می‌یابد که گاه چنین بهانه آورده می‌شود که ممکن است منتخبین مردم به اندازه‌ی نخبه‌های دولتی قابلیت سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری مناسب نداشته باشند و هرج و مرج به وجود آید. از همین رو آموزش، فرهنگ‌سازی و رشد نهادهای جامعه‌ی مدنی و احزاب غیردولتی می‌تواند مشکلات موجود در حوزه‌ی تجربه و تخصص را برای جامعه برطرف گرداند. با این حال باید از یاد نبرد که دولت همواره تلاش می‌کند جامعه و نهادهای آن را ضعیف، فاقد کارآیی، نامتخصص، بی‌تجربه و خام معرفی کند. این امر، خود یک سیاست حکومتی برای درهم‌شکستن خودباوری و اراده‌ی جامعه است.

واحدهای فرهنگی-اجتماعی-اقتصادی‌ای که در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک جای می‌گیرند از خودمدیریتی جمعی برخوردارند و فرمی باز و پذیرنده دارند، بنابراین همه‌ی اعضای این واحدها در فرایند بحث و تصمیم‌گیری مشارکت دارند. به دلیل اینکه هر عضو به شکل داوطلبانه مشارکت می‌کند و با عقاید و آرای سایرین در تماس است بنابراین سطح تفکر، ابراز نظر، نقد و تحول در جهت بهتر شدن، به شکل یک خصیصه در مشارکت‌کنندگان نهادینه می‌شود. یعنی نظام دموکراسی، به آموزش اعضای خود می‌پردازد و هر کس می‌تواند قابلیت‌های خود را شکوفا نماید. اما فرم نهادهایی که در دولت و سازماندهی‌های قدرت‌طلب و سلسله‌مراتبی وجود دارند، بسته و قاطع هستند. بنابراین مشارکت‌کنندگان در آن‌ها توان توسعه و پیشرفت ندارند. به عنوان نمونه سازمان‌ها و انجمن‌هایی که تحت نام ارگان‌های مردمی و مدنی از سوی دولت در ایران تشکیل می‌شوند اما به روی نظردهی، انتقاد و مشارکت داوطلبانه و آزاد افراد جامعه بسته‌اند باعث توسعه‌ی دموکراسی، پیشرفت و حل مسائل نمی‌گردند. تا زمانی که این ارگان‌ها از سوی جامعه و به شکل خودمدیریتی و نامتمرکز شکل نگیرند، محتوای آن‌ها و تصمیمات و اقدامات‌شان نیز همچنان غیردموکراتیک خواهد ماند و باعث رشد آزادی‌ها نمی‌شوند.

۱۸- اقتصاد در نظام سرمایه‌داری و در میان دولت-ملت‌ها، یک حوزه‌ی رقابتی و به شدت اخلاق‌گریز است. تا جایی که دنیا همانند یک میدان مسابقه برای کسب درآمدها و سود بیشتر مبدل شده و هر فرد مانند گلابی‌توری است که می‌خواهد با دریدن شکم حریفش، خود را زنده نگه دارد. از همین رو جهان ما به جهانی آکنده از گرسنگان و تن‌فروشان مبدل شده است. اقتصاد که در اصل حوزه‌ی تأمین نیازهای بنیادین است، در دنیای مجازی بورس‌ها و کاغذپاره‌های بهادار غرق شده است. بازار که می‌تواند جایی برای رفع نیازهای متقابل از طریق معاوضه باشد، به محاصره‌ی نیروهای انحصارطلب سرمایه‌داری درآمده و تنها به یک ابزار سودبری مبدل شده است. دولت-ملت از طریق رد اخلاق و تضعیف حوزه‌ی سیاست اجتماعی اقدام به ترور مدیریت ذاتی جامعه می‌کند و از راه مبدل کردن حوزه‌ی اقتصاد به بازی‌های کسب سود، نوعی ترور اقتصادی علیه جامعه انجام می‌دهد. به‌طور مثال سیاست‌های دولت‌های مرکزی ایران در طی دهه‌های گذشته، نتیجه‌اش مرگ اقتصادهای بومی (بازار، زراعت، صنعت بومی)

بوده است. سیل بیکاران و کارگران کم‌دستمزد در میادین، کارخانجات و کارگاه‌های تهران و دیگر کلان‌شهرهای ایران که بخش عمده‌شان را کورد، آذری و دیگر خلق‌ها تشکیل می‌دهد، خیل عظیم جوانانی که تا خرخره در وام‌های دولتی فرو رفته‌اند و افزایش پدیده‌ی خائنانه‌ی «وداع با هویت خودی در ازای لقمه‌ای نان»، این مرگ اقتصادی را به خوبی نشان می‌دهد. تنها آن بخش از اقشار جامعه اجازه‌ی رشد اقتصادی و فعالیت‌های سهام‌داری و نظایر آن داده می‌شود که به شکل طبقه‌ی متوسط و واحدهای اقتصادی وابسته به مرکز درآمدی باشند.

دولت همیشه راه سوداگری، انحصارگری و احتکار را در بازار سرمایه باز می‌گذارد؛ بدین ترتیب اقشار اجتماعی قربانی بازار می‌شوند. در گذشته همه‌ی راه‌ها به روم ختم می‌گشت و اینک همه‌ی راه‌ها به آبرشرکت‌های گول‌پیکر تبلیغاتی و صنعتی که کنترل بدن‌ها، سلیقه‌ها، گرایز و ذائقه‌ها را در انحصار خود دارند. انسان‌ها دیگر صاحبان عواطف، اذهان و بدن‌های خویش نیستند؛ زیرا همه‌چیز قابل خریداری، فروش، تبلیغ‌شدن، بازاری شدن و نمایش است (حتی روابط اجتماعی به ویژه رابطه‌ی زن-مرد). آن‌که قدرت کنترل دارد، صاحب و ارباب است. باقی همه اشیایی هستند که بر اساس منافع نظام سرمایه‌داری، خرید و فروش می‌شوند. در برابر چنین وضعیتی، برخی تأسیس احزاب چپ‌گرا و به قدرت رسیدن آن‌ها در دولت را راهی برای نجات از بحران اقتصادی می‌دانند و برخی نیز صرفاً با اتحادیه‌های کارگری (سندیکا) می‌خواهند از پس مشکل برآیند. با این حال، اقتصادی که در کنترل دولت باشد حتی اگر آن دولت خود را برابری‌خواه و سوسیالیست (جامعه‌گرا) نشان دهد، نمی‌تواند یک اقتصاد راستین و مفید برای جامعه باشد. اتحادیه‌های کارگری (سندیکاهای کارگری) نیز اگرچه سیمایی اعتراضی به خود می‌گیرند اما همیشه دستشان برای گرفتن دستمزد و مزایای بیشتر جلوی دولت‌ها و نظام سرمایه‌داری دراز است و راهکار بنیادینی برای حل مسئله ندارند. بنابراین باید یک اقتصاد متفاوت را جستجو کرد.

اقتصاد در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک در نقش و جایگاه اصیل خویش قرار می‌گیرد. یعنی حوزه‌ی تأمین نیازهای بنیادین جامعه است و بر مبنای رعایت اصول اخلاقی عمل می‌نماید. بنابراین اقتصاد در چنین نظامی یک اقتصاد کمونال (جمعی)، کاربردی (نه کالایی) و غیر سودمحور است که در آن می‌توان انواعی از اتحادیه‌های زراعی و صنعتی سازگار با محیط‌زیست که هیچ وابستگی‌ای به دولت یا مراکز قدرت ندارند را ایجاد کرد.

نظام کنفدرالیسم دموکراتیک هم شکوفایی اقتصادی همه‌ی زیرمجموعه‌های بومی را دربر دارد و هم به اشتغال کاذب، وابستگی اقتصادی به دولت، احتکار، بیگاری کشیدن، بیکاری، انحصار، سوداگری، تولیدات مخرب محیط‌زیست، همچنین پدیده‌هایی نظیر تن‌فروشی و مافیاجری پایان می‌دهد. زیرا اقتصاد آن غیررقابتی است و به جای انحصارگری و انباشت سرمایه، زمینه را در اختیار واحدهای اقتصادی کمونال، خودکفا و محیط‌زیست‌گرا قرار می‌دهد که در همه‌جا می‌توانند خود را به شکل نهادهای تعاونی (کتوپراتیو)، گروه‌های شغلی و واحدهای آزاد کشاورزی-تولیدی-خدماتی-اکو صنعتی (صنعت سازگار با محیط‌زیست) سازماندهی کنند. می‌توان به جای کشت و صنعت‌های گول‌آسایی که تنها با هدف سودرسانی به قشری ممتاز و مالکین سرمایه‌دار تأسیس می‌شوند یا به جای شرکت‌های سهامی زراعی که در آن پیوندی میان کشاورز و زمینش باقی نمی‌ماند، از راهکارهای تعاونی و مزارع دسته‌جمعی استفاده کرد. کیبوتص‌ها (مزارع اشتراکی یهودیان) نمونه‌های موفق از اقتصادی کمونال و تعاون محور هستند.

در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، چون اهالی کمون هر محله‌ی شهر می‌توانند به شکل دموکراسی مستقیم برای مسائل محله‌ی خویش و مدیریت شهر تصمیم‌گیری نمایند و مجالس شهروند آزاد و برابر نیز تشکیل می‌شوند، می‌توان برای اقتصاد شهر برنامه‌ریزی‌های مطلوبی با مشارکت خود خلق انجام داد و واحدهای اقتصادی شهری را نیز فعال نمود.

شیوهی غالب اقتصادی خلق‌ها در طول تاریخ، کمونی بوده است و جامعه از طریق معیارهای اخلاقی مانع از رشد اقشار سوداگر در میان خود شده است. قشر سوداگر و سرمایه پرست ناچار مانده همیشه در حاشیه‌های جامعه بماند. اما هرچه دولت سلطه‌ی خود را بیشتر ساخته و اقشار سودجو مجال یافته‌اند، جامعه از فرم اصلی اقتصادی خود که جمعی، تعاون محور و اشتراکی بوده و در قالب کمون‌های خودگردان مدیریت می‌شده، دور افتاده است.

اقتصاد در کنفدرالیسم دموکراتیک، «کاربردی، اخلاق محور و تأمین کننده‌ی نیازهای اساسی زندگی» است. باید دانست که تعاونی‌ها، کمون‌ها و واحدهای اقتصادی در کنفدرالیسم دموکراتیک همگی توسط خود مردم مدیریت می‌شوند و هیچ نیروی فرادستی (نظیر دولت در کشورهای سوسیالیستی که کنترل اقتصاد و کمون‌ها را به شکل مرکزی در دست دارد) وجود ندارد. کار در چنین نظامی، نه تلاشی طاقت فرسا و بر مبنای فروش ارزان رنج و زحمت، بلکه نوع عبادت کردن زندگی است (زیرا هدف از کار کردن این است که نیازهای بنیادین زندگی را نه از روی جبر، سلطه‌پذیری و وابستگی بلکه از طریق اراده‌ای آزاد برآورده کنی). نظام سرمایه‌داری به بهانه‌ی شکوفاسازی اقتصاد اما در اصل برای کسب سود بیشتر، دلمشغولی‌های حقیری را در افراد ایجاد می‌کند (به‌طور مثال شهروندان مدرن و به‌ویژه افراد سرمایه‌دار و طبقه‌ی متوسط، بخش عمده‌ای از زمان خویش را به گردش در مراکز خرید بسیار لوکس اختصاص می‌دهند. حال آنکه نیاز به چنان کالاهایی، یک نیاز بنیادین زندگی نیست و تنها در اثر تبلیغات رسانه‌ای و مدپرستی در افراد پدید می‌آید). در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، اقتصاد از چنین دلمشغولی‌های کاذب و فریبنده‌ای به دور است. تعاونی‌ها بخشی مهم از اقتصاد نظام کنفدرالیسم دموکراتیک را تشکیل می‌دهند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که کتوپراسیون‌ها یا همان تعاونی‌ها عبارت‌اند از انجمن‌های دواطلبانه‌ی افراد، که نهادی را با تصمیم و نظارت مشترک و دموکراتیک و با هدف تأمین خدمات و کالا تشکیل می‌دهند و از سودبری برخی و زیان بردن عده‌ای دیگر ممانعت می‌کنند. مثلاً می‌توان تعاونی‌های زراعی یا مزارع جمعی مشترکی را تشکیل داد که همگان در اداره‌ی امور آن سهیم‌اند. در هر روستا، با توجه به بافت اقتصاد بومی آن و نوع کشاورزی‌اش می‌توان با استفاده از فناوری‌های نوین سازگار با محیط‌زیست، صنایع کارگاهی مختلفی را به شکل کمون‌ها یا واحدهای اقتصادی خودمدیر تشکیل داد (نظیر کارگاه‌های بسته‌بندی محصولات کشاورزی، آبمیوه‌گیری، کمپوت‌سازی، کفش‌دوزی، صنایع دستی و صدها نمونه‌ی دیگر). به‌طور مثال در مناطق مختلف کوردستان می‌توان انواعی از کمون‌ها یا مزارع اشتراکی پدید آورد که استفاده از اراضی و ابزارهای تولیدی آن، شکلی اشتراکی (کمونال) دارد. در منطقه‌ای نظیر ارومیه می‌توان زمین‌های هر روستا را جهت محصولات مرغوبی نظیر گوجه فرنگی، سیب و انگور ارومیه‌ای به یک باغ یا مزرعه‌ی اشتراکی مبدل کرد و به بالاترین بازدهی رساند. در این مزارع می‌توان صنایع کارگاهی سازگار با محیط‌زیست را نیز تشکیل داد (نظیر کارگاه یا کارخانه‌ی آبمیوه‌گیری، خشکبار و...). بدین ترتیب کشاورزان و باغداران ناچار نمی‌شوند محصول خود را به قیمت ارزان به دولت یا شرکت‌های انحصاری بفروشند. دلال‌های واسطه‌ای که بدون هیچ رنج و زحمتی پول به جیب می‌زنند نیز از دور خارج می‌شوند. حتی در روستاها و مناطقی از ارومیه که خلق کورد و آذری با هم زندگی می‌کنند این کمون‌ها می‌توانند به‌طور مشترک در میان آن‌ها تشکیل شود. بدین ترتیب کلیت و اشتراکات تاریخی-فرهنگی این دو خلق که سال‌هاست در کنار هم زندگی کرده‌اند نیز حفظ می‌شود؛ اقتصادی که دموکراسی در آن بازتاب یابد تا این حد می‌تواند موجب رشد و تعالی شود. یا در مناطقی نظیر دشت‌های شوش و جنوب ایلام (موسیان، دشت عباس) که اراضی وسیع حاصلخیز و مناسب برای همه نوع محصول کشاورزی وجود دارد، می‌توان مزارع اشتراکی در میان روستاییان عرب و کورد (لرهای آن منطقه) تشکیل داد.

جهت ایجاد اقتصادی محیط‌زیست‌گرا در ایران می‌توان به طور مثال کمون‌های «آب، زراعت و انرژی» را



در حوضه‌های آبی نظیر کرخه، دز، کارون، هیرمند، هامون، زاینده‌رود و ... تشکیل داد. چنین کمون‌هایی را در کوردستان می‌توان در حوضه‌ی رودخانه‌های پر آبی نظیر سیروان، سیمره، سیمینه رود و زرینه رود، کشکان، سفید رود، الوند و نظایر آن تشکیل داد.

از آنجا که نظام کنفدرالیسم دموکراتیک یک نظام نامتمرکز است، از مشکلات حاد اقتصادی که گریبانگر دولت‌هاست گذار می‌شود. تمرکزگرایی اقتصادی همیشه باعث می‌شود تا در مراکز قدرت سیاسی با پدیده‌ی انباشت سرمایه رویارو شویم و در مناطق پیرامونی با بحران بیکاری، فقر و محرومیت مواجه گردیم. هر نظام سیاسی‌ای که انحصار، سرمایه‌پرستی و مرکزگرایی را در دستور کار خود قرار دهد، شکاف غنی-فقیر را از لحاظ اقتصادی با خود به همراه می‌آورد. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک با گذار از انحصارگری، سرمایه‌پرستی و مرکزگرایی مرسوم، امکان شکوفا شدن اقتصادهای بومی و خودکفا را فراهم می‌سازد. اراده‌ای که از لحاظ سیاسی درهم‌شکسته باشد، اقتصادش نیز وابسته خواهد بود. بنابراین مدیریت دموکراتیک «بومی، منطقه‌ای و شهری» در کنفدرالیسم دموکراتیک، به اندازه‌ای که واحدهای اجتماعی مختلف را از لحاظ سیاسی مشارکت می‌دهد، امکان اقتصادهای اخلاق‌مند، کارکردی، غیر سودمحور و سازگار با محیط‌زیست را نیز فراهم می‌گرداند. این امر با واقعیت تاریخی خاورمیانه نیز منطبق است. به عنوان نمونه اگر به تاریخ ایران نگاهی بیاندازیم می‌بینیم که هرگاه دولت مرکزی و انحصارگری ناشی از آن وجود نداشته است، اقتصاد خودکفای عشایری-روستایی و اقتصاد شهرهای خودگردان شکوفا و بالنده بوده است. در چنین مقاطعی کمتر با تجارت متکی بر سوداگری محض، رقابت و اقتصاد انحصارشده در دست طبقه‌ای مشخص برمی‌خوریم. زیرا جامعه به چنین پدیده‌هایی که ضد اقتصادی هستند، اجازه‌ی بروز نداده است. علت اساسی مشکلات اقتصادی خلق‌ها، وجود رانت‌خواری در میان دولتمردان و سرمایه‌داران وابسته به دولت است. این طبقات، جامعه را با سیاست «گرسنه و فقیر نگه دار» تحت کنترل قرار می‌دهند. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، از آنجا که اراده‌ی آزاد هر واحد اجتماعی مبنا قرار می‌گیرد و خبری از تسلیم‌گیری اراده‌ها نیست و به شکل‌گیری انحصار گروهی و فردی اجازه داده نمی‌شود، بنابراین بهترین زمینه برای اقتصاد کمونال و غیررقابتی که در آن نیازهای همگان به بهترین وجه برآورده شوند، پدید می‌آید. اقتصادی راستین نیز همین است.

۱۹- در آن دسته از نظام‌های جمع‌گرا که مدیریت‌هایشان دولتی است (نظیر دولت‌هایی که در کشورهای سوسیالیستی حاکم هستند)، سازمان‌های اجتماعی و نهادهای اقتصاد اشتراکی، با توسل به اعمال نیرو از بالا تشکیل می‌شوند. مثلاً تعاونی‌ها و واحدهای اقتصادی از طریق قوانین دولتی تشکیل می‌شوند و نهایتاً در قبضه‌ی دولت قرار می‌گیرند، دولت همه‌ی ابزارها و امکانات اقتصادی را در اختیار خود دارد و جامعه به دولت (که آن را با شعار زیبای برابری جلا داده‌اند) وابسته می‌شود. خصوصی‌سازی‌ها نیز تنها منافع اقشار و طبقات سرمایه‌دار دولتی را تحت ضمانت قرار می‌دهد و طبقات و اقشار فرودست جز کارگری کردن و رنج مضاعف چیزی نصیبشان نمی‌شود. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک سازمان‌ها و نهادها از بالا و از طریق قانون‌سازی تشکیل نمی‌شوند. مثلاً تعاونی‌ها و نهادهای اقتصادی کمونال بر مبنای نیازهای جامعه، توسط واحدهای مختلف خود جامعه و از روی اختیار نه جبر مافوق، پایه‌ریزی می‌شوند. بازاری که در آن همه چیز تحت کنترل دولت (و فرماندهی جلا و بی‌رحم یعنی پول) باشد و زیر شعار بازار آزاد، عموم جامعه به رقابتی وحشیانه و سودپرستانه‌ی دور از اخلاق پردازند، در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک مبنا قرار نمی‌گیرد. هر نوع بازار و معیارهای پولی و مالی نیز باید تحت کنترل موازین اخلاقی جامعه قرار داشته باشند تا مبدل به خدایی خونخوار علیه جامعه نگردند؛ یعنی می‌توان بازارهای

اجتماعی‌ای که در کنترل بورس و پول‌پرستی نباشند را تشکیل داد(نمونه‌هایی از مزارع و کارگاه‌های جمعی در تاریخ انقلاب‌های اعصار نزدیک نیز وجود دارند که نشان می‌دهند می‌توان به نوعی اقتصاد دست یافت که افسار آن در دست پول نباشد؛ به‌طور مثال در مزارع اشتراکی اسپانیا طی انقلاب آنارشیست‌ها در ۱۹۳۷ / نمونه‌ی دیگر آن، مزارع اشتراکی یهودیان می‌باشد که کیبوتس نام دارند. کسانی که عضو این مزارع هستند مزد پولی دریافت نکرده و هر فرد نیازمندی‌های خود را از جامعه تأمین می‌کند. در واحدهای کیبوتس، امکاناتی نظیر آشپزخانه‌ی مرکزی، سالن غذاخوری و مهد کودک عمومی وجود دارد). همچنین می‌توان طرح‌های مختلفی را پیش کشید که در آن‌ها مناطق محلی و روستایی از اقتصادی خودکفا برخوردارند و ناگزیر نیستند که توسط مراکز تجاری و صنعتی شهرها بلعیده شوند. در این زمینه می‌توان به طرح کمون‌های روستایی خودگردان در هند که به جمهوری‌های روستایی مشهورند و توسط گاندی پدید آمدند، اشاره کرد. در طرح جمهوری‌های روستایی گاندی، روستاها که از سنت‌های کهن زندگی کمونال(جمعی) برخوردارند از لحاظ اقتصادی و حل مسائل عمومی خودکفا هستند زیرا روستاییان می‌توانند بهترین افراد روستایشان را به عنوان منتخبین خویش انتخاب کنند؛ بدین ترتیب روستاییان ناگزیر از مهاجرت به شهرها نمی‌شوند و می‌توان یک بافت جمعیتی نامتمرکز را در جغرافیای هر منطقه پدید آورد و از تراکم جمعیت، انفجار جمعیتی و مرکزی‌شدن اقتصاد در شهرها کاست. البته باید دقت داشت که طرح‌های روستاهای خودگردان و شهرهای کم‌تراکم و متوازن، نه از طریق سیاست زور و جبر بلکه از طریق فرهنگ‌سازی و گشودن مسیر مشارکت دموکراتیک جامعه در امور مختلف و افزایش سطح آگاهی آنها برای انتخاب بهترین و صحیح‌ترین شیوه‌ها، می‌توانند به شکلی درست پیشبرد یابند. از روش‌های ضربتی که با اعمال زور و مداخله‌ی نابجا در جامعه همراه هستند (و به مهندسی اجتماعی مشهورند) باید خودداری نمود؛ زیرا چنین روش‌های بیرحمانه‌ای ناموفق هستند و موجب حل مسائل نمی‌شوند.

۲۰- در دنیای مدرن امروزی، ساختارهای شهری، طبقاتی و دولتی حالتی سرطان‌آسا پیدا کرده‌اند. شهرهایی با جمعیت چند ده میلیونی سر برآورده‌اند، کنترل و نظارت دولت به کوچک‌ترین واحدهای جامعه نفوذ کرده است، و روند طبقاتی‌شدن در جهت یک‌دست‌نمودن و همشکل‌گردانی جامعه به اوج رسیده است. بنابراین جامعه به سمت سرطانی‌شدن سوق یافته است. زنان به یک کالای تمام‌عیار و سودآور برای نظام سرمایه‌داری مبدل گشته‌اند. نهاد خانواده به سمت سقوط می‌رود و خود جامعه به حالت یک زن ضعیف‌شده درمی‌آید. بیماری‌های ذهنی، روانی و جسمی افزایش یافته و روزانه قربانی می‌گیرند. نهاد آموزشی دولت، یک ستاد عملیاتی است که وظیفه‌ی مباران‌دل و مغز انسان‌ها و به‌ویژه کودکان و جوانان را بر عهده دارد تا کل جامعه به حالت یک شخصیت تک‌تیبی، جامعه‌گریز، پول‌پرست، مصرف‌گرا، سکس‌پرست، حریص، نژادپرست و تملق‌گوی قدرتمندان درآید.

ملت دموکراتیک در برابر نابودی جامعه در درون ساختار بیمار شهر- طبقه- دولت، بر اجتماعی‌ماندن، حفظ جامعه و ایجاد جامعه‌ای آزاد اصرار می‌ورزد. زیرا انسان بدون جامعه، به معنای پیدایش «ضدانسان» است. کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، ضامن رسیدن فرد و جامعه‌ی کورد به خودآگاهی در مورد آزادی و دفاع از موجودیت خود است.

۲۱- نتیجه‌ی انحصار دولت- ملت بر روی اقتصاد، ایجاد ارتشی از بیکاران و کارگرانی است که در ازای کم‌ترین دستمزدها بیشترین رنج و زحمت را متحمل می‌گردند. جامعه‌ای که فاقد کنترل بر ابزارهای تولیدی و بازار خود باشد، نمی‌تواند خود را سرپا نگه دارد و دچار قتل‌عام اقتصادی می‌گردد. چنین جامعه‌ای نمی‌تواند آزاد زندگی نماید. شرکت‌ها و مؤسسات غول‌پیکر از معادن گرفته تا منابع آبی و نفتی همه را غارت می‌کنند و در این میان



جامعه برای لقمه‌ای نان سر دوانیده می‌شود. اراضی زراعی نیز دچار فرسایش و نابودی شده و بدین ترتیب جامعه برای کوچک‌ترین موارد اقتصادی خود به دولت و دستگاه‌های انحصارگر اقتصادی آن یا شرکت‌های خصوصی سرمایه‌دار وابسته می‌گردد.

ملت دموکراتیک در حوزه‌ی اقتصاد نیز از خودگردانی اقتصادی برخوردار است. نه به سمت سرمایه‌داری خصوصی می‌لغزد و نه سرمایه‌داری دولتی. دموکراسی موجود در ملت دموکراتیک در حوزه‌ی اقتصاد به شکل کمون اقتصادی و صنعت محیط‌زیست‌گرا جلوه‌گر می‌شود. در خودگردانی اقتصادی، مواردی نظیر بازار، رقابت سازنده، تجارت، بازدهی مطلوب و تنوع محصول رد نمی‌شود اما به هیچ وجه سلطه‌ی سود و انباشت سرمایه پذیرفته نیست؛ همچنین به صنعت، فن‌آوری، مالکیت و ساختار شهری-روستایی‌ای که مخرب محیط‌زیست و جامعه‌ی دموکراتیک باشد امکان شکل‌گیری داده نمی‌شود. ساختار مالی و پولی‌ای که به رونق اقتصاد جامعه و تسهیل آن کمک کند قابل قبول است. اما به کسب پول از طریق پول که نوعی سودبری بدون رنج و تلاش است و در اصل به معنای استثمار جامعه می‌باشد، اجازه داده نمی‌شود. در خودگردانی دموکراتیک، کار موجب از خودبیگانگی فرد نمی‌شود زیرا نتایج کار و زحمت هر فرد در خدمت هویت ذاتی و آزادی‌اش قرار می‌گیرد. کار و فعالیت اقتصادی‌ای که از سودپرستی و استثمار دور بوده همواره در میان خلق‌ها با جشن همراه بوده است. در خودگردانی اقتصادی ملت دموکراتیک نیز چنین فعالیت و کار اقتصادی‌ای مبنا قرار می‌گیرد. همچنین از سدسازی‌های بی‌رویه که موجب نابودی طبیعت و میراث تاریخی است جلوگیری شده و فعالیت‌های جمعی نظیر مبارزه با جنگل‌زدایی، اقدام به درختکاری و کار بر روی زمین‌های حاصلخیز و نظایر آنان اهمیتی وافر دارند. در کمون اقتصادی، به بیگاری یا کاری که موجب رضایت خاطر و احساس آزادی در انسان نشود اجازه داده نمی‌شود.

جهت‌سازش میان خودگردانی دموکراتیک با دولت، در حوزه‌ی اقتصاد نیز به تحولات حقوقی نیاز وجود دارد. باید به اندازه‌ی اهمیت به بازار ملی، جایگاهی برای بازار و اقتصاد بومی و خودگردان اختصاص یابد. مرکز‌گرایی اقتصادی در دولت‌ها با خلاقیت، رقابت سازنده و محیط‌زیست در تضاد قرار دارند. این مرکز‌گرایی اقتصادی و نظام حقوقی تک‌مرکزی موجب محافظه‌کاری هستند و هیچ ربطی به اقتصاد نداشته و بیشتر همانند اهرم‌های فشار سیاسی علیه جامعه به کار می‌روند. بنابراین گذار کردن از آن‌ها امری حیاتی است.

در کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، ساماندهی به اموری نظیر بهره‌برداری از منابع زیرزمینی-رو زمینی، آب‌ها، شرکت‌ها، چگونگی بازار، نظام بانکی و مالی، بودجه‌ی مدیریت‌های دموکراتیک، مالیات و نظایر آن، اصول خودگردانی اقتصادی و قواعد اقتصاد بومی مبنا قرار می‌گیرند. می‌توان بین قوانین و قواعد اقتصاد بومی با قانون‌های اقتصاد ملی سازگاری ایجاد نمود.

۲۲- فرهنگ مصرف‌گرایی، فرديپرستی و تضعیف تعاملات و روابط اجتماعی باعث می‌شود که خلاقیت و استعداد‌های انسانی تضعیف شوند. کما اینکه هرچه نظام سرمایه‌داری رشد می‌یابد هر فرد مدرن به یک ماشین کوچک‌شده، بی‌روح و احمق مبدل می‌شود که مدام در حال رقابتی خصمانه و فرساینده با سایرین است. در مقابل این وضعیت، کنفدرالیسم دموکراتیک عرصه‌ی مشارکت‌های اجتماعی، روابط اجتماعی رو به رشد، خلاقیت و آفرینش است. زیرا هرهم‌های قدرت در آن وجود نداشته و اندیشه و عمل انسان‌ها تحت سلطه‌ی هیچ نیروی برتری قرار ندارد. هرچه همبستگی اجتماعی رشد یابد، احساس سعادت، شادابی و امید نیز افزایش می‌یابد.

نظام‌های سلطه‌گر همیشه می‌کوشند تا زندگی را به‌شکل عرصه‌ی نبرد قوی با ضعیف تعریف کنند. بدین ترتیب زیرکی و نیرومندی را در شکستن رکوردهای رقابتی، شکست دادن و بلعیدن دیگران می‌دانند. بوی وجدان

و انسانیت از چنین نگرش‌هایی به مشام نمی‌رسد، به همین دلیل زندگی در سایه‌ی چنین نظام‌هایی حتی از مرگ هم بدتر است. نتیجه‌ی چنین نگرش‌هایی، بروز افسردگی، پوچ‌گرایی، میل به خودکشی، قتل و جنایت و انسان‌آزاری است. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، با اتکا و رزیدن بر جوهر اجتماعی انسان که همان همزیستی و همیاری است، به رد چنین نگرش‌های پلیدی می‌پردازد و در عمل به جای مرگ‌اندیشی و دست‌زدن به جنایت، احترام به زندگی و تعالی بخشیدن به انسان را به یک فرهنگ مبدل می‌سازد.

۲۳- دولت برای کسب بیشترین سود، از هیچ جنایتی حتی تخریب طبیعت و محیط‌زیستی که بدون آن زندگی ناممکن است، رویگردان نیست و جامعه را نیز به سمت دشمنی با طبیعت می‌کشاند. پدیده‌های بسیاری وجود دارند که دولت عامل پیدایش آن‌هاست و موجب تخریب طبیعت و محیط‌زیست می‌شوند: جنگ‌ها، جنگ‌افزارهای شیمیایی و هسته‌ای، صنایع مدرنی که تنها سود را مهم می‌دانند و هوا و آب را آلوده می‌کنند، گول‌پیکر شدن شهرها، نابودی جنگل‌ها و نابودی منابع آبی و خاکی به بهانه‌ی کشیدن جاده، استخراج بی‌پایان معادن و سدسازی‌های بی‌رویه (که موجب نابودی آثار و ابنیه‌ی تاریخی و مناطق روستایی نیز می‌شوند). پیداست جامعه‌ای که از طبیعت و محیط‌زیست خود بیگانه شده و با آن دشمنی کند به سمت نابودی سوق خواهد یافت (حتی از لحاظ معنوی نیز؛ زیرا هر فرهنگ پیوندی عمیق با خاک و جغرافیا دارد و گسست از خاک به معنای بی‌ریشگی و خیانت است). در کنفدرالیسم دموکراتیک بر سازگاری جامعه با طبیعت تأکید می‌شود. بنابراین هر نوع سازماندهی دفاعی، اقتصادی، اجتماعی و بافت معماری شهری و روستایی باید بر مبنای طبیعت‌دوستی و ایجاد یک محیط‌زیست سالم و به دور از آلودگی و تخریب استوار باشد. برای گذار از بافت بیمار شهرهای کنونی می‌توان از مدل‌هایی نظیر باغ‌شهر استفاده کرد (باغ‌شهرها، شهرهای باغ‌مانندی هستند که جمعیت‌های بسیار متراکمی ندارند، از ناهنجاری‌هایی نظیر مجتمع‌های صنعتی آلودگی‌زا و حلبی‌آبادهای حاشیه‌ای در آن‌ها خبری نیست؛ انواعی از نهادهای فرهنگی- هنری- اجتماعی بومی و واحدهای اقتصادی جمعی و مبتنی بر تعاونی در آن‌ها وجود دارد که با محیط‌زیست و محیط روستایی پیرامون در سازگاری و توازن به سر می‌برند). البته باید دقت داشت که برخلاف آنچه برخی تصور می‌کنند منظور از باغ‌شهر، قطعه مزارع و خانه‌های ویلایی (خانه‌باغ‌ها) در پیرامون شهرهای بزرگ نیست. می‌توان ساختار شهرهای کوچک را از طریق اصلاحات به حالت باغ‌شهر درآورد و مانع از توسعه‌ی ناهنجار و مبدل شدن آن‌ها به غده‌های سرطان‌مانند شهری شد.

۲۴- کنفدرالیسم دموکراتیک، نظامی نیست که بدون حضور زنان ایجاد شود زیرا ماهیت این نظام بر اساس به رسمیت شناختن همه‌ی هویت‌هاست. زن، یک هویت است؛ یک تنوع، یک تفاوت طبیعی و یک موجودیت است که انکار و نفی آن به معنای انکار و نفی جامعه است. بنابراین در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک که یک فرم مدیریتی سیاسی به منظور اعتلای جامعه در برابر هیولای دولت- ملت است، زن جایگاهی کلیدی داشته و حضوری پررنگ دارد.

مسئله‌ی آزادی زن چیزی نیست که آن را از فعالیت سیاسی، مدنی، اجتماعی و حتی اقتصادی مجزا بدانیم. زیرا زن، شالوده‌ی زندگی اجتماعی است. «کار اقتصادی، فعالیت جمعی، احساس تعلق جمعی و هویت اجتماعی» مقولاتی هستند که پیوند تاریخی و گسست‌ناپذیری با «زن» دارند. مسئله‌ی زن، به اندازه‌ای که فرهنگی و ذهنیتی است به همان اندازه با سیاست نیز آمیخته است. اینکه زنان چگونه زندگی کنند خودش عظیم‌ترین نوع سیاست را مطرح می‌سازد. سیاست‌های دولت همیشه با محوریت حاکمیت مرد بر «زندگی و زن» طرح‌ریزی می‌شوند. سیاست دولتی که از طریق القائات فکری به خانواده تکثیر می‌شود، ذهن همگی انسان‌ها را اسیر خود کرده است. این سیاست‌ها

همیشه بیشترین ستم را علیه زن روا می‌دارد. زیرا تنها ابزار برای آنکه مردها و به تبع آن، کل جامعه به خدمت دولت و سلطه‌خواهی‌اش درآیند، مسئله‌ی جنسیت است. مردی که احساس کام‌یابی و سلطه‌یابی جنسی می‌کند در واقع مثل یک پادشاه است که بر مسند قدرت تکیه زده است.

از زنی اسیر و ضعیفه‌شده نهایتاً کودکانی اسیر و ضعیفه‌شده متولد می‌شوند. بدین ترتیب آینده‌ی دولت‌ها تضمین می‌شود: فردا جامعه‌ای کاملاً حرف‌شنو و ضعیفه‌شده خواهیم داشت! دولت‌های حاکم بر ایران، در طی سال‌ها سرکوب‌گری و استبداد خود به خوبی این فرمول را پیش برده‌اند. به طور مثال در تاریخ ایران، حرم‌سراها کانون‌های ضعیفه‌کردن زن و به دنبال آن کل جامعه در برابر پادشاه بوده‌اند.

به نسل تازه‌ی پیرامون خود نگاه کنیم: با بدترین نوع مشکلات اجتماعی درگیرند، زیرا فرهنگ و هویت جامعه را در شخصیت زن با تخریب مواجه کرده‌اند. آمار کراکی‌ها، بزه‌کاران، جاهلان روشنفکرنا، قاتلین ناموسی و... بیشتر شد زیرا بنیان جامعه که همانا زن است دچار فروپاشی شخصیتی شده است. زنی که نابودشده باشد در واقع همانند آینه‌ای است که تصویر جامعه‌ای نابودشده در آن منعکس می‌گردد و بس. دولت، مقصر و مسئول اصلی این فاجعه است.

در برابر این وضعیت اسفناک چاره را باید در یک نظام متفاوت جست. با راهکاری که دیگران امتحانش کرده و نتیجه‌اش را هم همه‌ی ما می‌دانیم نمی‌توانیم وضعیت جدیدی را رقم بزنیم. لازم است نوع نگرش و جهانبینی‌مان متحول شود. جهان‌بینی‌ای که هنوز هم زن را جنس دوم یا نهایتاً موجود زیبایی برای تفریح و لذت قلمداد می‌کند، یک جهان‌بینی فاسد، مبتذل و به بن‌بست رسیده است. اگر نمی‌خواهید بیش از این شاهد خودسوزی، قتل و شکنجه‌ی زنان و خواهران و مادران باشیم باید دست از این جهان‌بینی پوسیده بکشیم. به یک جهان‌بینی مدرن اما دموکراتیک نیازمندیم. نباید زن را از وضعیت سنتی خارج و این‌بار به دام نظام مدرنی که سرمایه‌داری تشویق می‌کند بیاندازیم. باید به اصل خود رجوع کنیم؛ به داشته‌های خود، به فرهنگ حقیقت‌گرای خود. در این فرهنگ اصیل، زن ارزشمند شمرده می‌شود و حتی تا حد الهه‌ها مقدس دانسته می‌شود. ما به این نوع فرهنگ نیازمندیم. برای رسیدن به این فرهنگ حقیقت‌گرا و دموکراتیک باید تحول در جهان‌بینی‌مان را سریعاً آغاز کنیم. باید بدانیم که زن نه تنها کمتر از مرد نیست بلکه حتی به دلیل ویژگی‌های طبیعی خود منشأ رشد و پیشرفت جامعه را هم فراهم می‌آورد.

هر چیزی که توان «زایش، تقسیم‌شدن و زیادشدن» داشته باشد نوعی ویژگی مادینگی و زنانه دارد. اصلاً خود هستی پیدا کردن جهان و خروج از حالت نیستی، نوعی ویژگی زایش و تولد را با خود دارد. معلوم است که تولد و زایش نیز مستلزم وجود ویژگی مادینه‌بودن است. یعنی جهان ما یک جهان برخوردار از خصلت مادینه است. بنابراین زن بودن نه تنها عیب نیست بلکه مقدس و ارزشمند است. اما اگر رابطه با زن صرفاً برای تکثیر و ازدیاد نسل باشد، به معنای بی‌معنا کردن زندگی اجتماعی خواهد بود. بسیار راحت می‌توان به این نتیجه رسید که هدف زندگی صرفاً تغذیه، تکثیر و حفاظت از خود نیست. بلکه درک معنای زندگی، زیبایستن و صحیح‌زیستن، حتی از ازدیاد نسل و جاودانه‌نمودن خویش مهم‌تر است. بنابراین رابطه با زن اگر بر تکثیر (ازدیاد نسل) یا لذت جنسی صرف استوار باشد، در تضاد با معنای حقیقی زندگی خواهد بود. حتی تک‌سلولی‌ها نیز به تکثیر بسنده نکرده و این تکثیر را به سمت تحول، ایجاد تفاوت‌مندی‌ها و موجودیت‌های متنوع‌تر سوق می‌دهند (مبدل شدن به گونه‌های گیاهی و جانوری مختلف). حال اگر انسان به رابطه‌ی صرفاً جنسی بسنده کند و رسیدن به جامعه‌ای آزاد، اخلاقی و سیاسی سرشار از تنوعات، تفاوت‌مندی‌ها و ادراک را در افق اهداف خود قرار ندهد، در قیاس با سایر جانداران و تک‌سلولی‌ها دچار کوری و حماقتی عظیم خواهد بود.

مردسالاری یک شکل قدرت است که در آن انرژی مرد به حالت محافظه کار و فاقد جریان درآمده است (مرد می خواهد تا ابد حاکم و سلطه گر باقی بماند). بنابراین تمام مبارزاتی که نتوانسته اند از جنسیت گرایی و مردسالاری گذار کنند، به محافظه کاری سیاسی نیز گرفتار شده اند؛ از اهداف آزادی خواهانه‌ی خود دور شده و با دولتی شدن، به جامعه پشت پا زده اند. اما زن به دلیل اینکه همانند یک انرژی فاقد شکل است و برای آزادی در تکاپو می باشد، اگر در یک نظام اجتماعی و سیاسی سالم به مشارکت بپردازد، آزادی را با خود به همراه خواهد آورد. زن بودن یک عنصر غیر قابل چشم پوشی برای ایجاد زندگی آزاد است. به ویژه اینکه جامعه به عنوان یک کل متشکل از مرد-زن، نمی تواند بدون آزادی زن (که جزئی جدایی ناپذیر از این کلیت است) ادعای آزاد بودن کند.

این جهان بینی، یک جهان بینی سالم است. بر پایه‌ی آن می توان امکان آزادی را فراهم آورد، در آن خبری از بی عدالتی و زور و خشونت نیست. جامعه‌ی ما برای حل مشکلات خود به چنین جهان بینی و بینشی نیاز دارد.

اما تنها داشتن جهان بینی کفایت نمی کند. باید در برابر نظام سنتی و ضددموکراتیک کنونی یک نظام مدرن اما دموکراتیک درست کنیم. این نظام نوین نامش «کنفدرالیسم دموکراتیک» است. کنفدرالیسم دموکراتیک برخلاف دولت-ملت، یک نظام جنسیت گرا نیست. حتی نظام هایی که فدرال هستند و ادعای دموکراسی نیز می کنند به دلیل آنکه بر مبنای نحوه‌ی توزیع قدرت تشکیل می شوند نه در هم شکستن قدرت و سلطه، بنابراین هنوز هم شدیداً تحت تأثیر نگرش های غلط جنسیت گرا قرار دارند. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک به دلیل خصلت سلطه ستیز آن، با هر نوع پدیده‌ی قدرت گرا که خلق ها، جماعت ها، زنان و باورها را در منگنه قرار می دهد، مخالف است. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، به همان اندازه که به تنوعات فرهنگی، زبانی، آیینی و دینی احترام گذارده شده و آن ها را مشارکت می دهد، به تنوع جنس و لزوم آزادی زن نیز احترام می گذارد. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، مردها همه کاره نیستند. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، زن ها پیشرفته ترین نهادهای ویژه‌ی خود را می سازند و برای رفع تمام نیازهای اجتماعی خود مشارکت می کنند. در کنفدرالیسم دموکراتیک، برخلاف نظام های موجود، زن یک ابزار نیست؛ بلکه یک عضو مشارکت کننده است. در نظام های دیگر، زنان همواره «یک ابزار تولید مثل، خانه داری، انجام کارهای سخت و نهایتاً یک زن مطیع و گوش به فرمان» هستند. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک زن ها به انصاف مردها رها نمی شوند، در کنفدرالیسم دموکراتیک زنان به عنوان شالوده و بنیان اصلی اجتماعی شدن دارای جایگاهی رفیع هستند. زیرا خود کنفدرالیسم دموکراتیک، «اجتماعی بودن و ارزش های آزادی و برابری» را شالوده قرار می دهد. کنفدرالیسم دموکراتیک با قدرت و سلطه گری ناسازگار است یعنی با همان چیزی ناسازگار و در ستیز است که زنان قربانی آن شده اند. بنابراین برخلاف نظام های موجود که همچون چاردیواری ای زن را احاطه کرده و به او مجال اندیشه و عمل آزاد نمی دهند، کنفدرالیسم دموکراتیک تجلی گاه حضور اراده مند زن است. فضایی برای زن است که در آن سیاست هست، سازماندهی هست، دموکراسی هست، اراده هست، احترام هست و البته وظیفه و فعالیت و تعهد هم هست. در برخی مکاتب و احزاب سیاسی بحث از برابری زن و مرد می شود اما این گفتمان هرگز به یک نظام سیاسی و اجتماعی زنده مبدل نمی شود و تنها به عنوان یک شعار باقی می ماند؛ اما نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، جهان بینی مبتنی بر ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک-محیط زیست گرا و آزاد شده از جنسیت گرایی را به یک نظم سیاسی پویا مبدل می کند. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، زنان نیز به سیاست، فلسفه، علم و دانش می پردازند. آنان نیز در تصمیم گیری ها شرکت می کنند. نظر آنان مهم و حیاتی تلقی می شود زیرا اگر نظر آنان مهم دانسته نشود و اراده‌ی آنان پایمال شود، نخواهیم توانست یک زندگی اجتماعی آزادانه و دموکراتیک بیافرینیم. حال آنکه هدف اساسی کنفدرالیسم دموکراتیک این است که یک ساختار سیاسی در جامعه درست کند که امکان زندگی سالم اجتماعی فراهم آید و همگان در آن مشارکت کنند. کنفدرالیسم دموکراتیک،

گرد آمدن تمام پتانسیل‌های آزادی خواهانه، مبدل شدن آن‌ها به انرژی و رسیدن آن به سطح یک نظام است. یعنی برخلاف بسیاری از نظام‌ها که انسان‌ها را در حسرت آینده سر می‌دوانند، یک آرزو و خیال بعید نیست. بنابراین وعده و وعید نمی‌دهد بلکه عملی می‌سازد. از آنجا که زن بیش از سایر هویت‌های جامعه از آزادی محروم گذاشته شده است، بیشتر و زودتر از سایرین با نظام کنفدرالیسم دموکراتیک تطابق یافته و در آن جای می‌گیرد. سیاست بدون زن، یک سیاست ظالمانه خواهد بود. نتیجه‌اش را همه‌ی ما دیده‌ایم. سیاست دولت‌ها و احزاب قدرت‌گرا همگی سیاست‌هایی فریبکارانه و ضدزن هستند. اما سیاست اجتماعی در کنفدرالیسم دموکراتیک، نوعی «هنر رسیدن به زندگی آزاد و مدیریت آن» است. مثلاً سیاست اجتماعی کورد، یعنی هنر مدیریتی ملت کورد برای آنکه یک نظام مبتنی بر زندگی آزاد برای خودشان درست کنند. از آنجا که زندگی یک امر منحصر به مردها نمی‌باشد، پس الزامی است که زنان نیز در این سیاست اجتماعی مشارکت کنند. سیاست بدون زن، سیاست نیست بلکه انحصارگری و دزدی است. مثل آن است که نیمه‌ای از زندگی را نابود کرده باشی. سیاست دولت‌ها همیشه بر اساس پایمال‌سازی حقوق زنان بوده است. مثلاً به گفته‌های احمدی‌نژاد و اردوغان دقت کنید؛ آن‌ها مدام از سیاست جمعیتی و شمار بچه‌هایی که خانواده‌ها باید داشته باشند صحبت می‌کنند. آن‌ها ارتش، کارمندان، مأموران و کارگران خویش را با سیاست‌های جمعیتی خود گرد می‌آورند. بستر اصلی این سیاست‌ها نیز این است که زن از عرصه‌ی سیاست و مشارکت اجتماعی خارج شده و تنها مثل یک ابزار جنسی به کار برده شود. کنفدرالیسم دموکراتیک، نظامی است که در آن بر چنین سیاست‌های وحشتناک و ضداخلاقی‌ای نقطه‌ی پایان می‌نهد. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، یک زبان برده‌ی زبان دیگری نمی‌شود، یک دین و مذهب برده‌ی دین و مذهب دیگری نمی‌شود، یک فرهنگ برده‌ی فرهنگ دیگری نمی‌شود، یک ملت برده‌ی ملت دیگری نمی‌شود و به همان اندازه یک جنس برده‌ی جنس دیگری نمی‌شود. یعنی زن در این نظام دیگر برده، جنس دوم، حقیر، موجودی جنسی و پست نیست. دقیقاً برعکس، در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک زن یک عنصر فعال، ارزشمند و مشارکت‌کننده است که بدون وی نمی‌توان بحث از دموکراسی و آزادی کرد.

در نظام‌های دولتی، امور اجتماعی و سیاسی بر اساس جنس، تفکیک و واگذاری می‌شوند. زنان در طی این تفکیک و فرق‌گذاری، عملاً به حاشیه رانده می‌شوند. اما در نظام کنفدرالیسم در همه‌ی امور، مشارکت زنان اساس قرار داده می‌شود. در امر سیاست، آموزش، اقتصاد، بهداشت، دفاع ذاتی، حفظ محیط زیست، فرهنگ و هنر، علم و صنعت همه‌وهمه زنان جای می‌گیرند و تبعیض و جنسیتی نمودن امور وجود ندارد. خشونت، ویژگی دولت‌ها و کسانانی است که در پی قدرت هستند. خشونت، امری است که برای غصب و دزدیدن ارزش‌ها ضرورت می‌یابد. بنابراین در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک که با غصب و دزدی ارزش‌ها مخالف است و اصل را بر برابری و جمعی بودن می‌گذارد، جایی برای خشونت نیست. زنان که قربانیان اصلی خشونت‌هایند تنها در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک است که می‌توانند از خود دفاع کرده و اراده‌ی خود را حفظ نمایند. کنفدرالیسم دموکراتیک در واقع مانعی عظیم در برابر ستم‌های اجتماعی است که دولت با سیاست‌های خود بر آن‌ها دامن می‌زند. جنبش‌های آزادی زن به دلیل عدم برخورداری از نظام مختص به خود، همواره در برابر نظام حاکم دچار ریزش و تضعیف شده‌اند. اما نظام کنفدرالیسم دموکراتیک سنگر محکم زن برای آزادی است. به اندازه‌ای که دولت یک ساختار زن‌ستیز است، کنفدرالیسم دموکراتیک از یک ساختار مناسب برای آزادی زن برخوردار است. در کنفدرالیسم دموکراتیک، مدیریت‌های بومی که برآمده از بطن جامعه‌اند شالوده قرار داده می‌شوند. پیداست که زن به عنوان هویتی که در طلوع انسانیت، مدیریت اجتماعی با او آغاز گشته است، در تمام عرصه‌ها باید مشارکت فعال داشته باشد. از یک کمون محله گرفته که به مشکلات محله رسیدگی می‌کند تا مجلس شهر که مسائل کلان شهر را به بحث و بررسی

و تصمیم گیری می نهد، باید زنان حضور داشته باشند. نمی توان حل و فصل مشکلات را تنها بر مبنای دیدگاه مرد و یک جانبه در نظر گرفت. زنان، همواره به دلیل ویژگی های طبیعی شان در یافتن راه کارهای صلح آمیزتر، عادلانه تر و برابری خواه موفق تر و بهتر عمل می کنند. از این رو در تمام نهادهای بومی هر منطقه و مدیریت آن ها که در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک جای می گیرند، زنان نقشی فراخور خویش ایفا خواهند کرد و از انفعال خارج خواهند شد.

۲۵- نابودی زندگی اجتماعی به معنای بدترین بی ناموسی و خیانت است و جامعه ای که به سمت تسلیمیت در برابر سلطه گران و نسل کشی فرهنگی برود، نمی تواند ادعای کرامت و ناموس کند. چنین جامعه ای سعی می کند از طریق مبدل کردن متعصبانه ی زن به ناموس، بر این بی حیثیتی خود سرپوش بگذارد. پیداست که نتیجه ی چنین برخوردی، قتل عام، خشونت و تجاوز علیه زنان است. زن ضعیفه نه تنها نمی تواند شریک یک زندگی آزاد باشد بلکه به معنای نابودی زندگیست. کانون خانواده در چنین جامعه ای نوعی مرکز تنش و بحران است. بنابراین نمی توان از یک زندگی سالم مشترک بحث کرد. فردی که در چنین جامعه و خانواده ای پرورش یابد نیز شخصیتی ناسالم خواهد بود. جامعه ای که گرفتار فرهنگ تجاوز است در واقع جامعه ای از خودبیگانه و فروپاشیده است. زیرا بنیان جامعه بر همزیستی آزادانه متکی است نه بر اعمال قدرت، سلطه گری و مالکیت. جامعه ی ایران نیز از فرهنگ تجاوز رنج می برد. جامعه ای که بالاترین آمار خودکشی زنان در آن به چشم می خورد، جامعه ای سالم نیست. جامعه ای که زیر تهدید سنگسار به سر می برد نمی تواند سالم بیاندیشد، سالم عمل کند و انسانی بزید. به همین جهت در ملت دموکراتیک ایران، تشکیل نهادها، آکادمی ها، احزاب و سازمان های زنان امریست که نه تنها جهت آزادی زن بلکه جهت بالابردن سطح آزادی کل جامعه نمی تواند نادیده انگاشته شود.

در ملت دموکراتیک، از نگرش مالکیتی بر روی زنان گذار می شود. زیرا اگر زن نتواند از آن خود باشد نمی تواند آزاد باشد و زن که آزاد نباشد، جامعه به عنوان یک کلیت متشکل از زن- مرد نمی تواند ادعای آن کند که به خود تعلق دارد. چنین جامعه ای اسیر قدرت های فرادست خواهد ماند. زندگی مشترک زن- مرد نیز باید بر محور ایجاد ملتی دموکراتیک و آزاد باشد نه ارضای جنسی دونفره. زیرا فرو رفتن در لاک زندگی شخصی و رضایت دادن به وضعیت اسفناک جامعه، به معنای دست کشیدن از انسانیت خود و فرورفتن در غرایز صرف است. از آنجا که در ملت دموکراتیک، هر هویت و موجودیت اجتماعی با اراده ی آزاد خود در زندگی اجتماعی مشارکت می کند و از توان مدیریت ذاتی برخوردار است، بنابراین زن نیز در چنین ملتی از اراده ی آزاد، توان ابراز نظر و ترجیح آزادانه برخوردار است.

اقتصاد، حوزه ی پیشاهنگی زن برای حفظ جامعه در طبعی تاریخ بود و اینک نیز باز یافتن اقتصادی جمعی و به دور از سودپرستی، نیازمند حضور زن و روحیه ی عدالت پرور و جمع گرای وی است. سازگاری و نزدیک بودن سرشت زن با طبیعت، زمینه ی لازمه برای مسئولیت پذیری و حساسیت جامعه در قبال محیط زیست را فراهم خواهد ساخت. خلاصه آنکه اندیشه و اراده ی آزاد زن، پشتوانه ی شکل گیری جامعه ای آزاد است و ملت دموکراتیک نمی تواند بدون حضور زن شکل گیرد.

۲۶- در کنفدرالیسم دموکراتیک، مشارکت دهی همه جانبه ی افراد، جماعت ها و گروه های مختلف اجتماعی در امور سازماندهی و مدیریتی، همچنین وجود یک آموزش فلسفی- علمی متناسب با نیازهای جامعه و فرد، باعث می شود که سطح خلاقیت ها بسیار بالا رود. بدین ترتیب امکان شکوفایی استعدادها و باروری اندیشه جهت بالابردن سطح رفاه و آزادی جمعی فراهم می آید. در این نظام، جهت گذار از رفتارهای جنسیت گرا و فرهنگ پلید تجاوز، به آموزش جامعه (از همان دوران کودکی و به ویژه آموزش کودکان دختر) جایگاه رفیعی اختصاص می دهد تا به



شخصیت مرد و زن آزاد دست یابیم. تنها چنین زن و مرد آزادی می‌توانند از فرهنگ تجاوز کنونی گذار کرده، دست به تشکیل زندگی مشترک آزاد بزنند و خانواده‌ای دموکراتیک ایجاد کنند. جامعه‌ای که خانواده‌های آن دموکراتیک شوند، می‌تواند به بهترین نحو به پرورش کودکان پیردازد و الفبای آزدزیستن را به آنها بیاموزد.

دولت- ملت برای آنکه جامعه به طور کامل تحت کنترل درآید، فرد را به یک ماشین غریزه‌پرست، سودجو و فاقد فلسفه و تفکر مبدل می‌کند. هرچه تفکر انسان قالبی‌تر و فردگرایانه‌تر شود، سطح بردگی نیز عمیق‌تر می‌گردد. دولت، حتی علوم را چنان از هم گسیخته و دچار بیماری پول‌پرستی کرده که اندیشمندان مدرن نیز جز سود شخصی و کسب درآمد بیشتر نمی‌توانند به مسائل حاد بشری بیاندیشند و در پی حل آن‌ها برآیند. آمار دهشتناک فقر، گرسنگی، ایدز و صدها معضل دیگر نشان می‌دهد که علم مدرن، خلاقیت و اندیشه‌ی بشر را برای افزایش رفاه جمعی شکوفا نساخته است. مدارس و دانشگاه‌های دولت-ملت، مراکز مطیع‌سازی و آلوده کردن جامعه به بیماری قدرت‌پرستی و پول‌دوستی می‌باشند. اما نظام آموزشی و آکادمی‌های موجود در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به تمامی در خدمت بلابردن سطح ادراک انسان، رفاه و تعالی جامعه و درک معنای زندگی است. هدف این نظام آموزشی این است که زندگی اجتماعی هر چه «زیباتر، صحیح‌تر، آزادتر، عادلانه‌تر و مساوات‌طلبانه‌تر» گردد. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، در مقابل مدارس و دانشگاه‌های دولتی که سازماندهی‌های خطرناکی نظیر بسیج دانش‌آموزی و دانشجویی را ترویج می‌کنند، اتحادیه‌های آزاد دانش‌آموزان و دانشجویان که بر مبنای نیازهای و خواست خود جوانان و نوجوانان هستند، تشکیل می‌شوند و به فعالیت می‌پردازند.

۲۷- در نظام‌های سلطه‌گر همیشه جوانان به عنوان نیروی نوحوا و تحول‌گرای جامعه فاقد سازماندهی و امکان رشد آزادانه نگه داشته می‌شوند. حتی تلاش شده که با مشغول کردن جوانان به مسائل جنسی و جهت‌دهی انرژی جوانی در راستای منافع نظام حاکم، هویت جوانی را تضعیف و منحرف نمایند. زیرا جوانان همیشه با حالت محافظه‌کار و سرکوب‌گر نظام‌ها در تضاد بوده‌اند. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، هویت جوانی را به عنوان یک تنوع و غنا می‌نگرد و برای آن جایگاه مهمی قائل است. جوانان در این نظام می‌توانند بر پایه‌ی هویت جوانی خویش، از سازماندهی‌های مختص به خود برخوردار باشند.

۲۸- هدف نظام کنفدرالیسم دموکراتیک برآورده کردن همه‌ی نیازهای جامعه در کل عرصه‌هاست. به همین دلیل در مواردی نظیر آموزش، رسانه و مطبوعات آزاد، ورزش، هنر، بهداشت و نظایر آن‌ها یک روش مناسب مدیریتی برای حل مسائل است. به طور مثال رسانه‌های دولتی ایران در جهت سیاست ذوب کردن فرهنگ‌های مختلف ایران در فرهنگ ملت فرادست فارس هدفمند شده‌اند، رسانه‌های جهانی وابسته به نظام سرمایه‌داری نیز به عوام‌پسند کردن و تبلیغ «رابطه‌ی جنسی، ورزش و هنر کالایی‌شده» می‌پردازند و نوعی روزمرگی و زندگی مصرفی را در جامعه و به خصوص در میان جوانان ترویج می‌نمایند. به همین دلیل شهروندانی که تحت بمباران این رسانه‌ها قرار می‌گیرند از لحاظ فکری دچار تخریب و بی‌بصیرتی می‌شوند. در مقابل این رسانه‌ها، به رسانه‌های آزادی که با فرهنگ جامعه‌ی اخلاقی-سیاسی و هویت‌های فرهنگی مختلف منطبق باشند نیاز وجود دارد. به همین دلیل چنین نهادهایی به عنوان یک بخش آموزشی، فرهنگی و اطلاع‌رسانی دموکراتیک در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک تعبیه می‌شوند.

۲۹- در نظام دولتی همیشه ساختار مرکز-حاشیه درست می‌شود. علت چنین امری این است که وجود یک مرکز قاطع در یک نظام مدیریتی، «ابتکار عمل محلی واحدهای زیرمجموعه‌ی آن» را پایمال می‌سازد. پایمالی اختیار عمل مناطق مختلفی که تحت سلطه‌ی مرکز قرار دارند، امکان انباشت نمودن بیشترین قدرت و سرمایه را برای

مرکز قدرت فراهم می‌آورد. قدرت مرکزی، تنوعات و هویت‌های مختلف را به پیرامونی حاشیه‌ای و کارگزاری محض برای منافع مرکز مبدل می‌کند. این امر به استبداد و فساد منجر می‌شود. زیرا قدرت مرکز، پیرامون را تحت انقیاد و سلطه درمی‌آورد و از هویت و آزادی خویش دور می‌سازد. این سلطه هم یک سلطه‌گری اقتصادی است و هم یک سلطه‌گری عقیدتی؛ زیرا قدرت مرکزی به این نحو می‌تواند همه را به خود وابسته کرده و به بیشترین سود دست یابد. ملت و هویت مرکزی از حق اشاعه‌ی زبان، فرهنگ و سیاست‌ورزی و پیشرفت اقتصادی برخوردار می‌باشد اما ملت‌ها و تنوعات مناطق حاشیه‌ای از لحاظ زبانی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در تنگنا قرار گرفته، ذوب شده و سعی در مطیع‌سازی آن‌ها می‌شود. مثلاً در ایران مناطق کوردنشین، عرب‌نشین و بلوچ‌نشین در حاشیه قرار گرفته‌اند. در چنین وضعیتی هویت‌هایی که در اقلیت قرار دارند رفته رفته به سمت نابودی می‌روند. اگر یک روند دموکراسی شکل نگیرد چگونه می‌توان مثلاً اقلیت‌هایی همچون سیک‌های هندی تبار زاهدان، قزاق‌های مهاجر ساکن گلستان؛ خلج‌های ترک ساکن قم و ساوه؛ گرجی‌های ساکن فریدن و فریدون‌شهر اصفهان- مازندران- یزد؛ یا مثلاً آشوری‌ها، سریانی‌ها، کلدانی‌ها و ارامنه‌ی مسیحی، بهاییان و یهودیانی که در مناطق مختلف ایران زندگی می‌کنند را از نابودی فرهنگی و هویتی نجات داد؟!

در نظام‌های دولتی و به‌ویژه فرم دولت-ملت، «اختیار عمل و حق» تنها در چارچوب اراده و خواست مرکز تعریف می‌شود. پیداست که مرکز هرگز نخواهد توانست از غفلت در مورد انبوه مسائل ریشه‌دار و روزانه‌ی مناطق و نواحی پیرامون رهایی یابد و از پس حل مسائل برآید. مثلاً مشکلات آموزشی، اقتصادی و اجتماعی یک روستا یا شهر کوردستان را خود کوردها بهتر درک می‌کنند، بر چگونگی حل آن‌ها آگاهی دارند و می‌توانند به چاره‌یابی آن‌ها پردازند نه مأموران و دستگاه عریض و طویل مرکز. زیرا مرکز، نه آگاهی ژرفی از مسائل دارد و نه مداخله و انحصار بر روی «امکانات، درآمدها، اختیارات و اعمال نیرو» موجب حل مسائل می‌گردد. انحصار نیرو توسط مرکز، همیشه اراده‌ی محلی را درهم می‌شکند و بی‌هویتی، بی‌اراده شدن و حس عدم نیاز به مشارکت را در شهروندان برمی‌انگیزد. اصولاً مرکز به دلیل میلی که به گردآوری قدرت و سرمایه دارد، خودش ریشه‌ی همه‌ی مشکلات و مسائل است.

اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، برخلاف نظام‌های دولتی جایی برای مرکز‌گرایی قاطعانه وجود ندارد. زیرا وجود تنوع، تکثرپذیری و خودگردانی مدیریت‌های بومی، خصلت‌هایی بنیادین در این نظام هستند. بنابراین از ساختار مرکز- پیرامون گذار می‌شود.

از آنجا که همه‌ی تنوعات ملی، هویتی و فرهنگی به راحتی می‌توانند در این نظام ابراز نظر نمایند و منافع حیاتی خویش را بر مبنای سیاستی دموکراتیک حفظ نمایند، بنابراین نیازی به ملی‌گرایی نیست. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، راهکاری بنیادین در برابر ملی‌گرایی است. در کنفدرالیسم دموکراتیک به جای توسل‌جویی به ملی‌گرایی و جنگ‌افروزی‌ها، خصومت‌ها و خونریزی‌های ناشی از آن، به پیشبرد ملت دموکراتیک اهمیت داده می‌شود. ملت دموکراتیک با مبنا گرفتن همزیستی همه‌ی تنوعات فرهنگی و حفظ اراده و مدیریت بومی آن‌ها، از تعصبات افراطی و درگیری‌ها ممانعت می‌نماید.

علت اهمیت مدیریت‌های بومی این است که تا وقتی جامعه نتواند در سطح محل‌ها و مناطق بومی به مدیریت خود پردازد، نمی‌توان از دموکراسی در سطح کلان و عمومی نیز بحث کرد. تا آزادی و دموکراسی در سطوح بومی تبلور نیابد نمی‌توان در سطح ملی نیز از آزادی و دموکراسی سخن گفت. هرچه نهادهای خودگردان بومی بهتر و کارا تر عمل کنند، شهروندانی دموکرات‌تر و جامعه‌ای دموکراتیک‌تر و اراده‌مندتر شکل می‌گیرد، هویت‌ها



و تنوعات امکان خود- ابرازگری پیدا می‌کنند و شکوفا می‌گردند. کنفدرالیسم دموکراتیک، نظامی است که این واقعیات در آن مبنا قرار گرفته‌اند و با رد مرکز‌گرایی زمینه‌ی خودگردانی‌ها را به بهترین وجه فراهم می‌آورد، به همین دلیل آزادی‌ها و دموکراسی هم در سطح بومی و هم در سطح کلی و عمومی به خوبی نمود پیدا می‌کنند.

۳۰- در نظام‌های دولتی مدرن (دولت- ملت‌ها) شعار تک زبان، تک وطن، تک دولت، تک مرکز، تک پرچم و تک مارش مبنای همه‌ی عملکردهای دولت و مداخله علیه هویت‌های مختلف در سطح کشور است. مدیریت‌های دولتی به اندازه‌ای که در «تک نمودن تنوعات» و تحت کنترل مرکز در آوردن آن‌ها موفق شوند، خود را مقدس و خدایی اعلام می‌کنند. اما ملت دموکراتیک نوعی ملت است که از این تک‌گرایی‌ها گذار کرده است. مدیریت در ملت دموکراتیک خود را مقدس و بالاتر از سایرین نمی‌شمارد. مدیریت یک پدیده‌ی ساده‌ی اجتماعی ارزشمند است که برای سامان‌بخشیدن به حیات روزانه ضرورت دارد. بنابراین هیچ تقدس فرااجتماعی‌ای ندارد. کنفدرالیسم دموکراتیک نمود تبلور یافته‌ی چنین مدیریتی است که در آن هر کس می‌تواند مدیر باشد. ملاک در چنین نظامی، خدمت اعضای جامعه به خود جامعه است. یعنی برخلاف مدیریت دولتی‌ای که ملاک و معیارش عبارت است از «قدرت مدیریت مرکزی و نهادهای وابسته به آن، در جهت کنترل کردن جامعه حتی از طریق نیرنگ و سرکوب».

۳۱- دولت همواره جامعه را فاقد نیرو و آگاهی لازمه برای در دست گرفتن مدیریت نشان می‌دهد. به‌طوری که در نظام دولت-ملت، جامعه حکم دست‌وپا را دارد و قدرت مرکزی (یا همان دولت) حکم مغز را دارد (یعنی دولت می‌خواهد خود را در نقش روح جاودانه معرفی نماید و جامعه را در نقش جسم می‌راند و بی‌ارزش). اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، جامعه هم مغز اندیشنده است و هم مجری اندیشه‌های خویش. نامتمرکز بودن نظام کنفدرالیسم دموکراتیک امکان این را فراهم می‌آورد که همگان هم در تولید اندیشه و طرح‌ریزی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مشارکت کنند و هم به عنوان مجریان این اندیشه‌ها و طرح‌ها ایفای نقش نمایند. بدین ترتیب در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، جامعه از توان و آگاهی لازمه برای در دست گرفتن مدیریت خود برخوردار است. جامعه تنها هنگامی احساس آزادی و کرامت می‌نماید که دارای چنین مدیریت ذاتی‌ای باشد. مبارزات اجتماعی طول تاریخ چه در قالب قبیله‌ای و عشیره‌ای بوده و چه در چارچوب دینی و طریقتی، در اصل نوعی اصرار جامعه برای در دست گرفتن امور مدیریتی خود و رهاشدن از قید و بند ارباب‌ها، فرعون‌ها، نمرودها و حاکمان مستبد بوده است. مبارزات مانی، مزدک، بابک و خرمیدیان نمونه‌هایی از همین واقعیت می‌باشند. آن‌ها به فرهنگ کمونال و مدیریت‌های ذاتی باور داشته‌اند (کمونال یعنی جمعی؛ واژه‌ی کمون و کمونالیته از واژه‌ی آریایی کوم گرفته شده که هنوز در میان کوردها به کار می‌رود و به معنای جماعت، همزیستی و سازماندهی جمعی است). اصرار این آزادی‌خواهان بر فرهنگ جمع‌گرایی، نشان‌دهنده‌ی آن است که جامعه همواره می‌تواند با اتکا بر نیروی ذاتی خود که ریشه در ارزش‌های تاریخی جامعه‌ی طبیعی و غیردولتی دارد، به مدیریت همه‌ی امور زندگی خود بپردازد و نیازی به تشکیل دولت یا کانون‌های قدرت ندارد. کنفدرالیسم دموکراتیک نظامی است که این فرهنگ در آن به اعتلا می‌رسد. پیداست فردی که در چنین نظامی زندگی کند، از غل و زنجیرهایی که قدرت‌ها و دولت‌ها بر دست و پای وی می‌زنند رهایی می‌یابد. جامعه‌ای که از یک مدیریت دموکراتیک درونی برخوردار باشد، زمینه‌ی زندگی آزاد را برای افراد خود به بهترین وجه فراهم می‌آورد. چنین فردی از توان فکری، تصمیم‌گیری و اجرایی بالایی برخوردار است. او، شخصیت فرد مدرنی که جز غرایز چیزی برایش باقی نگذاشته‌اند را پشت سر می‌نهد و جهان متفاوتی می‌آفریند.

۳۲- مهم‌ترین دغدغه‌ی هر جامعه و فرد در طول حیات این است که به سؤال «من چه کسی هستم؟» پاسخ

بدهد؛ یعنی اینکه به خودشناسی برسد. وقتی گرفتار نظام سلطه گر دولت- ملت باشی نمی توانی به این سؤال جوابی صحیح بدهی. زیرا دولت- ملت همواره سعی می کند تو را از هویت واقعی خودت دور کند. مثلاً می کوشد تمام تنوعات فرهنگی مختلف یک کشور را هم شکل گرداند و وادار به تقلید از فرهنگ ملت غالب کند(در ایران، دولت تلاش دارد همه تنوعات فرهنگی ایران را در چارچوب ملت فرادست فارس و تشیع رسمی، از هویت خود دور کند). به این ترتیب وقتی از هویت و جوهر واقعی خودت دور شدی، نمی توانی به خودشناسی برسی. فرد و جامعه ای که خود را نشناسد نمی تواند ابراز وجود کند و به راحتی از ارزش هایش بیگانه می گردد. چنین فرد و جامعه ای نهایتاً یا باید بگوید «من یک فرد و جامعه ای برده شده و تسلیم شده هستم که هیچ اراده ای از خود ندارم» یا اینکه خودش را انکار کند و به عنوان بخشی از ملت فرادست حاکم جلوه گر کند. پیداست که هر دو برخورد یادشده، کریه و غیر قابل قبول هستند.

اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، فرد و جامعه بر مبنای هویت ذاتی خودش مشارکت و زندگی می کند. نه اراده ای می شکنند، نه تقلید صورت می گیرد و نه هویتی مبدل به هویتی دیگر می گردد. بنابراین هم فرد و هم جامعه به خودشناسی دست می یابد و می تواند به درستی خود را تعریف نماید و ابراز وجود کند.

۳۳- اخلاق، گویای مسئولیت پذیری و تعهد افراد در قبال همدیگر و جامعه است. جامعه ای بی اخلاق، جامعه ای است که در آن افرادش فاقد احساس مسئولیت هستند. چنین جامعه ای دچار مرگ وجدان و نابودی معنویات می شود. پیداست وقتی حس مسئولیت پذیری و پایبندی در قبال یکدیگر تضعیف شود، جامعه به سمت فروپاشی سوق می یابد.

می توان گفت که سیاست اجتماعی، خلاقیتی روزانه برای حفظ هویت خویش و پیشبرد آزادی هاست. اخلاق نیز حالت سنتی شده و چارچوب یافته ی سیاست است که به شکل حافظه ی جامعه درآمده؛ بنابراین نوعی خود آگاهی و نیروی مدیریتی است. جامعه ای که اخلاقی تضعیف شود، نیروی سیاسی و مدیریت ذاتی خود را از دست می دهد و به راحتی تحت سلطه درمی آید. بی جهت نیست که هر چه ناهنجاری های اخلاقی در جامعه رشد می یابد، جامعه با بحران و سردرگمی رویارو می شود. هر چه حقوق بر جای اخلاق می نشیند، مدیریت ذاتی جامعه و سیاست اجتماعی تضعیف می شود، مدیریت های بیگانه و قدرت رشد می یابند و جامعه از آزادی خود محروم می گردد. مفاد حقوقی، نمایانگر منافع طبقات فرادستی هستند که می خواهند انحصار سرمایه و قدرت را در دست داشته باشند و هیچ ربطی به عدالت و حق ندارند. هر چه قضاوت های اخلاقی جامعه درباره ی امور زندگی اش جای خود را به مفاد حقوقی داد، جامعه به سمت جنگ و درگیری درونی و به وضعیت وابستگی درآمد.

فرد و جامعه ای بی اخلاق، فرد و جامعه ای برده شده است. در برابر چنین وضعیتی که دولت- ملت بر آن دامن می زند، کنفدرالیسم دموکراتیک بر اعتلای جامعه ای اخلاقی و سیاسی استوار است. لذا نظامی است که در آن اوج پایبندی فرد در قبال جامعه، مسئولیت پذیری و موضع گیری انسانی در قبال مسائل وجود دارد. در این نظام میزان آزادی با محک اخلاق مند بودن و دست زدن به سیاست دموکراتیک جمعی سنجیده می شود. یعنی به اندازه ای که پایبند اخلاق جامعه باشی و بر مبنای هویت و منافع حیاتی جامعه دست به فعالیت سیاسی دموکراتیک بزنی، به همان اندازه آزاد هستی.

۳۴- سیاست، عرصه ی آزادی جامعه است. سیاست عبارت است از : درک جامعه از هویت و منافع حیاتی خویش و تلاش فکری- عملی برای توسعه و حفاظت از آن ها. اگر سیاست به صورت مدیریت ذاتی درآید مبدل به سیاستی دموکراتیک و آزادکننده می شود اما اگر آلوده ی مدیریت قدرت گرا شود موجب خودباختگی می گردد.

هرجا سیاست دموکراتیک به پایان برسد، قدرت، خودکامگی و قانون مطلق سربرمی‌آورد. در چنین حالتی، جامعه نیز تنها به یک موجودیت حرف‌شنو، اطاعت‌کننده و بی‌اراده مبدل می‌گردد. بنابراین در کنفدرالیسم دموکراتیک به جای «روابط قدرت‌محور دولتی، سازماندهی‌های متکی بر سلسله‌مراتب قدرتی و قوانین مطلق»، بر «روابط آزاد، همزیستانه و خودسازماندهی جامعه» تأکید می‌شود. یعنی تمام تنوعات و واحدهای اجتماعی‌ای که در کنفدرالیسم دموکراتیک جای می‌گیرند، بر هویت و شخصیت خویش و منافع حیاتی‌شان خودآگاهی دارند، بر این مبنا هم به مدیریت خود می‌پردازند و هم از لحاظ اندیشه و عمل می‌توانند هویت و منافع حیاتی خود را توسعه بخشند. سیاست دموکراتیک واقعی نیز همین است. این امر منجر به آزادی آن‌ها می‌شود؛ واضح است که این آزادی راستین است یعنی همگان در آن سهم هستند و منطق خصومت‌برانگیز «ما-دیگران» بر آن حکم نمی‌راند.

۳۵- در جامعه‌ای که تحت سلطه‌ی دولت و قدرت قرار دارد، واحدها و تنوعات اجتماعی بر پایه‌ی فایده‌ای که برای دولت دربر دارند رده‌بندی می‌شوند و انواعی از طبقات و سلسله‌مراتب تشکیل می‌شود. اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، واحدها و تنوعات اجتماعی به شکل آزادانه زندگی کرده و هیچ مرجع استشارگر و قدرت‌طلبی که جامعه را به میل خود رده‌بندی و تقسیم کند در آن وجود ندارد.

۳۶- هیولای دولت-ملت نه تنها امکان دموکراتیک‌سازی را فراهم نمی‌آورد بلکه خودش منبع نسل‌کشی‌های فیزیکی و فرهنگی است زیرا بر ملی‌گرایی، دیگری‌سازی و دیگری‌ستیزی استوار است. در دولت-ملت‌ها این اصل حاکم است: قوی، حق دارد ضعیف را از بین ببرد. به همین دلیل همیشه موجب جنگ، رقابت خصمانه، درگیری و خون‌ریزی می‌شوند. دولت نه تنها هرگز نمی‌تواند بحران‌ها را حل کند بلکه خودش یک منبع بحران‌ساز است. دلیلش این است که دولت نوعی سازماندهی است که در آن سود مشترک همه‌ی کانون‌ها و منابع قدرت‌طلب گرد می‌آید و به همین علت همیشه در داخل آن کشمکش و نزاع بر سر کسب قدرت بیشتر و تقسیم امکانات وجود دارد. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک که یک نظام غیرقدرت‌طلب است، اصل همیاری متقابل، تعاون، کثرت‌پذیری، همزیستی و هم‌پذیری مبنا قرار می‌گیرد. بنابراین به جای جنگ و درگیری، فضا و شرایط برای زندگی مسالمت‌آمیز همگان در کنار همدیگر و ایجاد صلح اصولین برقرار می‌شود.

پیداست تا زمانی که هدف از پروژه‌های سیاسی و مبارزات تحول‌خواهانه‌ی اجتماعی تشکیل دولت-ملت باشد، امکان ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک به وجود نمی‌آید. جامعه‌ای که دموکراتیک نشود نیز همچنان در گرداب مشکلات دست‌وپا خواهد زد. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک نظامی است که در جهت حل و فصل مسائل ملت هدفمند است. نظامی است که در آن جامعه با همه‌ی تنوعات مختلف و متکثر خویش، مدیریت لازم جهت «شناختن و ابراز نمودن هویت خویش، حفظ آن؛ همچنین حفاظت از منافع حیاتی خود و پیشبرد آن‌ها» را به عرصه‌ی عمل درمی‌آورد. نه ملی‌گرایی در آن جایی دارد و نه کسی ناچار از دیگری‌شدن و خودباختگی است. در کنفدرالیسم دموکراتیک، هر گروه و جماعت فرهنگی بدون هیچ تبعیضی می‌توانند به نشر آداب و سنن فرهنگی خود بپردازند. از آنجا که فرهنگ، خود‌گویای مقاومت و پایداری یک هویت است بنابراین وجود انواع سازماندهی‌های دواطلبانه و آزاد فرهنگی می‌تواند هویت‌های متفاوتی را که در گستره‌ی این نظام جای می‌گیرند، زنده و پویا نگه دارد.

۳۷- دولت-ملت نوعی ضدانقلاب در برابر جامعه است. در انقلاب سال ۵۷ ایران طیف‌های مختلف اسلامی، چپ، لیبرال و ملیت‌های مختلفی نظیر کوردها و آذری‌ها حضور داشتند. این امر می‌توانست گامی عظیم برای مبدل شدن به ملت دموکراتیک و آزادی فرهنگ‌ها و تنوعات هویتی ایران باشد. اما یک سال بعد از انقلاب، این همگرایی طیف‌ها که منجر به پیروزی انقلاب شد با یک گرایش سلطه‌خواهانه از سوی اسلام‌گرایان از میان رفت

و حذف چپ‌گرایان، کوردها و اسلام‌یون لیبرال و فرهنگی از صحنه آغاز شد. تنوعات فرهنگی ایران به حاشیه رانده شده و به تدریج به سمت نابودی سوق یافتند. هر آنچه رنگ بومی داشت و از تاریخ و ارزشی مختص به خود برخوردار بود تحت نام وحدت ملی و ذوب‌شدن در انقلاب، انکار گشت. بدین ترتیب یک نظام تک‌حزبی و با محوریت اسلام سیاسی شکل گرفت که با هر نوع اندیشه، تکثر فرهنگی و تنوع در ایران، به ستیزه می‌پردازد. بنابراین انقلاب به ضدانقلاب علیه خلق مبدل گشت و جمهوری از ماهیت واقعی خود دور افتاد، زیرا یک جمهوری راستین از پیمان دموکراتیک طیف‌های مختلف متشکل است. اما حزب جمهوری اسلامی با زدن انگ تجزیه‌طلبی بر کوردها، انحراف اسلام‌گرایان لیبرال یا مخالف ولایت فقیه و ارتداد چپ‌گرایان، زمینه‌ی یک پیمان اجتماعی دموکراتیک را از میان برد و جمهوری را با صفت اسلامی تحت استیلای خود درآورد. ضعف سازمان‌های کورد در پیش کشیدن یک پروسه‌ی مبارزاتی سیاسی دموکراتیک که بتواند پروژه‌های کارآمد برای حل مسئله‌ی کورد ارائه نماید نیز تأثیرگذار بوده است. چپ‌گرایان با نگرش جزم‌اندیشانه‌ی خود پروسه‌ی روی کار آمدن جمهوری اسلامی را یک روند ضد سرمایه‌داری انگاشته و به خدمت آن درآوردند. هنگامی متوجه وضعیت شدند که دیگر بسیار دیر شده و با موج خشونت‌آمیزی از پاکسازی رویارو شدند. آنانی که قرائتی فرهنگی از اسلام داشتند نیز یا به اجای استناد به هویت بومی و شرقی، به سمت لیبرالیسم غرب درغلطیدند و عملاً در جامعه فاقد تأثیر ماندند یا توسط نظام جمهوری اسلامی به حاشیه رانده شده و در حصر قرار گرفتند. جمهوری اسلامی با این وضعیت خود نمی‌تواند تداوم یابد تنها دستیابی به ویژگی دموکراتیک می‌تواند آن را از بحران کنونی نجات دهد این نیز از طریق ایجاد یک فضای دموکراتیک نظیر مقطع پیروزی انقلاب است. یعنی دست کشیدن از سلطه‌خواهی عقیدتی و مساعدسازی زمینه برای مشارکت همه‌ی نیروهایی که در پیروزی انقلاب ۵۷ شرکت داشتند؛ از اسلام‌یونی که قرائتی فرهنگی از دین دارند گرفته تا چپ‌گراها، سازمان‌های خلق‌های مختلف نظیر کوردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، آذری‌ها و سایرین. این امر جمهوری را دموکراتیک می‌نماید. جهت این امر اقدام به ایجاد یک قانون اساسی دموکراتیک که مورد توافق و اجماع کل جامعه باشد، امری حیاتی و تحول‌ساز خواهد بود. ملت دموکراتیک با درک صحیح همه‌ی تنوعات هویتی از تاریخ و فرهنگ بومی خود می‌تواند شکل گیرد. چنین ملت دموکراتیکی به راه‌کارهای خشونت‌طلبانه علیه فرهنگ‌های دیگر و اقدامات ملی‌گرایانه توسل نمی‌جوید. تاریخ و فرهنگ قوم خاصی را بر تاریخ و فرهنگ تنوعات اجتماعی مختلف، حاکم نمی‌گرداند. ملت دموکراتیک، ملتی است که تاریخ و فرهنگ همه‌ی خلق‌ها و زحمت‌کشان در آن برجسته است. به‌طور مثال ملت دموکراتیک کورد، اشتراکات و اختلاط‌های فرهنگی و تاریخی خود را با همه‌ی خلق‌های ایران می‌پذیرد و بر این مبنا با آن‌ها در همزیستی و تعامل به سر می‌برد.

به واسطه‌ی آنکه ملت دموکراتیک کورد بر روی همزیستی با سایر خلق‌ها گشوده است، کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان جهت همه نوع هم‌پیمانی و اتفاق ملی دموکراتیک مساعد است و ساختاری تک‌محور و حذف‌کننده ندارد. حتی در سطح خاورمیانه و جهان می‌تواند انواعی از اتحادیه‌ها و هم‌پیمانی‌های دموکراتیک را پدید آورد.

۳۸. بر خلاف دولت-ملت که به رد هویت‌های بومی و نهادهای عشیره، طریقت‌ها و آیین‌ها می‌پردازد، نظام کنفدرالیسم دموکراتیک جهت نیل به تمدنی دموکراتیک و غیردولتی به نهاد عشیره، طریقت‌ها و آیین‌ها اهمیت می‌دهد. این نهادها اجتماعی کهنی هستند که ذات آن‌ها با دموکراسی، مدیریت‌های نامرکزی و سلطه‌ستیز همخوان است. علت مبارزات پی‌درپی آن‌ها با تمدن‌های دولت‌گرا و یورشگر همین بوده است. این نهادها هزاران سال دموکراسی را به شکل طبیعی و خودجوش در بطن خود پروراندند؛ ماهیت آنها چنین است. بنابراین در

برابر هر نوع یورش انحصارطلبانه‌ای که این اراده و مدیریت ذاتی را از آنها سلب کند مقابله می‌کند. هرچه نظام سلسله‌مراتبی در این نهادها رشد کرده و مدیریت به یک طبقه‌ی فرادست مبدل شده است، دموکراسی طبیعی نیز ضعیف شده و به سمت دولتی‌شدن حرکت کرده‌اند.

به بافت عشایر کورد، طریقت‌ها و آیین‌هایی نظیر یارسان و نواحی روستایی هورامان نگاه کنید. خصلت‌های دموکراسی طبیعی را به رغم همه‌ی یورش‌هایی که علیه هویت آن‌ها صورت گرفته، هنوز هم می‌شود دید. اراده‌ها در آن‌ها هنوز مخاطب گرفته شده و بقایای مدیریت جمعی در میان آن‌ها دیده می‌شود. این‌ها برای پذیرش یک سیستم کمونال (جمع‌گرای) دموکراتیک مساعدند. خود مذهب و گرایش‌های عرفانی قدرت‌ستیز نوعی مبارزات اجتماعی دموکراتیک در مقابل دین‌های رسمی و دولتی بوده‌اند. به عنوان مثال کلام انالاحقی که منصور حلاج تا پای دار بر آن اصرار کرد، اصرار بر حقانیت جامعه در برابر دستگاه حاکم‌ی دولتی بوده است. چادرنشینان، ایل‌ها و عشایر نیز در برابر قدرت و مرکز‌گرایی، میل به مدیریت بومی و دموکراتیک داشته و اعتراضات آن‌ها در مقابل دولت‌های وقت، این خصیصه‌ی آن‌ها را به خوبی نشان می‌دهد. فرهنگ کوردها بیشتر از آنکه بر طبقه، شهر و دولت متکی باشد بر دموکراسی قبیله‌ای-ایلی متکی است. فرم‌های اجتماعی قبیله، عشیره و ایل، بیشتر از آنکه بر پیوندهای خونی و خویشاندی استوار باشند بر فرهنگ مقاومت و حفظ زندگی آزاد متکی می‌باشند. علت محدودماندن و بسته‌بودن‌شان، ناشی از برخورد‌های خشونت‌طلبانه و فشارهای دستگاه‌های دولت‌ها در درازای تاریخ بوده است. علاوه بر نیروهای یورشگر تمدن دولتی، عوامل مزدور داخلی نیز همیشه برای منافع پست و فرومایه‌ی خود، تلاش کرده‌اند تا این فرهنگ دموکراتیک ریشه‌دار را تضعیف و نابود سازند.

اگر به ساختاری ایلی نگاه کنیم می‌بینیم که ایل از نوعی مدیریت ذاتی برخوردار است. سازمان ایلی در قاعده‌ی خود بر روابط نسبی و در سطوح بالایی بر روابط و اتحاد سیاسی (سیاست اجتماعی) متکی است. این سازمان از امور اقتصادی (دامداری، کشاورزی، تقسیم مراتع، صنایع دستی خانگی) گرفته تا حفظ امنیت، کوچ، تعامل با سایر ایلات و در صورت لزوم تشکیل اتحادیه با آن‌ها، قضاوت برای حل مسائل داخلی و نظایر آن، همه را به دست خویش مدیریت می‌کند. به طوری که یک سیاست اقتصادی مشترک را می‌توان در نظام ایل مشاهده کرد (مثلاً کوچ‌نشینان دامدار برای هدایت گله‌ها و استفاده از مراتع و آبشخورهای مشترک، مکانیسم تصمیم‌گیری و اجرایی دموکراتیکی دارند که نوعی سیاست اقتصادی را تشکیل می‌دهد. هر مجموعه‌ی کوچ‌نشین دامدار، اساساً یک مجتمع تعاونی تولیدی-مصرفی اشتراکی است). سازمان ایلی در میان هر خلق تحت عناوین متفاوتی تقسیم‌بندی می‌شود؛ به طور عام می‌توان گفت به ایل، طایفه، تیره، مال، هوز، اولاد و خانوار تقسیم می‌گردد. برخی از ایل‌ها و طوایف مناطق کوردنشین عبارتند از: ایل‌های شکاک، میلان، هرکی و جلالی در مناطق کرمانج‌نشین کوردستان (ارومیه تا ماکو) / ایل‌های زنگنه، کلهر، جاف، سنجابی و گوران در کرمانشان / ایل‌های ملکشاهی، ارکوازی، کورد (متشکل از طوایف زرگوش، ماسپی، ناصر عالی و... در دهلران و آبدانان)، شوهان و خزل در ایلام / ایلات و طوایف سوران اعم از منگور، پشدر، دهبکری، مامش، مُکری، فیض‌الله بیگی، گورک در منطقه‌ی مُکریان (مهاباد، بوکان، پیرانشهر و سردشت) همچنین بزرگ‌ایل یا کنفدراسیون ایلی بلباس / ایلات و طوایف اردلان، زند و کمانگر در سنندج و کامیاران / ایلات و طوایف کرمانج حسنلو، عمارلو، دوانلو، شادلو، زعفرانلو و توپکانلو در خراسان شمالی / ایلات و طوایف حسنوند، کولیوند و بیرانوند در لرستان (می‌توان به انواعی از اتحادیه‌ها در میان ایل‌های لر و لک منطقه‌ی لرستان اشاره کرد: ۱- اتحادیه‌ی ایل‌های بالاگریوه متشکل از ایلاتی همچون جودکی، دریکوند، بهاروند و پاپی ۲- اتحادیه‌ی ایلات طرهان متشکل از ایلاتی همچون امرایی، چگنی و سوری ۳- اتحادیه‌ی ایلات بیران و باجلان

متشکل از ایلات بیرانوند، سگوند، قائد رحمت و دالوند ۴- اتحادیه‌ی ایلات لک‌زبان سلسله متشکل از ایل‌های یوسفوند، کولیوند و حسونند) / کنفدراسیون بختیاری متشکل از ایل‌های چارلنگ و هفت‌لنگ در منطقه‌ی بختیاری / اتحادیه‌ی ایلی بویراحمدی، ایلات بهمئی و چرام در کهگیلویه و بویراحمد / ایل لرزبان ممسنی در فارس.

ایل‌های دیگری نیز در سطح ایران وجود دارند از جمله ایل قشقایی که ترک‌تبار هستند و مرکز اصلی آن‌ها استان فارس است و در مناطق گچساران، بختیاری و دیگر مناطق ایران نیز به سر می‌برند / طوایف و ایلاتی نظیر یاراحمدزایی، یارمحمدزهی، ناروئی، ریگی، گرد، براهویی و گمشادزهی در بلوچستان زندگی می‌کنند / در میان عرب‌های اهوازی نیز طوایف بسیاری همچون آل کثیر، آل حمید، بنی تمیم، بنی صالح، مطوری، آلبوغییش و ... وجود دارند / در میان ترکمن‌ها نیز طوایفی نظیر آتابای، يموت و گوگلان‌ها به چشم می‌خورند / در مناطق خراسان نیز ایل‌هایی نظیر هزاره، بلوچ و بهلولی زندگی می‌کنند.

برخی از ایل‌ها (به‌ویژه ایل‌های جنوب ایران و بختیاری) با دولت مرکزی در پیوند بوده‌اند و حتی میر یا ایلخان آن‌ها توسط حکومت مرکزی تعیین می‌شده است. در دوران صفوی، کنفدراسیون ایلی چمش‌گزک در خراسان و از میان کوردهای کوچانده‌شده از شمال کوردستان شکل گرفت که حامی شاهان صفوی در مقابله با ازبک‌ها بوده‌اند؛ بعدها عنوان آن به اتحادیه‌ی زعفرانلو متحول شد. بزرگ‌ایل شاهسون که در شمال غرب ایران (اردبیل و دشت مغان) به سر می‌برد، در دوران صفویه توسط شاه عباس و برای ایجاد توازن در برابر دیگر کنفدراسیون‌های ایلی آن دوران تشکیل گردید. ایل خمسه (متشکل از باصری‌های فارس‌زبان، یک ایل عرب، اینانلوه‌ها، نفر و بهارلوه‌های ترک‌زبان) در زمان قاجار توسط قوام‌الملک در جنوب ایران و برای مقابله با قشقایی‌ها و بختیاری‌ها تشکیل شد.

اما به‌طور کلی می‌توان گفت که کنفدراسیون‌های ایلی از خصلت‌های دموکراتیک برخوردارند (هرچند عشایر دارای خصلت‌های سلسله‌مراتبی و مردسالارانه نیز باشند، اما این خصوصیات به اندازه‌ی خصوصیات مخرب نظام‌های مرکز‌گرای دولتی نیست. مزدوران داخلی قبایل و عشایر همیشه تأثیرات نامطلوبی را به همراه داشته‌اند. اما به جسارت می‌توان گفت که نقش قبایل، عشایر و کنفدراسیون‌های ایلی در توسعه‌ی جوامع، تداوم مقاومت در راه آزادی، همیاری، تعاون و سنت‌های دموکراتیک بسیار مثبت بوده است). تعاملات کنفدراسیون‌های ایلی با دولت‌های مرکزی بیشتر بر مبنای پذیرش متقابل بوده و این کنفدراسیون‌ها به‌طور کامل تابع دولت مرکزی نشده و سعی کرده‌اند مدیریت‌های ذاتی و فرهنگ خود را در برابر سلطه‌طلبی دولت مرکزی حفظ کنند. در زندگی ایلی نوعی پایبندی عمیق به ارزش‌های فرهنگی وجود دارد و شاخصه‌ی هویت‌مندی اجتماعی بالاست. ارزش‌های خودی در آن حفظ می‌شوند. در زندگی ایلی، زندگی اشتراکی و جمعی بودن ارزش شمرده شده و خبری از فردگرایی افسارگسیخته وجود ندارد (هرچند تأثیرات تمدن دولتی، سلسله‌مراتب و جنسیت‌گرایی تخریباتی را در آن ایجاد کرده اما باز هم خصلت‌های دموکراتیک آن غیرقابل انکارند). مدرنیته‌ی سرمایه‌داری برای نفوذ در خاورمیانه و از جمله در ایران به زندگی ایلی و نظام دموکراتیک آن یورش آورد. زیرا استثمار جامعه مستلزم نابودی ارزش‌های مشترک آن و جایگزین‌سازی فردگرایی و زندگی فردی بریده از ارزش‌های جمعی بود. اصرار رضاخان پهلوی بر راهکار نظامی، سرکوب و اعدام شورشیان عشایر همین امر بوده است. زیرا خواست او تأسیس یک دولت-ملت قاطع و به شدت مرکز‌گرای مدرن بود که از نظام آموزشی وابسته به دولت و ارتش منظم برخوردار بود؛ حال آنکه این امر با ساختارهای کنفدراتیو ایلی و مدیریت‌های ایالتی و ولایتی که ساختار غالب در آن دوران بود، تضاد داشت. با وجود تخریباتی که در ساختار قبیل‌ای-ایلی در ایران ایجاد گشته اما این شیوه‌های زندگی هنوز هم باقی مانده و تأثیرات خود را تداوم می‌بخشند. می‌توان این عناصر را به عنوان بخشی از فرهنگ دموکراتیک منطبق با هویت‌های



مختلف موجود در ایران مشارکت بخشید و در روند دموکراسی جای داد.

۳۹- دین یا آیین در اصل مقوله‌ای فرهنگی است که می‌توان چندین کارکرد را برای آن برشمرد: ۱- دارای تعالیم اخلاقی است؛ لذا همچون عاملی مدیریتی می‌تواند ایفای نقش کند. ۲- سازماندهی جامعه در برابر یورش نیروهای تمدن‌گرای دولتی است. ۳- هم حوزه‌ی مادی و هم معنوی را دربر می‌گیرد. یعنی اینکه دین صرفاً به دنیای پس از مرگ محدود نمی‌ماند و در اصل به مسائل زندگی اجتماعی و دنیای کنونی می‌پردازد. کما اینکه مسجد در اسلام مدینه(دوران حضرت محمد) مرکز مشورت جمعی و حل‌وفصل مشکلات جامعه بوده است.

وقتی دین، از حالت مقوله‌ای فرهنگی فاصله یافته و قالبی سیاسی و قدرت‌طلب به خود می‌گیرد نه تنها این کارکردها را از دست می‌دهد، بلکه بازگونه شده و خود به مشکل و سرچشمه‌ی معضل مبدل می‌گردد. نمونه‌ی این واژگونگی را می‌توان همزمان با ایجاد تشیع صفوی در ایران دید. علویان، در اصل جناح چپ و خلق‌محور اسلام هستند که علیه دولت و دین رسمی موضع‌گیری می‌نمایند. اما نهاد روحانیت شیعی متأثر از دوران صفوی، یک نهاد قدرت‌گرا و دولتی است و هیچ پیوندی با نهاد روحانی جامعه‌ی ایرانی ندارد. جامعه‌ی ایران بیشتر با عرفان و تصوف که محتوایی اجتماعی و معترض به نظام قدرت دارد، همخوان و سازگار است. در طول تاریخ، شریعت سیاسی با عرفان اجتماعی ایرانی در جنگ و جدال دایمی بوده است. نمونه‌ی اختلاف و جدال میان شریعت‌گرایان دولتی و عرفای جامعه‌گرا بسیار است. مثلاً شریعت‌پرستان پیرامون دستگاه خلافت، بر ضد عارف مبارز «منصور حلاج» شوریدند و حکم بردار کردن وی را صادر کردند. زیرا حلاج از حقیقت اجتماعی بحث می‌کرد و روحانیون درباری نگران جاه و مقام خویش بودند. فتنه‌گری شریعت‌گرایان دولتی همواره عرفا، درویشان و حقلطبان راستین را هدف گرفته است. دستگاه مرجعیت دولتی شیعی همواره عنان این فتنه‌گری را در دست داشته است.

یعنی روحانیت سیاسی شیعه در ایران، نهادی قدرت‌پرست است و با روح «اجتماعی‌بودن، اخلاق، آزادی و معنویات» در تضاد است. بی‌شک منظورمان آن دین و نهاد روحانی جامعه که در میان اقشار ستم‌دیده و سرکوب‌شده وجود دارد، نیست. هرگاه در جایی ترکیب دین + قدرت (به خصوص قدرت سیاسی که در فرم دولت-ملت به اوج می‌رسد) شکل گرفته، دین از نقش فرهنگی خود بیگانه شده و همچون ابزاری برای بهره‌کشی و استثمار مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. همواره شاه، حاکم، امیر، سلطان، شیخ، آخوند و شخصیتی نظیر آن وجود داشته که در پشت دستورات دینی به کسب سود سرشار پرداخته و به قدرت بلامنازع دست یافته است. چنین دینی، با روح دین که از همان ادوار قدیم بشری کاربرد داشته، در تضاد است. دین سیاسی (نظیر اسلام بنیادگرا یا میانه‌رو) نه تنها پاسخگوی نیاز معنوی نوع انسان نیست، بلکه ارزش‌های طبیعی، پویایی و اندیشه‌ی آزاد را از جامعه سلب می‌کند. بدین ترتیب جامعه را دچار جمود و مرگ معنوی-اخلاقی می‌نماید. اسلام سیاسی تیپ شخصیتی بیماری را آفریده است که می‌توان چند خصوصیات آن را برشمرد: منافق و دورو؛ نیرنگ‌باز؛ جنسیت‌گرا و ضد آزادی زن؛ پول‌پرست (منتها زیر نقاب تجارت اسلامی)؛ ملی‌گرا (به طوری که حاضر است همگان را برچسب کافر بزند و گردن بزند) و بسیاری از دیگر خصیصه‌های منفوری که از جانب اسلام راستین فرهنگی، پلید و اهریمنی شمرده می‌شوند. اسلام سیاسی در هر کجا که باشد، خطرناک است و زمینه‌ی قتل‌عام را فراهم می‌آورد. به‌ویژه در نظام جمهوری اسلامی، این خطر بیشتر است. زیرا نظام خسروانی (ایران شهری) با اسلام سیاسی ترکیب شده است. یعنی نوعی ملی‌گرایی تلفیقی از هردو تولید گردیده که قدرت خود را از طریق تبلیغ هم ملت فرادست فارس و هم مذهب سرور شیعی برقرار می‌نماید. شاه یا خسرو از نظام باستانی به عصر حاضر منتقل گردیده و به جلد روحانی سیاسی کنونی درآمده است. البته تأثیرات مدرنیسم را نیز که بر این بیافزاییم تفاوت آن با روحانیت سیاسی سنتی

آشکار می‌گردد. در گذشته، روحانیت سنتی نظیر مغان زرتشتی دوران هخامنشی که نماینده‌ی دین رسمی شده و دولتی زرتشتی بودند، تنها در جایگاه مشروعیت‌بخشی به نظام ایفای نقش می‌نمودند. اما در نظام جمهوری اسلامی، روحانیت خود بر اریکه‌ی قدرت نشسته و حکم مشروعیت‌بخشی را صادر می‌کند. در مدل جمهوری اسلامی، اسلام سیاسی به سطح فاشیسم می‌رسد و ابعاد خطرناک جهانی به خود می‌گیرد. دستگاه ولایت فقیه با مطلق‌خواندن خود، هرگونه مخالفت، تنوع، تکثر، اراده‌مندی و دگراندیشی را ممنوع کرده است. از منظر ولایت فقیه، هرآنکه با قدرت ولی فقیه در تضاد افتد کافر است و حق حیات ندارد. چنین چیزی با روح اسلام فرهنگی منافات دارد. در اسلام راستین فرهنگی، هر انسان، دارای کرامت، اراده، آزادی، حق انتخاب و اظهار نظر است. چه آنکه رفتار پیامبر در صدر اسلام این مسئله را به‌خوبی روشن می‌سازد. در نزد حضرت محمد، سیاه و سفید برابرند و تنها ملاک، تقواست. می‌توان این تقوا را پایبند بودن به ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی هزاران‌ساله‌ی انسانیت قلمداد کرد. اما در جمهوری اسلامی، کورد و فارس با هم برابر شمرده نمی‌شوند؛ آذری و فارس یا بلوچ و فارس با هم برابر نیستند. حتی یک شهروند فارس زرتشتی با یک شهروند فارس شیعه برابر قلمداد نمی‌شوند. زیرا در جمهوری اسلامی، اسلام سیاسی حاکم است و این اسلام سیاسی شدیداً ملی‌گرا و نژادپرست است.

توجه داشته باشیم که وقتی این مباحث را مطرح می‌کنیم منظورمان جداسازی دین از دولت به سبک و سیاقی که غربی‌ها و طرفداران مکاتب غربی آن را پیش می‌کشند، نیست. زیرا حتی دنیوی‌ترین نظام‌های دولتی و قدرت‌مدار، همواره از دین به عنوان یک ابزار سودجسته‌اند. آنچه مدنظر ماست و از آن جانبداری می‌کنیم، دینی است که همچنان خصیصه‌ی فرهنگی و غیردولتی خود را حفظ کرده باشد. روحانیونی که از دستگاه قدرت و دولت فاصله گرفته و به انتقاد آن پرداخته‌اند، همواره مورد بی‌مهری واقع شده‌اند. نمونه‌ی برجسته‌ی آن آیت‌الله منتظری است که به دلیل مخالفت کردن با سیاست‌های سرکوب‌گرانه علی‌الخصوص نهاد رسمی ولایت مطلقه‌ی فقیه، تال‌لحظه‌ی مرگ خانه‌نشین گردید.

تنها یک ساختار مردمی و دموکراتیک است که می‌تواند با اهمیت‌دهی به ارزش‌های دینی-آیینی، به حافظ راستین دین مبدل شود. مؤمنان راستین در چارچوب یک تنوع فرهنگی دموکراتیک می‌توانند اراده و هویت خویش را حفظ کنند. وگرنه حکومت‌های دینی به دلیل آنکه به قدرت آلوده شده‌اند، هرلحظه دین و ایمان را فدای سود و مصلحت خویش می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت حکومت‌های دینی، بی‌ایمان‌ترین و منافق‌ترین حکومت‌هایند. تمامی جنبش‌ها و جریانات مبارزاتی ایران از هر طیف و اندیشه‌ای که باشند، بایستی بدانند که تا وقتی با اسلام سیاسی مبارزه نشود و روی واقعی و کریه آن آشکار نشود نمی‌توان به سیاست دموکراتیک پرداخت. اسلام سیاسی، انحصار سیاسی است. می‌خواهد همه‌ی مخالفان را از میدان خارج سازد. همچون تاجری که نمی‌خواهد حتی یک رقیب داشته باشد و انحصار کالای خاصی را در کنترل خویش بگیرد.

اسلام فرهنگی همچون سایر ادیان فرهنگی، به جامعه معنویات می‌بخشد. اما اسلام سیاسی جامعه را دچار بحران و مرگ معنوی می‌گرداند. چنان‌که پیشاپیش حکم گردن زدن هر دگراندیش و مخالفی را تحت نام جهاد با کافران صادر می‌کند. اسلام فرهنگی دین همزیستی است؛ اما اسلام سیاسی دین خلق‌گشی و ستم است. اسلام سیاسی همین است: اعدام بدون محاکمه؛ سنگسار؛ شکنجه؛ ترویج اعتیاد و فساد. آیا می‌توان اینهمه آمار دهشت‌بار خودکشی زنان، افزایش اعتیاد، تجاوز، سرقت و قتل، زورگیری و کلاهبرداری و تقلب را جز به اثرات ناشی از این اسلام سیاسی که جامعه را دچار مرگ معنوی کرده، به چیز دیگری نسبت داد؟ خیر. زیرا اسلام سیاسی، جامعه‌ای اسیر و دربند می‌خواهد. جامعه‌ای که دارای معنویات باشد، زنده و پویاست و زندگی بامعنایی دارد. لذا اسلام سیاسی، جامعه را دچار مرگ معنوی می‌سازد تا آن را همچون جسد مرده‌ای برای تشریح در اختیار گیرد. حتی



نماز، مسجد، دعا، اعتقاد، مهربانی، حقوق همسایگی، احترام و کرامت نیز در اثر تبلیغات واژگون‌کننده‌ی اسلام سیاسی معنازدایی شده‌اند. اسلام سیاسی که با دولت-ملت تجهیز شده (نظیر جمهوری اسلامی ایران، جمهوری ترکیه و برخی کشورهای عرب) خود شدیدترین نوع فردگرایی و زندگی فردی و بریده از جامعه را تبلیغ می‌کنند. اما اسلام فرهنگی وقتی مثلاً می‌گوید به فقرا بخشش کن، هرچه را برای خود می‌پسندی برای سایرین هم بپسند، یا وقتی به شور و مشورت جمعی دعوت می‌کند، در واقع بر اساس حافظه‌ی تاریخی جامعه عمل می‌نماید. یعنی اسلام فرهنگی، ارزش‌های هزاران‌ساله‌ی بشریت را با فرامینی دینی فرموله کرده و تداوم‌گر آن ارزش‌هاست. لذا اسلام فرهنگی، از آن جامعه و گوهری گرانبهاست. جامعه بدون این ارزش‌های جمعی نمی‌تواند حتی یک آن پابرجا بماند. زیرا اخلاق و وجدان جمعی، برای حفظ جامعه غیرقابل چشم‌پوشی هستند. اسلام فرهنگی و به‌طور کلی هر آیین فرهنگی، بر این اخلاق و وجدان تأکید می‌کند، لذا ارزشمند است و بایسته‌ی حفظ و تعالی.

اسلام فرهنگی، به تکثر و تنوع باور دارد. زیرا ادیان برای قشری محدود ایجاد نشده بلکه همواره ارزش‌هایی برای کل بشریت در پی داشته‌اند. اسلام فرهنگی با زور و فشار قابل اشاعه نیست. زیرا ماهیت هر نوع اشاعه و پراکنش فرهنگی چنین است. اما اسلام سیاسی که ضد تکثر و تنوع است، با زور و فشار می‌خواهد فرامین خود را به همگان ابلاغ کند.

نظام کنفدرالیسم دموکراتیک بر مبنای این واقعیات، تمام تنوعات مذهبی و آیینی را که دارای ماهیتی فرهنگی هستند، در خود گنجانده و زمینه‌ی تعالی دین فرهنگی و نه دین سیاسی‌شده و قدرت‌طلب (نظیر اسلام بنیادگرای طالبان، سلفی‌گری، اسلام‌گرایی میانه‌روی حزب عدالت و توسعه‌ی ترکیه، یا جمهوری اسلامی ایران) را فراهم می‌آورد.

کنفدرالیسم دموکراتیک ضامن اتحاد همه‌ی تفاوت‌های گویشی، مذهبی، فکری و عقیدتی است. کنفدرالیسم دموکراتیک تمام عناصر فرهنگی خلق را در خود می‌پذیرد. و در عوض، عناصر دولتی‌شده، آسیمیله‌شده (استحاله‌گشته) و قدرت‌گرایانه را که هیچ‌سختی با فرهنگ مردم ندارند، واپس می‌زند. دین و مذهب دولتی، در کنفدرالیسم دموکراتیک جایی ندارد. به‌طور مثال در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، نه تشیع مجهز به تروریسم سپاه پاسداران و نه تسنن رادیکالیزه‌ی معلوم‌الحالی که جوانان کورد را قربانی می‌کنند، هیچ‌کدام در این نظام جای ندارند. تسنن فتح‌الله گولنی ترکیه یا تشیع ولایت فقیه‌ی هیچ‌کدام جایگاهی در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک ندارند. زیرا اینها دین و مذهب سلطه‌گران هستند و نظام کنفدرالیسم دموکراتیک یک نظام سلطه‌ناپذیر و قدرت‌ستیز است. جای‌دادن به تنوعات مذهبی در کنفدرالیسم دموکراتیک نوعی سیاست‌گذاری مبتنی بر دین سیاسی‌شده یا عوام‌فریبی نیست. زیرا کنفدرالیسم دموکراتیک نظام خود مردم است نه نظام قشری نخبه و سرآمد که می‌خواهند از جامعه بهره‌کشی نمایند. آنچه در کنفدرالیسم دموکراتیک ملاک است داشته‌های خود مردم است نه آنچه که دولت به آن‌ها تزریق کرده است. به‌عنوان نمونه در کوردستان، علوی‌بودن، یارسان‌بودن، شیعه‌بودن، سنی‌بودن، ایزدی‌بودن، یهودی‌بودن و مسیحی‌بودن هیچ منافاتی با کوردبودن ندارد. اما شرط آن قرارداد داشتن در جبهه‌ی خلق است نه وابستگی به دستگاه‌های ایدئولوژیک (عقیدتی) و اغواگر دولت. در کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان این امر به خوبی لحاظ شده است. اما در سایر گرایش‌های سیاسی موجود در کوردستان همواره یک طرف‌قربانی طرف دیگر می‌شود (گاه کوردبودن و گاه نوع مذهب). گُردهای کلهر، لک، فیلی و لُر قربانیان این نوع گرایش‌ها هستند. آنها همیشه انگ «تفاوت» بودن خورده‌اند و تحقیر شده‌اند. لذا نهایتاً دولت از آن خلأ سوءاستفاده کرده و به عوام‌فریبی و استحاله‌ی هرچه‌بیشتر جامعه‌ی کورد آن مناطق در درون خود پرداخته است. هنوز هم هواداران ملی‌گرایی ابتدایی و سنتی کورد، به راحتی کوردبودن بسیاری از مناطق کوردستان را به سخره می‌گیرند زیرا

کوردبودن از منظر اینان تنها کورد سنی مذهب با لهجه‌ی سورانی است. اینان ماشین‌های خودکار تحقیر و انکار خلق کورد هستند که توسط ذهنیت مرکزگرا و انحصارطلب دولت استارت خورده‌اند. اما نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، انگ و برچسب نمی‌زند، تحقیر نمی‌کند و تبعیض قائل نمی‌شود؛ همه‌ی مناطق کوردستان را بدون درگیر شدن با مرزبندی‌های سیاسی دولت در سازمان‌دهی خود مشارکت می‌دهد، تفاوت‌ها را زیبا و قابل احترام می‌داند اما به شدت با هر آنچه در اثر تزریقات عقیدتی (ایدئولوژیک) دولت به جامعه القا گردیده مخالف است. مثلا با مسجد خلق که محل مشورت و همکاری خلق برای حل مشکلات اجتماعی‌شان باشد مخالف نیست اما مسجد دولتی‌ای که تریبون دروغ‌پردازی علیه خلق و جنبش‌های مردمی است را شایسته‌ی حضور مردم میهن‌دوست و مومن نمی‌داند. با نماز و روزه سر جنگ ندارد اما نماز و روزه‌ای که بسیجی‌ها و شخصیت‌های وابسته به دولت تبلیغش را می‌کنند و صرفا برای ریاکاری و تملق ادا می‌شود، در تضاد با اسلام واقعی می‌داند. با محدود کردن دین به «عزاداری»، مناسک صرفا عبادی و به دور از تعمق و مسئولیت‌پذیری» که دولت در جامعه تبلیغ می‌کند، مخالف است. اما ویژگی‌های دموکراتیک دین نظیر مراسمات جمعی ایزدی‌ها یا یارسان‌ها که اخلاقی و پر معنا هستند را ارجح می‌نهد. نهادهای آیینی نظیر تکیه‌ها و خانقاه‌های عارفان قدرت‌ستیز و جَم‌خانه‌ها که محل مراسمات آیینی دسته‌جمعی هستند به عنوان بخشی از فرهنگ دموکراتیک جامعه شمرده می‌شوند. در کنفدرالیسم دموکراتیک چون میل به استیلا، فتح جغرافیایی یا یکدست‌سازی فرهنگی وجود ندارد، نیازی به مشروعیت‌یابی‌های دینی رسمی یا دولتی نیست. از همین رو دین به کارکرد اصلی خود بازمی‌گردد یعنی یک عنصر فرهنگی که با قواعد اخلاقی و جامعه‌محور خود به یک نیروی چاره‌یاب برای مشکلات جماعات مبدل می‌شود. یک مسجد خلق بهتر از ادارات خیره‌ی دولتی می‌تواند برای حل مشکلات اجتماعی آستین همت بالا بزند. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، خصلت ستم‌ستیزی علویت و تشیع مردمی و راستین را ارزشمند می‌داند اما با علویت و تشیعی که به خدمت دولت‌های ایران و ترکیه درآمده و همچون ابزاری علیه خود کوردها مورد استفاده قرار می‌گیرند، مخالف است. در فلسفه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک، یک کورد شیعه و علوی که به میهنش کوردستان عشق بورزد و برای آزادی و پیشرفت آن فعالیت کند زیباست و به همان اندازه کورد شیعه و علوی‌ای که به خدمت نظام ولایت فقیه یا اسلام‌گرایی میان‌رو درآمده باشد زشت و پلید است. ملاک در این نظام اجتماعی، خودشناسی و آزاد شدن شخصیت است؛ حال به کدام گویش صحبت کند یا مناسک عبادی‌اش را به کدام مذهب و آیین انجام دهد فرقی نمی‌کند. به اندازه‌ای که به مخالفت با فردگرایی برآمده از نظام سرمایه‌داری می‌پردازد به بازآفرینی شخصیت‌های انقلابی کهن و امروزین نمودن آن‌ها می‌پردازد.

کنفدرالیسم دموکراتیک یک نظام دین‌گرای متعصب (فاناتیسم) نیست اما به هیچ‌وجه ضد دین هم نیست و ارزش‌های اخلاقی و وجدانی جامعه را که در سطح گسترده‌ای برآمده از دین هستند، رد نمی‌کند. هر آنچه موجب تحکیم پایه‌های اخلاقی، وجدانی، اتحاد و تعالی جامعه باشد را ارزشمند می‌داند خواه فلسفه‌ای زیبا باشد، خواه هنری زیبا و خواه عقیده‌ای که زیبایی و حقیقت را پاس بدارد.

کنفدرالیسم دموکراتیک حلال تمام مناقشات و پایانی‌ست بر خون‌ریزی‌هایی که دولت‌ها زیر نقاب مذهب در جامعه به راه می‌اندازند. زیرا در کنفدرالیسم دموکراتیک اصل بر احترام و رعایت حقوق دیگران است نه انحصارطلبی و بی‌عدالتی. در این چارچوب می‌توان اتحادیه‌ی مذاهب و آیین‌های کوردستان را در درون کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان تشکیل داد. همچنین در سطح ملت دموکراتیک ایران می‌توان اتحادیه‌های مذاهب و آیین‌های ایران که نمایندگان همه‌ی ادیان و مذاهب را در کنار هم گردآورد تشکیل داد. بر این اساس می‌توان نقش فرهنگی مذاهب و آیین‌ها را بر مبنای جوهره‌ی دموکراتیک آن‌ها احیا کرد.

کنفدرالیسم دموکراتیک، در واقع آنچه از آن خلق است را به خود خلق بازمی‌گرداند. مثلاً خلق کرمانشاه، لرستان، ایلام و خراسان شمالی تشیع دولتی نمی‌خواهند، تشیع مردمی و بومی خودشان که هیچ ربطی به دولت و ارگان‌های آن ندارد را می‌خواهند. کورد بودن آن‌ها با این هویت مذهبی عجین شده و هیچ کسی حق ندارد آن‌ها را از این هویت منع کند (منع کردن و تحقیر و انکار تنها ضد دموکراسی بودن را می‌رساند). آن‌ها با همین هویت خود در کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان جای خواهند گرفت و کسی آن‌ها را مجبور نمی‌کند که خود را طور دیگری جلوه‌گر سازند تا مقبول قرار گیرند. خلق سنی مذهب سنج، ارومیه و مهاباد و مریوان نمی‌خواهند زیر بار ایدئولوژی رسمی دولت جمهوری اسلامی بروند و می‌خواهند با آیین و رسوم خود زندگی کنند اما به همان اندازه بر اتحاد با هم‌تباران شیعه‌ی خود مصر می‌باشند. کنفدرالیسم دموکراتیک، ضمانت اجرایی چنین موردی است. در کنفدرالیسم دموکراتیک اتحادیه‌ی باورداشت‌ها و ادیان مختلف تشکیل می‌شود. بدین ترتیب گروه‌های دین‌گرای لیبرال و متعصب که دین را به عنوان ابزاری به خدمت خود و علیه جامعه درمی‌آورند، بی‌تأثیر می‌شوند و دین فرهنگی جای دین سیاسی شده‌ی دولتی را می‌گیرد. باید از یاد نبریم که لیبرالیسم یک تفکر خطرناک است که هر عملی را که باب میل فرد خودپرست و دولت مقتدر باشد، مجاز می‌شمارد. بنابراین هیچ تعهد وجدانی و اخلاقی‌ای در آن نیست. گروه‌هایی که گرایش‌های دینی لیبرال دارند نیز به اندازه‌ی دین‌گرایان افراطی خطرناکند زیرا این‌ها نیز دین را تنها یک ابزار مصرفی برای امیال خود قرار می‌دهند.

۴۰- برخلاف آنچه برخی تصور می‌کنند (به ویژه دین‌گرایان متعصب)، دموکراسی واقعی به معنای رد دین، آیین و مذهب نیست و با گفته‌ی غلط «آزادی = رهاشدن از اخلاقیات، در پی گرفتن بی‌بندوباری و فردگرایی لجام‌گسیخته، مخالف است. زیرا جامعه‌ای که دچار چنین معضلاتی باشد جامعه‌ای ضعیفه است که به دلیل نابودی پایبندی‌ها و همبستگی‌های جمعی، توان مدیریتی و ارادی خود را از دست داده است و نمی‌تواند ادعای دموکراتیک بودن نماید. در دموکراسی موجود در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، به وجدان و ابعاد پیشرفته‌ی اخلاقی اهمیت داده می‌شود و جایگاه رفیعی به آیین‌ها و ادیان فرهنگی و غیردولتی داده می‌شود. عدل و شورا که در دین نیز بر آنها تأکید می‌شود همان موازینی هستند که در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک مبنا قرار می‌گیرند. چنین مفاهیمی اگر از طرف نهادهای دموکراتیک مردمی مبنا قرار گیرند با معنا و ضروری هستند اما اگر ماهیتی دولتی بیابند (به شکل دین سیاسی در آیند) آنگاه از جوهر واقعی خود دور گشته و بی‌معنا می‌شوند. دولت‌ها، مفاهیم دینی را به آلتی برای فریب توده‌ها و صدور احکام غیرانسانی نظیر سنگسار مبدل می‌کنند اما مفاهیم دینی‌ای که شکلی فرهنگی و دموکراتیک داشته باشند نه تنها عقب‌ماندگی و واپس‌گرایی شمرده نمی‌شوند بلکه می‌توانند به عنوان مفاهیمی پیشرفته برای ایجاد تمدنی دموکراتیک مبنا قرار گیرند.

اهمیت دین و آیین را می‌توان با ذکر یک نمونه بیشتر نمایان ساخت: آیین زرتشتی که در میان کوردهای ساکن زاگرس شکل گرفت و بر اصل همزیستی اجتماعی مختلف و دوستی با طبیعت استوار بود، پایه‌ی کنفدراسیون مادها را تشکیل می‌دهد. اما همین سنت دموکراتیک دینی وقتی از جوهر واقعی خود فاصله می‌گیرد و در دست روحانیون زرتشتی قدرت طلب به انحراف کشیده می‌شود، زمینه‌ی شکل‌گیری تمدن دولتی ایران (گذار به امپراطوری هخامنشی) را پدید می‌آورد. در یک سو طبقه‌ی فرادست قرار دارند که آیین زرتشتی را به سمت دولتی شدن سوق داده تا منافع خود را کسب کنند و در سوی دیگر طبقات زیرین جامعه قرار دارند که تلاش کرده‌اند آیین زرتشتی را همچون یک فلسفه‌ی زندگی آزاد و در چارچوب یک عنصر قدرت‌ستیز حفظ کنند. اسلام نیز به همین نحو در ایران ریشه دوانیده است. اسلام دولتی، حافظ منافع طبقات فرادست است اما اسلام فرهنگی خلق‌ها نقش یک سازمان جامعه‌ی مدنی دموکراتیک و قدرت‌ستیز را برای جامعه ایفا می‌نماید.

۴۱- در دولت- ملت، هویت ملی یا همان شهروند ملی با تقدسی دروغین تعالی داده می‌شود و آن را بسیار زیبا و جذاب نشان می‌دهند تا هر کس داوطلبانه زیر یوغ دولت در آید. در دولت- ملت‌ها هویت‌های ملی موجب برتری‌یابی بخشی از جامعه (که هویت ملی را بر اساس آن تعریف کرده‌اند) بر سایرین می‌شود. حتی هویت‌های مغایر با هویت یکدست‌شده‌ی مرکزی، نوعی جرم تلقی می‌شوند. مثلاً رفتار غیراخلاق‌ای که در ایران با بهایی‌ها، یارسان‌ها، کوردها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها و عرب‌ها می‌شود طوری است که گویا این هویت‌های غیرفارس و مذاهب غیر دولتی و غیرشیعی، نوعی جرم و نقص هستند (مانند نقص بودن هویت یهودی از نظر هیتلر!). زیرا در ایران، هویت ملی یا شهروند ملی ایرانی بر مبنای ملت فارس و مذهب رسمی شیعه تعریف شده و سایرین به عنوان ضمیمه‌ای بر آن معرفی شده‌اند و درجه دوم به شمار می‌آیند.

اما در ملت دموکراتیک، هویت عبارت است از تعلق داشتن به یک ملت؛ این ملت دارای تنوعات فرهنگی فراوان است و از لحاظ ذهنی نیز درباره‌ی آزادی و همبستگی خویش آگاهی دارد. مثلاً یک کورد، به طور کاملاً طبیعی به ملت کورد تعلق دارد. این امر نه یک جرم و نقص محسوب می‌شود و نه یک امتیاز برتری‌بخش. یا مثلاً یک بلوچ به ملت بلوچ منسوب است و یک عرب به ملت عرب متعلق است. این هویت‌ها به خودی خود نه نقص و کاستی‌اند و نه امتیاز و سروری. برخلاف ملت دولتی، در ملت دموکراتیک مسئله‌ای به شکل «هویت مرکزی- هویت حاشیه‌ای» نداریم و همه‌ی هویت‌ها با تمام تفاوت‌هایی که دارند، ارزشمند و برابر شمرده می‌شوند.

۴۲- تاریخ جهان تنها تاریخ دولت‌ها، قدرت‌طلبان و تمدن دولتی نیست. روی دیگر تاریخ، مبارزات خلق‌ها و تمدن دموکراتیک آن‌هاست. این مبارزات در طول تاریخ و به رغم همه‌ی سرکوب‌ها همچنان ادامه یافته است. این مبارزات دموکراتیک از جنبه‌های سیاسی و اخلاقی عظیمی برخوردار بوده و منجر به شکل‌گیری انواعی از کنفدراسیون‌ها و اتحادیه‌های خلقی شده است که در آن‌ها جامعه با نهاد مدیریتی خویش به تداوم حیات، حل مسائل روزانه و اعتلای فرهنگ و اقتصاد خود پرداخته است.

در طول تاریخ همیشه مدیریت‌های خودگردان شهری، منطقه‌ای و بومی وجود داشته‌اند؛ حتی در دولت‌ها و امپراطوری‌های کهن نیز همیشه مدیریت‌های خودگردان شهری، بومی و منطقه‌ای وجود داشته‌اند. اگر چنین ساختارهایی وجود نمی‌داشت، اداره کردن امپراطوری‌هایی نظیر امپراطوری ماد- پارس امکان‌پذیر نمی‌گشت. چنین مدیریت‌های خودگردانی در دوران قرون وسطی در برابر هجوم حکومت‌های ستمگر اموی، عباسی، سلجوقی، مغول، عثمانی، بیزانس، روسیه، اسپانیا، بریتانیا و... مقاومت کرده‌اند (نمونه‌ی شهر خودگردان ونیز در ایتالیا بسیار چشمگیر است). اما این مدیریت‌های خودگردان شهری، بومی و منطقه‌ای در دوران تأسیس دولت- ملت به نابودی کشیده شدند. اکنون بار دیگر شاهد ظهور جنبش‌هایی هستیم که بر لزوم مدیریت‌های خودگردان شهری، بومی و منطقه‌ای تأکید می‌ورزند. بخشی از اقدامات اتحادیه‌ی اروپا بازگشت به فرهنگ مدیریت خودگردان شهرها، محل‌ها و مناطق است (هرچند این امر به‌طور تدریجی صورت می‌گیرد). اینک در بخش وسیعی از جهان، مدیریت‌های خودگردان شکل می‌گیرند: فدراسیون روسیه، هندوستان، آفریقای جنوبی، چین، کانادا، آمریکای جنوبی و ایالات متحده‌ی آمریکا همگی نمونه‌های از این مدیریت‌های خودگردان را در درون خود ترویج می‌دهند و مرکزیت‌گرایی مطلق رفته رفته صحنه را ترک می‌کند (در اسپانیا به ایالت‌های کاتالونیا و گالیسیا در زمینه‌ی آموزش، زبان و مقولات فرهنگی اختیارات خاصی داده شده است. همچنین برای بخش‌های باسک و ناوارا در قیاس با دیگر مناطق خودگردان، اختیارات افزون‌تری در زمینه‌ی مالیات و امور مالی به رسمیت شناخته شده است. / در کانادا نیز به ایالت کبک که ساکنانش فرانسه‌زبان هستند اختیاراتی ویژه جهت آموزش و رشد فرهنگ و

زبان فرانسوی داده شده است. / جمهوری فرانسه نیز برای جزیره‌ی کورسیکا (کُرس) حق خودگردانی و مدیریت بومی را به رسمیت شناخته است؛ آن‌هم بدون آنکه به ساختار یکپارچه‌ی فرانسه آسیبی وارد شود. / بریتانیا نیز به شکل غیرمتمرکز به اداره‌ی نواحی مختلف خود می‌پردازد به طوری که منطقه‌ی ویلز، اسکاتلند و ایرلند شمالی از حالت خودگردانی داخلی برخوردار هستند). البته مدیریت‌های خودگردان شهری، بومی و منطقه‌ای جهت آنکه توسط هشت‌پای دولت-ملت محاصره نشوند، باید در راستای مبدل شدن به ملت دموکراتیک هدفمند باشند و از گرایش به دولتی‌شدن پرهیز کنند. نه خودگردانی‌های شهری، منطقه‌ای و بومی می‌توانند بدون یک کلیتی به نام ملت دموکراتیک خود را از بلعیده شدن توسط انحصارگری دولت-ملت نجات دهند و نه ملت دموکراتیک می‌تواند بدون وجود مدیریت‌های خودگردان شهری، بومی و منطقه‌ای خود را مدیریت کند و به دام دولت‌گرایی نیافتد و از هم نپاشد.

۴۳- جامعه به عنوان یک هویت وقتی می‌تواند موجودیت داشته باشد که هم از لحاظ معنایی (معنوی، هنری، ذهنیتی و اخلاقی) و هم از لحاظ نهادها و ارگان‌های مادی رشد کند. جامعه‌ای که از لحاظ معنایی یا از لحاظ مادی نهادی تحت سلطه قرار گیرد، نمی‌تواند بر مبنای هویت خود زندگی کند. حتی قوی‌ترین فرهنگ‌ها وقتی امکان سازماندهی و نهادینه‌شدن نداشته باشند نابود خواهند شد. به عنوان نمونه تنوعات فرهنگی بسیاری در ایران وجود دارد که از طریق به‌جای آوردن آداب و سنن قدیمی و حفظ هنرهای خود توانسته‌اند تا به امروز خود را به عنوان یک موجودیت زنده سرپا نگه دارند. می‌توان به نمونه‌هایی از این آداب و سنن جمعی و ارزش‌های فرهنگی اشاره کرد: موسیقی و ترانه‌های بومی (فولکور اعم از ترانه‌های کار، لالایی، مرثیه و نظایر آن)؛ صنایع و هنرهای دستی؛ پوشاک و لباس‌های محلی که هر کدام سمبل و زبان گویای یک فرهنگ است؛ بازی‌های محلی که همگی آکنده از روح همیاری و همزیستی‌اند؛ رقص‌های بانشاط و پرمعنای قدیمی که هر کدام نشانه‌ی تقدیس زندگی هستند (حتی رقص‌های عزا نظیر چمری در میان کوردها)؛ نذورات، آیین‌ها و مراسمات دسته‌جمعی مربوط به تولد و مرگ که معمولاً با موسیقی‌های خاص هر منطقه توأم هستند؛ آیین‌های مربوط به فعالیت اقتصادی گروهی و انجام کارهایی که به‌طور جمعی و از روی همیاری صورت می‌گیرند تا نیازهای مشترک برآورده شوند (گله‌دره و یا دروی دسته‌جمعی کشتزارها در میان کوردهای کلهر که با سر دادن ترانه‌های کهن همراه است / حفر و لایروبی دسته‌جمعی قنات‌ها / لایروبی رودخانه‌ی هیرمند در میان بلوچ‌ها / سنت ایل‌جار در میان کشاورزان گیلانی که به شکل دسته‌جمعی (ایل‌مانند) برای لایروبی مسیر نهرها حرکت می‌کنند / سنت دغن‌کار یا تعمیر دسته‌جمعی مسیر نهرهای کشاورزی در دهکده‌های صومعه‌سرا / سنت نشا و وجین دسته‌جمعی شالیزارها که توسط زنان شالیکار گیلان صورت می‌گیرد و با سرود و شادی توأم است / سنت کایر (کار یار) در میان شالی‌کاران مازندرانی که همیاری و تعاون روستاییان به هنگام نشا، وجین، نگهداری و دروی مزارع برنج است و با آوازهای محلی همراه است / رسم عونه یعنی همیاری و تعاون در میان عشایر عرب اهواز که در کارهایی نظیر کاشت، آبیاری، درو، جمع‌آوری محصول، پشم‌چینی و نظایر آن صورت می‌گیرد / سنت آبسوار که در آن شالیکاران لنگرود سالانه گرد می‌آیند و طی انتخاباتی آزاد شخصی را به عنوان آبسوار برای هدایت آب رودخانه به مزارع دهکده و نظارت بر تقسیم عادلانه‌ی آن، انتخاب می‌کنند)؛ آیین‌های سالانه‌ی جشن و گردهم‌آیی (جشن‌های برداشت محصول همانند جشن گندم یا پله و جشن خرماچینی یا هامین در میان بلوچ‌ها، جشن خرمن‌کوبان در میان مازندرانی‌ها که با مراسم کشتی محلی لوچو همراه است، جشن نوروز، مراسم میر نوروزی در میان کوردها، جشن پیرشالیار در هورامان و جشن خاوندکار در میان کوردهای یارسان).

ریشه‌های تاریخی زندگی کمونال(جمععی) در ایران و به‌ویژه کوردستان فراوانند. سنت‌های جمعی و دموکراتیک بسیاری در جامعه وجود دارند که با پیروی از آن سنت‌ها، جامعه بدون حضور دولت نیز امور خود را مدیریت می‌کند. مثلاً تا پیش از اسلام در هورامان سنتی دموکراتیک به نام «ژیرلاو مەری» وجود داشته که در آن انتخاب مدیریت‌ها و شوراهای محلی روستاها(شورای فرزنانگان و دانایان) در زمانی مشخص(دوره‌ی چهارساله) و با حضور همگان توسط خود اهالی و بدون مداخله‌ی هیچ دولت یا نیروی فرادستی صورت می‌گرفته است؛ زنان نیز در این انتخابات شرکت داشته و حتی به عنوان مدیریت و عضو شورا انتخاب می‌شده‌اند(ژیرلاو مەری=انجمن دانایان کوهنشین که جلسات خود را در غاری ویژه برگزار می‌کردند). یکی از کارهای شورای ژیرلاو این بوده که به زندگی مستمندان رسیدگی می‌کرده است. اما دستگاه‌های فشار و سرکوب دولتی و ممنوعیت‌هایی که بر روی این فرهنگ‌ها صورت می‌گیرد، رفته رفته آنها را به سمت مرگ و فراموشی می‌برد. حال آنکه از یاد رفتن حتی یک مقام موسیقایی قدیمی، رقص محلی یا افسانه‌ی کهن به معنای نابودی هزاران سال تلاش، رنج و تکاپوی جامعه است. در ایران بسیاری از زبان‌ها و لهجه‌هایی که تحت محاصره‌ی فرهنگ غالب و یورش رسانه‌ای و نظام آموزشی آن درآمده‌اند، با خطر نابودی مواجه هستند(به عنوان نمونه: ۱- گویش‌های مختلف زبان کوردی و به‌طور ویژه لُری ۲- زبان راجی یا «راجی» که ظاهراً ریشه در زبان مادها دارد و در مناطقی نظیر دلیجان در استان مرکزی تکلم می‌شود و رفته رفته در فارسی ادغام می‌گردد. ۳- زبان تاتی در اشتهارد کرج، مناطقی از استان قزوین، بوئین‌زهرا و تاکستان که ریشه در زبان مادها دارد). یا مثلاً به فراموشی سپرده شدن موسیقی شبانی(چوپانی) به دلیل صنعتی شدن امور دامداری و کشاورزی و عدم وجود نهادهای فرهنگی بومی که بتوانند به احیای این هنرها و حمایت از هنرمندان پردازند، نشانه‌ی فرود تیغ‌های تیز گیوتین بر گردن فرهنگ‌های بومی است. این‌ها نمونه‌هایی از نسل‌کشی فرهنگی هستند. فاجعه‌ای که بر سر فرهنگ ملت‌ها و قومیت‌های مختلف ایران(کورد، بلوچ، تالش، آذری، ترکمن، عرب، گیلک و مازنی) می‌آید، چنان تأثیرات مخربی دارد که از قتل‌عام و سپردن به دست جوخه‌های اعدام هم وحشیانه‌تر است. از آنجا که نظام کنفدرالیسم دموکراتیک امکان ایجاد و پیشبرد همه نوع نهادها و ارگان‌های مادی مورد نیاز جامعه را فراهم می‌آورد و زمینه‌ی همه نوع پیشرفت معنایی(معنوی، هنری، ذهنیتی و اخلاقی) را ایجاد می‌نماید، بنابراین جامعه در این نظام به بهترین نحو می‌تواند بر مبنای هویت خود به ابراز وجود پردازد، تمام ارزش‌ها و داشته‌های فرهنگی خویش را زنده و پویا گرداند و موجودیت خود را حفظ نماید. در نظام‌های دولتی، موجودیت جامعه همیشه به دلیل ضعیف شدن بافت‌های مادی و معنوی(فرهنگ) در معرض خطر نابودی قرار دارد. به عنوان نمونه کوردها(با همه‌ی گوناگونی‌های خویش اعم از شاخه‌های سوران، کرمانج، هورامی، کلهر، لک، زازا، فیلی، لُر و بختیاری) اگرچه جزو چهار ملت اکثریت خاورمیانه می‌باشند و از یک فرهنگ تاریخی بسیار عظیم برخوردار هستند اما چون تحت سلطه‌ی دولت‌های حاکم بر کوردستان و ممنوعیت‌ها و انکار شدید نتوانسته‌اند به سازماندهی و نهادسازی‌های لازم پردازند و فاقد ارگان‌ها و نهادهای مادی مانده‌اند، نتیجتاً فرهنگ‌شان در معرض نابودی قرار گرفته است. وقتی نهاد و سازمانی که بتواند فرهنگ و ارزش‌های آن را در خود پیرواند و حفظ کند وجود نداشته باشد، آن فرهنگ همانند آبی که از کوزه‌ی شکسته بریزد هرز خواهد رفت یا نصیب دیگران خواهد گشت. به یغما رفتن ارزش‌های معنوی کوردها و سایر خلق‌های ایران توسط دولت‌های تمرکزگرا، و بحران هویتی کنونی که به ویژه در نسل‌های نوین قابل مشاهده است، نتیجه‌ی همین واقعیت تلخ است. وقتی معیارهای زیبایی‌شناختی، هنر، زبان و جهان‌اندیشه‌های یک جامعه توسط دولت اشغال و نابود شود، آن جامعه گرفتار گرداب نسل‌کشی فرهنگی خواهد گشت و نهایتاً به یک لاشه‌ی متعفن و در حال متلاشی شدن مبدل می‌شود. مرگ معنوی‌ای که امروزه از آن بحث می‌شود، گویای چنین وضعیتی است. کوردها با چنین نسل‌کشی‌ای دست به گریبان هستند. به ویژه، آن



بخش از کوردها که در گستره‌ی ایران قرار دارند و به دلیل سیاست استحاله‌سازی در تشیع رسمی و دولتی دچار تخریبات شدیدتری در خصلت‌های قومی و فرهنگی خود شده‌اند (به طور مشخص لرها، بختیاری‌ها، کلهرها و لک‌ها که همگی از جمله شاخه‌های فرهنگی کهن کوردها می‌باشند).

۴۴- استحاله‌کردن (آسیمیلیسیون) هویتی، عملی است که قدرت‌های برتر جهت برده‌نمودن اجتماعات مختلف اعم از خلق‌ها، قومیت‌ها و گروه‌های اعتقادی صورت می‌دهند. جامعه‌ای که تحت سیاست ذوب و استحاله قرار می‌گیرد، ناچار می‌شود دست از هویت خود بردارد، تاریخ خود را انکار کند، به ارزش‌های خویش پشت پا بزند، به حقیقت خود خیانت کند و به شکلی تقلیدوار خویش را به شکل اربابان و صاحبانش درآورد. پس فرهنگ خود را از دست می‌دهد، مقاومتش درهم می‌شکند و تسلیم فرهنگ غالبی که به وی تحمیل شده می‌گردد. به این ترتیب به یک ابزار سودآور و کم‌هزینه‌بر مبدل می‌شود، زندگی‌اش به نوعی زندگی انگل‌وار و سطحی کاهش داده می‌شود و به یک ضمیمه و حاشیه‌ی بی‌ارزش برای مرکز قدرت مبدل می‌شود. آنچه بر سر یک کورد دور شده از هویت کوردی، عرب محروم‌گشته از هویت عربی، بلوچ بریده از هویت بلوچی و نظایر آن‌ها آمده همین است. به همین دلیل بحران هویتی در میان خلق‌های ایران یک پدیده‌ی سطحی نیست و ناشی از وجود یک سیاست غیرانسانی قشر حاکم و دولتی است که این خلق‌ها را به سمت نسل‌کشی می‌برد. خلق کورد در هر چهار بخش کوردستان، بدترین نوع این سیاست استحاله و ذوب را تجربه کرده و به آستانه‌ی نابودی و نسل‌کشی آورده شده است. برخورد دولت با کسانی که بخواهند در مقابل این استحاله‌ی هویتی بایستند و بار دیگر آن هویت را احیا کنند، یک برخورد کاملاً امنیتی، سرکوب‌گر و حذف‌کننده بوده است. دولت وقتی هویت‌های مختلف را توسط این سیاست‌ها تضعیف کرد اما به طور کامل به نتیجه‌ی دلخواه نرسید، آنگاه گام به گام آن‌ها را به سمت نسل‌کشی فیزیکی و فرهنگی می‌برد. در نسل‌کشی فرهنگی، «خلق‌ها، قومیت‌ها، هویت‌های دینی و زبانی مختلف» در درون دین، زبان و فرهنگ حاکم به تمامی از میان می‌روند. نسل‌کشی فرهنگی، اسلحه‌ی مرگباری است که صدای شلیک آن را نمی‌توان شنید اما تخریبات آن به مراتب از اسلحه‌ی معمولی و نسل‌کشی جسمی گسترده‌تر است. درد و رنج از دست رفتن یک ارزش فرهنگی هزاران ساله به مراتب از گرسنگی، فقر و محرومیت مادی شدیدتر و هولناک‌تر است. نهادهای آموزشی، مراکز سانسور و ارگان‌های برنامه‌ریزی دولتی همچون ابزاری برای این نسل‌کشی‌های فرهنگی به کار می‌روند. وضعیت کوردها را می‌توان یک نسل‌کشی شدن فرهنگی وحشتناک عنوان کرد. از یک سو ارزش‌های فرهنگی هزاران ساله‌اش را از وی می‌گیرند و از سوی دیگر در فقر، محرومیت و بیکاری نگه داشته می‌شود و ارزش‌های مادی‌اش را به یغما می‌برند. در صورت تداوم سیاست‌های مرکز‌گرایی و عدم ایجاد بسترهای دموکراتیک، وضعیت هویت‌های مختلف فرهنگی در ایران به سمت نسل‌کشی کامل فرهنگی سوق خواهند یافت. این‌ها مواردی هستند که پرده از روی سیمای دولت-ملت و ملی‌گرایی برمی‌دارند.

برای گذار از این پدیده‌های دهشتناک، اهمیت خودسازماندهی دموکراتیک خلق‌ها روز به روز آشکارتر می‌شود. تنها فعالیت‌های فشرده‌ی خود جامعه در زمینه‌ی احیا و حفاظت از هویت و فرهنگ خویش است که می‌تواند در برابر این روند ویرانگر بایستد. کنفدرالیسم دموکراتیک، تجلی این اراده است.

۴۵- دولت ایران مواردی نظیر زبان، دین و قومیت را عاملی برای تبعیض قائل شدن در میان تنوعات هویتی مختلف کشور و عدم رعایت حقوق و آزادی‌های فردی-جمعی آن‌ها قرار می‌دهد. این امر موجب بی‌عدالتی و نابرابری اجتماعی شدیدی در سطح کشور شده است. مثلاً بهایی‌ها، یارسان‌ها، اهل تسنن، زرتشتی‌ها، مسیحیان، یهودیان، صابئین (مندایی‌ها) و... نمی‌توانند با هویت دینی خودشان به شکل آزادانه مشارکت سیاسی داشته یا به



مدیریت امور خود پیردازند. همچنین در مورد ملیت‌های مختلف ایران که زبان‌های گوناگونی دارند نیز چنین تبعیضاتی به شدت اعمال می‌شوند. کوردها، آذری‌ها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، گیلک‌ها، تالش‌ها، مازنی‌ها، ترکمن‌ها و سایر تنوعات زبانی نمی‌توانند به زبان مادری خود آموزش ببینند و زبان خود را در فعالیت‌های آزاد رسانه‌ای، سیاسی و فرهنگی پیشرفت دهند. اگر این روند نسل‌کشی آرام فرهنگی ادامه یابد، در آینده باید تنوعات فرهنگی ایران را تنها در موزه‌ها ببینیم. هرچه زبان مادری یک جامعه در دیگر زبان‌ها ذوب شود و از یاد برود، آن جامعه دچار بردگی، از خودبیگانگی، فقر اندیشه و عاری شدن از جنبه‌های هنری و زیبایی‌های خود خواهد گشت. مرگ زبان، مرگ انسان است و جامعه‌ای که زبان مادری‌اش را از دست داده باشد یک جامعه‌ی نسل‌کشی‌شده است.

اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، مسئله‌ی زبان، دین و قومیت مسئله‌ساز نیست. در این نظام، سیستم آموزشی چندزبانی و مطابق با باورداشتهای مختلف هر ملیت ایجاد می‌شود و از هر نوع سیاست آموزشی تحمیلی و نژادپرستانه ممانعت می‌گردد. باید دانست که اگر زبان کوردی و سایر زبان‌های موجود در ایران و گویش‌هایشان (بلوچی، عربی، آذری، ترکمنی، گیلکی، مازنی یا طبری، تالشی، تاتی، سواحلی یا بندری، راجی و...) به موازات زبان فارسی توسعه یابند و در نظام آموزشی به کار گرفته شوند، نه تنها مشکلی ایجاد نمی‌شود بلکه غنا و پیشرفت فرهنگی عظیمی را در کل کشور موجب خواهد گشت. باید دقت داشت که چندزبانی بودن و رسمیت‌داشتن تمام زبان‌ها در امر آموزش و به‌کارگیری و توسعه‌ی آن‌ها، موجب تضعیف کشور نمی‌شود و غنایی بسیار عظیم ایجاد خواهد کرد. هر کدام از این زبان‌ها می‌توانند در یک نظام آموزشی نامتمرکز به راحتی جای گرفته و از نابودی‌شان جلوگیری شود؛ چنین چیزی هرگز به معنای از دست رفتن کلیت ایران نیست. به عنوان نمونه سوئیس یک کشور کنفدراتیو چندزبانی است (دارای زبان‌های فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی و رومانیس) اما یک زبان به عنوان تنها زبان رسمی آن مشخص نگردیده و همه‌ی این زبان‌ها در کانتون‌ها (ایالت‌ها)یی که با آن‌ها صحبت می‌شود اعتبار و رسمیت اداری و آموزشی دارند. در عین اینکه این کانتون‌ها از خودگردانی برخوردارند اما کلیت کشور سوئیس نیز حفظ گردیده است.

۴۶- در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، کوردها در چارچوب پروژه‌ی ملت دموکراتیک به تأسیس و رشد نهادهای آموزشی، بهداشتی، ورزشی و هنری خود خواهند پرداخت. این عملکرد وقتی در کنار فعالیت‌های دموکراتیک دیگر خلق‌ها و ملیت‌های ایران قرار گیرد یک کلیت ملی دموکراتیک در سطح ایران ایجاد می‌شود. ملت دموکراتیک ایران، برآیند همه‌ی این ملت‌های دموکراتیزه شده خواهد بود. بدین ترتیب دموکراسی ضامن حفظ کلیت و یکپارچگی خواهد بود نه نابودی یا تجزیه‌ی آن. باید دانست که ملت دموکراتیک ایران یک کل متشکل از تنوعات مختلف است نه یک ملت یک‌دست و تکی. بنابراین مواردی که تاکنون خطوط قرمز تلقی شده و ممنوع شمرده شده‌اند (نظیر آموزش به زبان مادری) نوعی پیشداوری متعصبانه و محافظه‌کارانه بوده‌اند که مانع ترقی و توسعه‌اند. هرچه مشارکت تنوعات اجتماعی مختلف ایران در کلیتی به نام ملت دموکراتیک ایران بیشتر شود و هر ملیت بر مبنای هویت، زبان، آیین و باورهایش به توسعه‌ی دموکراتیک خود در حوزه‌های اجتماعی (هنر، زبان، آموزش، بهداشت، ورزش و...) پیردازد، مستحکم‌ترین موقعیت برای ایران پدید خواهد آمد. باید دانست که هویت ایرانی از طریق اتحاد آزاد هویت‌های متفاوت موجود در ایران می‌تواند با معنا شود و برخوردهای ملی‌گرایانه و نژادپرستانه‌ای نظیر مبدل کردن زبان فارسی به تنها زبان رسمی و شاخصه‌ی اصلی هویت ملی و وحدت ملی، تنها به بحران و تداوم تنش‌ها و واکنش‌های متقابل از سوی خلق‌های ایران می‌انجامد. چنین برخوردهایی چه تحت نام احیای شکوه نظام شاهنشاهی کهن ایران صورت گیرد و چه به نام اسلام سیاسی، نمی‌تواند مقبول گردد و نتیجه‌اش

نسل‌کشی فرهنگی خلق‌هاست. در شماری از کشورهای جهان که به تدریج بر لزوم دموکراسی واقف می‌شوند و از حالت نظام‌های متمرکز به سمت نظام‌های دموکراتیک و حتی مبدل شدن به اتحادیه حرکت می‌کنند، شاخصه‌ی ملی را یک زبان رسمی قرار نداده، ساختار چندزبانی را پذیرفته‌اند و تمامیت ارضی آن‌ها نیز دچار خطر نشده است (اگر تنش‌ها و بحران‌هایی در این کشورها وجود دارد نه ناشی از این رویکرد دموکراتیک‌شان در مورد تنوعات زبانی، بلکه ناشی از عدم ریشه‌دار شدن دموکراسی و گذار نکردن از تأثیرات دولت-ملت است). به عنوان نمونه می‌توان به نظام‌های نامتمرکز سوئیس، کانادا، بلژیک، اسپانیا و هند اشاره کرد (هرچند نظام فدرال یا کنفدرال دولتی نمی‌تواند مشکلات را به تمامی رفع کند و علاوه بر نظام نامتمرکز شده‌ی حکومتی، نیاز به اتحادیه‌های کنفدرال دموکراتیک و غیردولتی خود جوامع هست).

۴۷- در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، میان شهر و روستا از لحاظ امکان برخورداری از اختیار عمل در زمینه‌ی مدیریت ذاتی خود، توازن و هم‌آهنگی وجود دارد. به جای حاکمیت شهر بر روستا، بر همیاری و سازگاری شهر و روستا تأکید می‌شود. بنابراین زمینه‌ی پدیده‌های ناهنجاری نظیر مهاجرت بی‌رویه به شهر، حاشیه‌نشینی و زاغه‌نشینی خشکانده می‌شود. بدین ترتیب مسائل بفرنجی نظیر تراکم و رشد روزافزون جمعیت که ناهنجاری‌های بسیاری را با خود به همراه دارند و شانه‌های شهر زیر بار آن‌ها در حال خم شدن و حتی شکستن است، به سمت چاره‌یابی می‌روند. به جای برتری دادن صنعت بر کشاورزی، میان صنعت-کشاورزی پیوند ایجاد می‌شود و اعتلای فرهنگ زراعی که زندگی بدون آن ناممکن است، یک ارزش قلمداد می‌شود. در نظام‌های دولتی به‌ویژه در خاورمیانه، شهرها مراکز مدیریتی و روستاها تنها نقش کارگزار و خدمت‌کننده را ایفا می‌کنند. این عدم توازن باعث می‌شود که پدیده‌ی مهاجرت از روستاها و تخریب تدریجی مناطق روستایی رشد پیدا کند. از همین رو همیشه یک طبقه‌ی گسترده‌ی فقیر و حاشیه‌ای شهرنشین وجود دارد که همواره می‌تواند به عنوان نیروی کار ارزان اقتصادی مورد استثمار قرار گیرد. حتی از آن وخیم‌تر می‌تواند توسط گرایش‌های تندروی دینی سازماندهی شود. چنین طبقاتی برای گرفتار شدن در دام سیاست‌گر سبزه‌باز و وابسته کن مساعد هستند و چرخ نظام حاکم را می‌چرخانند. به عنوان نمونه، کمیته‌ی انقلاب اسلامی، بسیج، سپاه، جاش و القاعده در کوردستان و سایر مناطق ایران از میان چنین طبقاتی به یاری‌گیری می‌پردازند.

در کنفدرالیسم دموکراتیک، شهرها و نواحی خودکفا که از حالت غول‌آسا درآمده باشند و حالتی سازگار با طبیعت یافته باشند، مورد تأکید قرار دارند. همچنین شکل‌گیری مدیریت‌های خودگردان بومی که از جمله پایه‌های کنفدرالیسم دموکراتیک هستند، باعث می‌شوند که شهرها به یک ساختار اجتماعی توانمند مبدل شوند. زیرا یک ملت دموکراتیک با تکیه بر خوگردانی‌های شهری، بومی و منطقه‌ای می‌تواند در مقابل نیروهای مرکز‌گرای دولتی توان مدیریتی پیدا کند. ایجاد مؤسسات و مجتمعات فرهنگی که عمومی و رایگان هستند (کتابخانه‌ها، تئاترها، آکادمی‌های فلسفه و سیاست؛ مکان جشنواره‌های فرهنگی بومی؛ نهادهای حافظ آثار تاریخی؛ انجمن‌های آزاد ادبی-فرهنگی-روشنفکری؛ کافه‌رستوران‌ها یا چای‌خانه‌های عمومی که از امکانات فرهنگی نظیر کتابخانه برخورد دارند و اهالی محلات شهر در آن گرد می‌آیند)، فضاهای اجتماعی مختلف (میدان‌ها و پارک‌های عمومی جهت ورزش همگانی و بازی کودکان) و نهادهای اقتصادی جمعی (مراکز خدمات و خرید رایگان، کارگاه‌های جمعی کوچک، تعاونی‌ها و کمون‌های کارخانه‌ای که تحت خودمدیریتی جامعه قرار دارند) از جمله مواردی هستند که شهرها را از حالت هیولالوار و ماشینی‌شده‌ی کنونی خارج خواهد ساخت و زندگی اجتماعی را در آن‌ها زیبا و بامعنا خواهد گرداند. به عنوان مثال وقتی کارخانه‌ای به شکل یک واحد اقتصادی کمونال (جمعی) تأسیس شود، فعالیت‌هایش

تحت نوعی ضوابط خودمدیریتی جامعه کنترل و نظارت می‌شوند. این ضوابط، اخلاقی و مبتنی بر ارزش‌های اجتماعی هستند. بنابراین نه جایی برای بی‌عدالتی، استثمار و بهره‌کشی می‌ماند و نه تخریب محیط‌زیست و طبیعت.

۴۸- تنها با یک مدیریت خودگردان و دموکراتیک شهری و روستایی که مسائل اجتماعی مردم شهر و روستا را بر مبنای سیاست‌گذاری دموکراتیک حل و فصل کند می‌توان از معضل مهاجرت به کلان‌شهرهای امروزی گذار کرد. بزرگ‌شدن کلان‌شهرها معضلات شدید اجتماعی (جرم و بزهکاری، افزایش حاشیه‌نشینی، زاغه‌نشینی، حلبی‌آباد)، تخریبات زیست‌محیطی (آلودگی هوا) و مشکلات ترافیکی شدیدی را با خود به همراه دارد. زندگی در چنین محیط‌هایی، موجب شکل‌گیری شخصیتی بیمار، فرهنگی تقلیدی و جامعه‌ای آکنده از معضل و ناهنجاری می‌گردد.

تغییرات شدید بافت جمعیتی که بعضاً نوعی سیاست هویت‌زدایی فرهنگ‌هاست که از سوی دولت اتخاذ می‌شود (مثلاً تغییر بافت جمعیتی مناطق کوردنشین، عرب‌نشین و بلوچ‌نشین و کوچاندن سایر ملیت‌ها به این مناطق)، تنها با مدیریت‌های دموکراتیک بومی می‌تواند چاره‌یابی شود و گرنه در درازمدت فضایی آکنده از تنش و درگیری ایجاد می‌شود. بافت جغرافیای بومی خلق‌های ایران به دلیل سیاست زیست‌قدرتی (گرسنه‌نگهدار و حکومت کن) و فقر اقتصادی متحول گشته است و ساختار طبیعی‌اش از هم می‌گسلد. زیرا موج کثیری از جامعه جهت‌کاریابی و امرار معاش به‌ناگزیر از محل سکونت خود کوچ می‌کند و بدین ترتیب ارتباط ارگانیک جغرافیا و جامعه که به‌طور طبیعی درهم تنیده‌اند، از میان می‌رود. کوردستانی که کوردها در آن نباشند، بی‌معناست. آذربایجان‌سازی عاری از آذری یا اهوازی بی‌عرب در واقع گویای نوعی نابودی و قتل‌عام هستند. خلاصه آنکه اقتصاد نیز همچون اهرم فشاری جهت جامعه‌کشی و قتل‌عام فرهنگی خلق‌های ایران به کار گرفته شده است. بنابراین تنها با برقراری خودگردانی دموکراتیک که جوامع مختلف بتوانند در منطقه‌ی بومی خود اقتصادشان را شکوفا سازند، می‌توان به این نسل‌کشی‌های بی‌صدا پایان داد.

در فرهنگ مرکز‌گرایی، اهل روستا یا شهرستان بودن یک عیب و عقب‌ماندگی شمرده می‌شود. اما در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، هر نوع واحد شهری، روستایی، عشایری و بومی یک فرصت، غنا و ارزش شمرده می‌شود. مفهوم تمدن و مدنیت، در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک عبارت از تقلید کردن و سازگار شدن با مراکز قدرت نیست. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، مدنیت یا تمدن عبارت است از زیستن ارزش‌های اخلاقی، فرهنگی و تاریخی خویش و دموکراتیزه کردن آن‌ها. حالت مدرن و امروزی‌ترین تمدنی را می‌توان مدرنیته‌ی دموکراتیک نامید. مدرنیته‌ی دموکراتیک، جایگزینی مناسب برای مدرنیته‌ی وحشی سرمایه‌داری است.

۴۹- در نظام مرکز‌گرایی دولت-ملت، پدیده‌هایی مانند ارتش‌سالاری، انحصار نظامی و خشونت به شکلی نظام‌مند (سیستماتیک) علیه جامعه به کارگیری می‌شوند. به عنوان نمونه در تاریخ ایران تنها در مواقعی که نظام سیاسی نامتمرکز وجود داشته است، جامعه از فشار ارتش و خشونت حاکمان در امان مانده است. زیرا نظام دولتی هرچه متمرکزتر شود، میل بیشتری به کاربست زور و خشونت پیدا می‌کند. در مقابل چنین وضعیتی، دفاع ذاتی یک اصل غیرقابل چشم‌پوشی برای جامعه است. دفاع ذاتی یک اصل کیهانی است که از ذرات فوق‌العاده کوچک زیر اتمی و تک‌سلولی گرفته تا هر نوع جاندار، در همه جا وجود دارد. حتی محیط‌زیست فاقد دفاع دچار تخریب می‌شود؛ کما اینکه در عصر ما به‌واسطه‌ی صنعت‌گرایی گرفتار گسترده‌ترین تخریبات شده است. در جامعه نیز هر جا فقدان دفاع ذاتی مطرح باشد در آن جا مبدل‌شدن به برده، مستعمره‌شدن، تسلیمیت و نابودی هویتی در مقابل نیروهای انحصارگر رخ می‌دهد. نسل‌کشی فرهنگی و فیزیکی (جسمی) رخ می‌دهد. اگر نتوانی از موجودیت خود

دفاع کنی، هم آزادی و هم موجودیت خود را از دست خواهی داد.

نظام کنفدرالیسم دموکراتیک که یک نظام مدیریتی غیردولتی و نامتمرکز می‌باشد، از ارتش‌سالاری، انحصار نظامی و خشونت‌طلبی به دور است. اما این نظام، در برابر تهدید نیروهای مهاجم خارجی و مداخلات نیروهای سلطه‌جوی داخلی (مداخله و حمله‌ی طبقات قدرت‌طلب درون جامعه)، از نیروی دفاع ذاتی برخوردار است. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک هر واحد اجتماعی طبق اصل کهبانی دفاع ذاتی، از خود دفاع می‌نماید ولی این امر به معنای ارتش‌سازی و ارتش‌سالاری نیست. واحدهای دفاع ذاتی هر چند از اختیار عمل لازم برخوردارند اما شدیداً تحت کنترل ارگان‌ها و نهادهای سیاست دموکراتیک قرار دارند. در کنفدرالیسم دموکراتیک، دفاع ذاتی یک نهاد سیاست دموکراتیک به‌شمار می‌آید و نمایانگر وجود سیاست امنیتی دموکراتیکی برای حفظ همه‌ی موجودیت‌های اجتماعی در این نظام است. زیرا تا زمانی که همه‌ی واحدهای جای‌گیرنده در یک نظام قادر به دفاع ذاتی از خود نباشند، نمی‌توانند از اراده‌ای آزاد برای مشارکتی دموکراتیک و داوطلبانه بحث کنند. در کنفدرالیسم دموکراتیک، به اندازه‌ی مشارکت در واحدهای فرهنگی، اقتصادی و محیط‌زیست‌گرا، در واحدهای دفاع ذاتی نیز مشارکت صورت می‌گیرد.

۵۰- تاریخ کوردها آکنده از نسل‌کشی و قتل‌عام گردیدن است تا جایی که می‌توان گفت کوردها به لبه‌ی پرتگاه نابودی موجودیت‌شان رسیده‌اند. بسیاری از دیگر تنوعات هویتی ایران نیز با چنین معضل دهشتناکی رویارو هستند. با توجه به این واقعیت تلخ و تکان‌دهنده، بخش عمده‌ای از تصمیمات را باید به بُعد امنیتی کنفدرالیسم دموکراتیک اختصاص داد. به یک فرم مدیریت سیاسی نیاز هست که هم آزادی خلق‌ها را برآورده نماید و هم کلیه‌ی هویت‌ها بتوانند برای حفظ موجودیت‌شان، نهادهای دفاع ذاتی خود را پدید آورند. تنها ضامن برای اینکه بار دیگر با نسل‌کشی و قتل‌عام رویارو نشوند همین است. تا وقتی نهادهای نظامی و امنیتی نظیر بسیج، سپاه، شبکه‌های جاش و مزدور وجود داشته باشند، واحدهای دفاع ذاتی نظام کنفدرالیسم دموکراتیک نیز برای حفظ زندگی جامعه مواردی غیر قابل چشم‌پوشی به‌شمار می‌آیند. نهادهای امنیتی و نظامی دولت باید از اینکه تنوع خلق‌های ایران را نوعی خطر امنیتی بدانند و همچون تهدیدی قلمداد کنند دست بکشند و همه‌ی این هویت‌ها را به عنوان یک عنصر اساسی برای تشکیل ملت دموکراتیک ایران بپذیرند. در صورت ایجاد یک قانون اساسی دموکراتیک که ضامن آزادی‌های فردی و اجتماعی باشد، می‌توان با دولت به سازش رسید و نیروهای دفاع ذاتی را در قالب واحدهای امنیت بومی نهادینه نمود.

۵۱- عدم وجود مکانیسم دفاعی در جامعه، نتایج بسیار وخیمی در پی دارد. به عنوان نمونه کوردها بعد از تجزیه‌شدن سرزمین‌شان و تحمیل شعار تک‌زبان، تک‌ملت و تک‌وطن از سوی دولت-ملت‌ها، با انکار و سرکوب همه‌جانبه روبه‌رو شدند. دولت‌ها جهت کامل‌نمودن این روند، تمام تلاش خود را برای درهم‌شکستن توان دفاعی کوردها به کار بستند. حلیجه، نمونه‌ی آشکاری از این واقعیت تلخ است. نسل‌کشی‌های فرهنگی نیز وارد میدان گردید تا این خلق به تمامی از میان برداشته شود. مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی خلق کورد امروز به سطحی رسیده که دیگر دوران پذیرش متقابل و احترام به زندگی خودگردان (اتونوم) یکدیگر فرا رسیده است. جهت گردآمدن ملت دموکراتیک کورد و دولت-ملت‌ها زیر یک سقف مشترک سیاسی، لازم است در قانون اساسی دموکراتیک ضمانت‌هایی در مورد هویت ذاتی و زندگی آزاد کوردها لحاظ گردد. علاوه بر این باید در عمل نیز راهکارهایی برای اجرای این ضمانت‌ها تعبیه شوند. به‌جز دفاع مشترک ملی در برابر تهدیدات خارجی، امور امنیتی و دفاع داخلی باید توسط خود جامعه‌ی کورد صورت گیرند. زیرا هیچ نیرویی به اندازه‌ی خود جامعه نمی‌تواند نیازهای

امنیتی و دفاعی اش را بر آورده نماید. در همین راستا دولت‌های مرکزی ترکیه، ایران، سوریه و عراق می‌بایست اصلاحات بنیادینی در زمینه‌ی سیاست‌های امنیتی داخلی خود انجام داده و امنیت داخلی جامعه‌ی کورد را به خود کوردها واگذار نمایند. در چنین حالتی، کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان نیروهای دفاعی خویش را بر مبنای سازش با دولت-ملت‌ها و در ارتباط با امنیت قانون‌مند داخلی از نو ساماندهی خواهد کرد. در صورت عدم سازش با دولت-ملت‌های یادشده، کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان بر مبنای دفاع از ملت دموکراتیک، نیروهای دفاع ذاتی خویش را سازماندهی خواهد نمود و امنیت جانی و مالی شهروندان ملت دموکراتیک را حفظ خواهد کرد. تداوم موجودیت کوردها و دستیابی‌شان به آزادی بدون نیروی دفاع ذاتی نمی‌تواند ممکن گردد. نسل‌کشی‌های فرهنگی و قتل‌عام‌های بی‌شماری که با آن رویارو شده‌اند این واقعیت را به خوبی اثبات می‌کند.

۵۲- نظام کنفدرالیسم دموکراتیک جهت ایجاد همه نوع تشکل و سازمان سیاسی باز است. برخلاف دولت که تشکل سیاسی مرکزی را مافوق همه قرار می‌دهد و به سایر تشکل‌های سیاسی بومی اجازه‌ی مشارکت نمی‌دهد، نظام کنفدرالیسم دموکراتیک میان تشکلات سیاسی بومی و مرکزی توازن ایجاد می‌کند و تک‌مرکزی نیست. خصلت کثرت‌گرایی در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به دلیل آن است که هر چه از کثرت هویت‌ها و تشکلات سیاسی برخوردار باشیم، امکان حل معضلات اجتماعی را بیشتر پیدا می‌کنیم. این یکی از ابتدایی‌ترین اصول دموکراتیک است که هویت‌های ملی، فرهنگی و قومی مختلف بتوانند از طریق تشکلات سیاسی ویژه‌ی خود به ابراز نظر و تصمیم‌گیری بپردازند. بر مبنای سیاست دموکراتیک، هزاران نهاد جامعه‌ی مدنی می‌توانند در هر جا که مشکل و نیازی وجود داشته باشد، تأسیس گردند.

ساختار نظام کنفدرالیسم دموکراتیک برای سازش اصولی با تشکلات دولتی نیز مساعد است و به جای گرایش به تنش و جنگ‌افروزی، به همزیستی، صلح و سازش اصولی (اما نه تسلیمیت) گرایش دارد.

۵۳- دولت-ملت تلاش دارد تا با مهندسی اجتماعی (یعنی مداخله و دستکاری در جامعه) نوعی جامعه‌ی مصرف‌گرا، سیاست‌گریز، بی‌اخلاق و تسلیم‌شده ایجاد نماید. پیداست وقتی جامعه بدون سیاست بماند نمی‌تواند برای زندگی و امور خود شور و مشورت و تصمیم‌گیری کند، بنابراین همیشه به دولت وابسته می‌ماند. وقتی اخلاق جامعه ضعیف می‌شود نیز تعهد و مسئولیت افراد جامعه در قبال هم تضعیف می‌شود و شیرازه‌ی جامعه از هم می‌پاشد. بدین ترتیب جامعه به یک موجودیت ضعیف و آماده برای بردگی در برابر دولت درمی‌آید. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به جای دستکاری و مداخله در جامعه (مهندسی اجتماعی)، بر شکل‌گیری جامعه‌ای اخلاقی و سیاسی اصرار می‌شود. تنها چنین جامعه‌ای می‌تواند بدون وابستگی، به مدیریت زندگی خود بپردازد و موجودیت خود را تداوم بخشد.

برخلاف دولت-ملت که زندگی فردگرایانه و بی‌مسئولیتی را سعادت فردی می‌خواند، در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک بزرگ‌ترین سعادت این است که برای ایجاد جامعه‌ای اخلاقی-سیاسی مبارزه کنی و کمونی دموکراتیک تأسیس کنی. این همان افروختن آتش پاکیزه‌ی زرتشتی، رسیدن به نیروانا و مرتبه‌ی انال‌حق است.

۵۴- دولت همیشه تلاش دارد تا با ادارات مرکزی خود به کنترل جامعه بپردازد. این ادارات طوری طرح‌ریزی شده‌اند که جامعه در برابر دولت فاقد ارگان‌های سیاسی و مدیریتی باقی می‌ماند. بنابراین سیاستی که دولت‌ها در قبال جامعه در پی می‌گیرند یک سیاست غیردموکراتیک، ظالمانه و برده‌ساز است. تا زمانی که جامعه از ارگان‌های سیاسی-فرهنگی-اقتصادی بومی و مدیریتی ذاتی برخوردار نباشد، انتخابات و مجالس دولتی هیچ‌گونه آزادانه‌ای را پیش روی جامعه قرار نخواهد داد و این موارد تنها ابزارهایی برای قبولاندن فرامین و خواست‌های

دولت به جامعه خواهند بود (تن دادن به آن‌ها نیز هرگز به معنای مشارکت مردم در سیاست نخواهد بود). نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، در برابر چنین وضعیتی به رشد سیاست دموکراتیک می‌پردازد. در این نظام تمام گروه‌ها و طیف‌های اجتماعی و هویت‌های فرهنگی مختلف دست به تشکیل انواع سازماندهی‌های سیاسی می‌زنند و بدین ترتیب جامعه از مدیریت ذاتی برخوردار است. یعنی به جای کنترل شدن توسط ادارات مرکزی دولت، دارای امکان مدیریت مختص به خویش است. مدیریت‌ها در کنفدرالیسم دموکراتیک برخلاف مدیران دولتی، از طریق انتخابات آزاد بر سر کار گمارده می‌شوند نه از طریق انتصاب و انتخابات فرمایشی. همچنین انتخاب‌شوندگان، هیچ امتیاز برتری بر سایرین ندارند. اصلی که کنفدرالیسم دموکراتیک آن را مبنا قرار می‌دهد این است که جامعه از طریق مجالس مختلف و بحث آزاد بتواند برای امور خود تصمیم‌گیری کند. بنابراین اجازه‌ی بر سر کار آمدن مدیران خودرأی و مستبد داده نمی‌شود. مدیریت و نظارت دموکراتیک امور، در سطوح مختلف صورت می‌گیرد. در سطح زیرین انواعی از هیأت‌های محلی از میان همه‌ی گروه‌ها و هویت‌های فرهنگی انتخاب می‌شوند. این هیأت‌های محلی نوعی اتحاد در میان گروه‌ها و هویت‌هایی که از میان آن‌ها انتخاب شده‌اند، ایجاد می‌کنند. اما این اتحاد همچنان بر حفظ تفاوت‌های آن گروه‌ها و هویت‌ها مبتنی است. بدین ترتیب هیأت‌های مزبور به مدیریت و کنترل دموکراتیک امور می‌پردازند. در سطوح بالایی نیز یک هیأت عمومی به نام کئوردیناسیون مرکزی (هماهنگ‌کننده) وجود دارد که به مدیریت و کنترل دموکراتیک کل امور می‌پردازد. هرچه از سطوح پایینی به سمت بالا می‌رویم، اختیار عمل کم می‌شود و مسئولیت بیشتر می‌گردد. یعنی قاعده که همان جامعه است از بیشترین اختیار عمل برخوردار است و کسانی که در هیأت‌ها و کئوردیناسیون جای می‌گیرند (اعم از مجلس‌ها و کنگره‌ها) دارای تعهد و مسئولیت سنگین‌تری در قبال جامعه‌اند و باید پاسخگو باشند. به طور کلی، کنفدرالیسم دموکراتیک نظام مدیریت سیاسی‌ای است که سازماندهی‌ها، شوراها و انجمن‌ها از پایین به بالا شکل می‌گیرند و یک نیروی مسلط فوقانی که از بالا برای جامعه تصمیم بگیرد در آن وجود ندارد.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که کنفدرالیسم دموکراتیک یک سازماندهی دموکراتیک است که در قاعده‌ی آن کمون‌های محلی، تعاونی‌ها (کتوپراتیوها)، مجالس شهروند آزاد در شهرها، شهرداری‌ها، نهادهای جامعه‌ی مدنی و سازمان‌های مدافع حقوق بشر جای دارند و در بالاترین سطح نیز کنگره‌ی خلق قرار دارد. انواعی از سازماندهی‌های خلق در زمینه‌ی اقتصاد، آموزش، بهداشت، هنر و ورزش در ساختار آن جای می‌گیرند. در روستاها تشکلاتی نظیر انجمن پیران و دانایان همچنین کدخدایان به گونه‌ای دموکراتیک و بدون آنکه در خدمت سیاست‌های دولتی قرار گیرند، مجدداً سازماندهی می‌شوند. انواعی از واحدهای دموکراتیک نظیر واحد حفظ محیط‌زیست، واحد زنان آزاد، واحد جوانان و واحدهای دیگری نظیر دفاع، آموزش، همیاری، بهداشت، اقتصاد و... که دموکراسی مستقیم در آن‌ها برقرار است، در سطح هر روستا شکل می‌گیرند. از آنجا که روستاها منابع تاریخی فرهنگ هر ملتی هستند، وجود یک مؤسسه‌ی فرهنگی در هر روستا امری حیاتی است (همچنین میدان جشنواره‌های بومی، چاپخانه‌های عمومی برخوردار از امکانات فرهنگی، کتابخانه‌ها و مراکز موسیقی که در آن اهالی روستا گرد هم آیند می‌توانند در هر جا ایجاد شوند). فرهنگ همیاری و اشتراک مساعی داوطلبانه برای برطرف‌سازی نیازهای مشترک، از جمله خصوصیات است که در واحدهای اجتماعی موجود در کنفدرالیسم دموکراتیک و به ویژه در روستاها احیا و ارتقا می‌یابد. در شهرها نیز کمون‌های هر محله به شکلی فعال سازماندهی می‌شوند. مجلس هر شهر، هم برآیند کل کمون‌های محلات آن شهر می‌باشد و هم دربرگیرنده‌ی نمایندگان کمون‌های روستاهای اطراف آن است؛ به گونه‌ای که پیوندی ارگانیک و متقابل میان شهر و روستا ایجاد می‌شود. شهرداری‌ها نیز می‌توانند در میان خود اتحادیه‌ی



شهرداری‌ها را تشکیل دهند تا روابط بین شهری را شکوفا سازند. تمام این سازماندهی‌ها و نهادها در کنگره‌ی عمومی خلق که بالاترین ارگان تصمیم‌گیری می‌باشد، نمایندگی می‌شوند.

نوع روابط نهادها و سازماندهی‌های مختلف در کنفدرالیسم دموکراتیک، متقابل و بر پایه‌ی همزیستی و هم‌پذیری است. کنفدرالیسم دموکراتیک نظامی است متشکل از شبکه‌ی مجالس اجرایی و مدیریتی، که پیوندها و وابستگی متقابل مناطق و بخش‌های مختلف را به گونه‌ای منظم و مستمر برقرار می‌کند.

در روستاها، قصبه‌ها و شهرها، عموم جامعه با توجه به شرایط و خصوصیات محل خویش دست به انتخاب دموکراتیک و آزادانه‌ی مجلس خلق می‌زنند. این مجالس خلق که با هم در ارتباطی متقابل به سر می‌برند، اقدام به تشکیل کمیته‌ها یا مجالس اجرایی از میان خویش می‌زنند (از طریق انتخابات دموکراتیک). این مجالس اجرایی در قبال مدیریت کردن و اجرای سیاست‌ها و مصوبات مجالس خلق مسئول می‌باشند. مجالس اجرایی مذکور، خودشان نمی‌توانند سیاستی را تعیین نمایند یا قانونی را تصویب کنند. مجالس یادشده برای آنکه سیاست‌ها و مصوبات را اجرا کنند از میان خود یک کئوردیناسیون (هماهنگ‌کننده) انتخاب می‌کنند. مجلس منتخب خلق می‌تواند اعضای این مجالس اجرایی را عزل نماید. بدین ترتیب میان سیاست‌گذاری و دستگاه اجرایی (کئوردیناسیون) تفکیک وجود دارد؛ معلوم است که این امر جهت‌گذار از مرکز‌گرایی و خودسرانه عمل کردن اهمیت دارد. بدین ترتیب دموکراسی‌ای پدید می‌آید که خلق در آن مبنای همه‌ی تصمیم‌گیری‌هاست.

۵۵- فرد یا شهروندی که به ملت دموکراتیک تعلق دارد، به اندازه‌ای که آزادی و فردیت دارد به همان اندازه دارای زندگی کمونال (جمعی) می‌باشد؛ یعنی آزادی خود را در جماعت‌ها و تشکلات اجتماعی کارایی می‌بخشد. فرد فاقد کمون نمی‌تواند از حیثیت و کرامت فردی نیز برخوردار گردد. هر فرد یا شهروند در ملت دموکراتیک می‌تواند به اندازه‌ی تفاوت‌مندی‌ها، تلاش‌ها و قابلیت‌های خود در انواعی از کمون‌ها و جماعت‌ها مشارکت داشته باشد. هر کمون باید دموکراتیک باشد تا بتواند از طریق مشارکت همه‌ی اعضا موجب آزادی جمعی آن‌ها را فراهم آورد. کمون غیردموکراتیک نمی‌تواند اعضایش را در فعالیت سیاسی مشارکت دهد و موجبات آزادی آن‌ها را فراهم بیاورد. هر کمون دموکراتیک، یک واحد اجتماعی سیاسی-اخلاقی است بنابراین هر عضو آن نیز یک فرد اخلاقی و سیاسی است. انواعی از اجتماعات و سازماندهی‌ها که کمون شمرده می‌شوند را می‌توان در هر جا تشکیل داد: کمون روستا، کمون محله‌ی شهر، تعاونی، کمون کارخانه، وقف‌ها، نهادهای جامعه‌ی مدنی و انجمن‌های آزاد. زندگی در چارچوب این کمون‌ها، زندگی کمونال دموکراتیک نام دارد. فرد یا شهروندی که دارای چنین زندگی‌ای باشد یک شهروند آزاد و برابر است.

اگر دولت بر مبنای قانون اساسی دموکراتیک، با ملت دموکراتیک زیر یک سقف مشترک سیاسی گرد آید و خودگردانی دموکراتیک جامعه را به رسمیت بپذیرد آنگاه شهروند ملت دموکراتیک، هم شهروند آزاد ملت دموکراتیک خود خواهد بود و هم شهروند دولت-ملت. بر این مبنای، کوردها در هر بخش از کوردستان می‌توانند دارای دو نوع شهروندی باشند: شهروند کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان و شهروند دولت متبوعه (البته به شرط برقراری قانون اساسی دموکراتیک و به رسمیت شناختن خودگردانی دموکراتیک ملت کورد از سوی دولت). حتی می‌توان دارای سه یا چند هویت شهروندی به‌طور همزمان بود. مثلاً در بخش خودگردان کاتالونیای اسپانیا، هر فرد به‌طور همزمان هم شهروند کاتالونیای خودگردان است، هم شهروند کشور اسپانیا است و هم شهروند اتحادیه‌ی اروپا. بنابراین اگر در آینده اتحادیه‌های منطقه‌ای همانند کنفدراسیون دموکراتیک خاورمیانه تشکیل شود، هر کورد که در ایران به سر می‌برد می‌تواند سه نوع شهروندی داشته باشد: شهروندی کنفدراسیون دموکراتیک



کوردستان، شهروندی ملت دموکراتیک ایران و شهروندی کنفدرالیون دموکراتیک خاورمیانه.

۵۶. هر باور و عقیده (ایدئولوژی) تنها می‌تواند به‌طور نسبی گویای بخشی از حقیقت باشد. یعنی هیچ ایدئولوژی و تفکری نمی‌تواند همه‌ی حقیقت را دربر بگیرد. زیرا که ایدئولوژی با ذهن انسان رابطه دارد و ذهن انسان نیز نمی‌تواند خصلتی مطلق داشته باشد. جهان ما از تنوعات و رنگ‌های بیشمار برخوردار است و هر عقیده تنها می‌تواند گویای بخشی از آن تنوعات و رنگ‌ها باشد. به همین دلیل است که اگر سلطه‌ی یک عقیده بر سایر عقیده‌ها ایجاد شود، در آنجا نمی‌توان ادعای رسیدن به حقیقت را داشت.

نظام دولتی برای برقراری سلطه (هژمونی) کامل بر جامعه، ابتدا نوعی سلطه‌ی عقیدتی (ایدئولوژیک) بر جامعه ایجاد می‌کند زیرا می‌خواهد خودش را به عنوان بالاترین حقیقت بشناساند و سایرین را از میدان خارج سازد. مثلاً در ایران، ایدئولوژی رسمی دولتی نوعی سلطه‌ی عقیدتی بر کل خلق‌های ایران ایجاد می‌کند و هرآنکه مطیع این سلطه‌ی عقیدتی نشود از او سلب حق و آزادی می‌شود. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک هیچ نوع سلطه‌خواهی و سلطه‌ی عقیدتی پذیرفته نیست. زیرا در این نظام هر عقیده و تفکر متفاوت، با دیدی مثبت و همانند نوعی غنا نگریده می‌شود. کنفدرالیسم دموکراتیک، کثرت‌گراست. بنابراین هیچ شخص یا گروهی نمی‌تواند به میل خود دست به برقراری سلطه‌ی عقیدتی بزند. مدیریت‌ها در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک جمعی هستند و تحت سلطه‌ی عقیدتی گروه خاصی قرار ندارند. وجود فضای بحث و گفتگوی آزاد، انتقاد و تصمیم‌گیری جمعی مانع از سلطه‌ی یک عقیده‌ی مشخص بر همگان می‌شود. بنابراین نه سلطه‌ی عقیدتی یک گروه خاص بلکه احترام به نظرات مختلف، درک متقابل و پایبندی به اصول تصمیم‌گیری دموکراتیک مبنا قرار می‌گیرد. نتیجه این است که به جای یک مدیریت سلیقه‌ای و پرطمطراق اداری، نوعی مدیریت اخلاقی و دموکراتیک به وجود می‌آید.

نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به همه‌ی عقاید و اندیشه‌ها اجازه‌ی ابراز وجود می‌دهد. مرز و خط قرمز این است: هیچ عقیده و اندیشه‌ای نباید ساختار اخلاقی و سیاسی جامعه را تخریب و تضعیف نماید. به همین دلیل در کنفدرالیسم دموکراتیک به تفکرات ملی‌گرایانه، علم‌گرایی اثباتی (علمی که کلیت واقعیات را از هم می‌پاشد)، جنسیت‌گرا و دین‌گرا روی خوش نشان داده نمی‌شود. زیرا صاحبان چنین تفکراتی همیشه با ایجاد سلطه بر جامعه در صدد تخریب جامعه بوده‌اند.

۵۷. سازمان ملل که از دولت-ملت‌ها تشکیل شده تحت کنترل نیروهای ابرقدرت است و نمی‌تواند جوابگوی نیازهای ملت‌های جهان باشد. این سازمان اگرچه در ظاهر نقش متحدکننده‌ی ملت‌ها را دارد اما به دلیل آنکه تحت کنترل نیروهای ابرقدرت است حالتی ناکارآمد دارد و به مسائل دولت‌ها محدود مانده است. کنفدرالیسم دموکراتیک در مقابل این ضعف، به ایجاد اتحادیه‌ی کنفدرال دموکراتیک ملت‌های جهان (یا به عبارت دیگر کنفدرالیون جهانی ملت‌های دموکراتیک) گرایش دارد. این اتحادیه می‌تواند برای آفریدن جهانی آزادتر، عادل‌تر، مساوات‌جویانه‌تر، زیباتر، محیط‌زیست‌گرا و صلح‌آمیزتر نقشی حیاتی ایفا نماید.

۵۸. نظام کنفدرالی و نامرکزی همیشه بخشی از فرهنگ خلق‌های خاورمیانه بوده است. جلسات ایلی اتحادیه‌ها و کنفدرالیون‌های ایلی، مجالس فرزندگان، ریش‌سپیدان و جلسات سالانه‌ی مناطق روستایی که با حضور همه‌ی اهالی (اعم از زن و مرد) و به منظور برگزیدن نمایندگان خود برای مدیریت زندگی خویش تشکیل شده‌اند (نمایندگانی بومی و غیردولتی که هیچ پیوندی با دستگاه‌های دولتی نداشته‌اند)، نمونه‌هایی از همین سنت دموکراتیک هستند. مجلس داهیان (یعنی دانایان و فرزندگان) در میان سکاها (اشکانیان) نمونه‌ای تاریخی از این نوع مجالس است. در شاهنامه‌ی فردوسی که نوعی تاریخ‌سازی دولتی است و از اسطوره‌ها برداشتی قدرت‌طلبانه و ملی‌گرایانه شده

است، به دلیل همین خصلت دموکراتیک دوران سکاها از این برهه‌ی تاریخی ایران به‌طور گذرا بحث کرده و آن را ناچیز جلوه داده است. زیرا شاهنامه تلاشی بوده تا نظام سیاسی ایران را همیشه مرکزی، یکدست و شاهنشاهی جلوه‌گر سازد. در جای جای آن، جامعه همواره به یک شاه فرهمند محتاج نشان داده شده است. گویی که این شاه، شکوه خدا(فرّهی ایزدی) بر روی زمین است و عموم خلق رعیت و محتاج او هستند. بدین ترتیب چرخه‌ای باطل در ایران ایجاد شده است: بر تخت نشاندن شاهی فرهمند و خدایی-قیام در برابر استبداد او- بر تخت نشاندن شاهی دیگر! ولی مطلق فقیه آخرین نسخه‌ی همین شاه(خسرو) است. بنابراین تلاش دولت‌های مستبد همیشه این بوده که ایران را یک ساختار همیشه یکدست، مرکزی و شاهی(خسروانی) معرفی کنند که در آن جامعه فاقد توان خودمدریتی بوده است. حال آنکه بجز دوران هخامنشیان، ساسانیان، صفویان، پهلوی و جمهوری اسلامی، سایر دوران‌های تاریخی ایران آکنده از نمونه‌های کنفدراسیونی است(باید توجه داشت که صرفاً اقدام به بخشبندی‌های جغرافیایی به شکل ساتراپ و استان به معنای تمرکززدایی نیست؛ بلکه وجود خودگردانی و مدیریت‌های ذاتی در واحدهاست که نشان‌دهنده‌ی گذار از مرکز‌گرایی می‌باشد؛ باهمه‌ی این احوال مرکز‌گرایی مطلق چیزی است که با صفویان زمینه‌سازی گشت و با ظهور دولت-ملت پهلوی در ایران نهادینه شد). نظام ملوک‌طوایفی اشکانیان خود مدلی کنفدراتیو بوده است. این کنفدراسیون‌ها هرگز زیر بار زور و سلطه‌ی نظام‌های مرکزی نرفته و در برابر آنها مقاومت کرده‌اند(کشته‌شدن کوروش پادشاه سلطه‌طلب هخامنشی توسط سکاها، در نتیجه‌ی همین مقاومت‌ها بود). به‌ویژه زاگرس‌نشینان(کوردها) از فرهنگ کنفدرالی عظیمی برخوردارند.

عشایر ایران از نوعی زندگی سیاسی-اجتماعی-اقتصادی خودگردان و مدیریت بومی برخوردار بوده‌اند. این رضاخان بود که با سیاست سرکوب، از هم‌پاشیدن سازمان ایلی، خلع سلاح و اسکان‌دهی عشایر، پایه‌ی دولت مدرن و به شدت متمرکز امروزی را در ایران نهاد. در کنار این سیاست‌ها، تغییر دادن بافت فرهنگی شهرها، تغییر نام بومی مناطق به نام‌های فارسی و اعمال ممنوعیت‌های مختلف در زمینه‌ی کاربرد زبان مادری و پوشاک محلی، در تنگا قرار دادن هنرمندان هویت‌های فرهنگی غیرفارس، گام به گام ایران را به سمت نسل‌کشی فرهنگی خلق‌ها و نابودی تنوعات هویتی سوق داد. هدف رضاخان ایجاد یک کشور تک‌زبانی، تک‌فرهنگی و تک‌هویتی بود که اثرات زیان‌بار آن پس از وی تداوم یافت و به امروز انتقال یافت. علت مقاومت عشایر و روستاهای مناطق مختلف ایران در مقابل سیاست‌های مرکز‌گرا و تمرکز قدرت رضاخانی، این بود که نواحی مختلف در صدد برآمدند تا ساختار دموکراتیک و بومی خود را حفظ کنند(حتی به قیمت کشته شدن). آن‌ها به خوبی واقف بودند که گردن نهادن به قوانین مدرنیزاسیون دولت مرکزی، به بهای دست کشیدن از فرهنگ‌های کهن خود، بی‌ارادگی و مطیع‌شدگی انجام می‌گیرد. از همین رو شاهد انواع مقاومت‌ها در برابر گرایش‌های مرکز‌گرا در قرون اخیر بوده‌ایم. تشکیل ارتش رسمی، نظام وظیفه، سلسله‌مراتب اداری، مدارس دولتی و دستگاه‌های قضایی همه به منظور درهم‌شکستن توان خودمدریتی و دموکراتیک خلق‌های مختلف ایران صورت گرفتند. خلق‌ها در شهرها و روستاها بدون نیاز به چنین دستگاه‌های اداری عریض و طویل و نهادهای سرکوبگر و نظامی، می‌توانستند مسائل و مشکلات میان خود را با نهادهای خویش حل کنند؛ کما اینکه هزاران سال بود چنین کرده بودند. به جای اینکه اجازه داده شود جامعه طبق روح زمانه‌ی خود نهادهای دموکراتیک خود را مدرنیزه کند، مدرنیته‌ی وارداتی سرمایه‌داری توسط دولت مرکزی در جامعه پیاده شد. این نه تنها پیشرفت ایران را به ارمغان نیاورد بلکه سنت استبداد دولت‌های کهن را به اوج رساند و آن را به شکل مطلق درآورد. اینکه قیام‌های خلق‌های مختلف ایران همزمان با چنین دوره‌ای رخ دادند، امری تصادفی نبود. جامعه توسط دولت مرکزی همه چیز خود را از دست می‌داد. رضاخان، به آلمان نازی گرایش داشت. او شیفته‌ی هیتلر و رفتارهای وی بود. از سوی دیگر او میل شدیدی به تقلید از آتاترک و دولت-ملت مدرن

ترکیه داشت. موج ملی‌گرایی فارسی و شروع ذوب و استحاله‌ی زبان‌ها، هویت‌ها و فرهنگ‌های دیگر ایران در همین دوره آغاز شد. معلوم است که مدل دولت-ملت آلمان به الگویی برای وی مبدل شده بود. فاشیسم موجود در دولت-ملت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی از همین مسئله ریشه می‌گیرد. بی‌جهت نیست که دولت پهلوی به نشر ایرانی‌گری افراطی که مبتنی بر فرادستی ملت فارس و استحاله‌ی فرهنگی دیگر ملت‌های ایران بود، پرداخته و این‌گرایش را به نیرویی اصلی جهت تمرکز قدرت خود مبدل کرده است. روشنفکران مدرنیست ایرانی در پیرامون رضاخان به بسط این جریان پرداختند. از نظر آنها تنها راه نیرومندسازی ایران ایجاد یک سیستم آموزشی مرکزی حول محور زبان فارسی و ایجاد یک ارتش مرکزی منسجم بود. این روشنفکران با پیشبرد موج ملی‌گرایی، زمینه‌ی نابودی فرهنگی خلق‌های ایران را فراهم آوردند. جریان چپ‌گرای ایران به دلیل عدم دقت به این مسئله هرچند در ظاهر بر مبنای مقابله با فاشیسم آلمانی ظهور یافت، اما خودش نیز از ملی‌گرایی، دولت‌گرایی، مدرنیسم و مرکز‌گرایی گذار نکرد. لذا دموکراسی و آزادی را به ارمغان نیاورد و رفته‌رفته زمینه را برای پیشرفت جریانات بنیادگرای اسلامی واگذار نمود (مدرنیته‌ی سرمایه‌داری نیز جهت مقابله با جریان چپ‌گرایی در خاورمیانه و از جمله ایران، دست جریانات اسلامی را بازگذاشت). در دوران هر دو پهلوی، تقدس‌بخشی الهی به عناصر نژادی ایرانی در گسترده‌ترین سطح صورت گرفت. پیشبرد مراکز آموزشی جهت یک‌شکل‌سازی فرهنگ‌ها صورت گرفت و زیر جلالی مدرن‌شدن، مبانی اخلاقی و مدیریت درونی جامعه را سست نمودند. آنچه در دوران پهلوی رخ داد این بود که نظام دولتی، رانت سرمایه و قدرت را در انحصار خود درآورد. دست روحانیون تشیع رسمی که از زمان صفوی باب شده بود را از این رانت کوتاه نمود. اگرچه بخشی از روحانیت درباری همچنان حضور داشت تا مشروعیت‌بخشی به نظام را زیر لوای دین انجام دهد، اما به‌طور کلی اسلام‌گرایان سهم چندانی نداشتند و از همین رو در مقابل نظام پهلوی صف‌آرایی کردند.

اقدامات رضاخان در زمینه‌ی خلع سلاح عشایر، کوچ و اسکان اجباری همگی نوعی مهندسی اجتماعی علم‌گرایانه (پوزیتیویستی) بود. قانون وی بر اصل «زندگی عرصه‌ی رقابت است و فقط قوی‌ترین‌ها باقی می‌مانند» استوار بود. دولت-ملت قاطع، سرمایه‌داری و صنعت‌گرایی که پایه‌های مدرنیته‌ی سرمایه‌داری هستند در زمان وی سر بر می‌آورند. هم‌پای رشد کارخانجات و مدرنیزاسیون، جذب و استحاله‌ی فرهنگی نیز آغاز می‌شود. همین امر نشان می‌دهد که این مدرنیزاسیون به رغم همه‌ی تبلیغی که برایش می‌کردند نه با هدف پیشرفت اراده‌مند کشور بلکه واردسازی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری به ایران بود. نابودی فرهنگ‌ها و تنوعات خلقی نیز بخشی از این روند بود. اینکه هنوز هم دولتمردان ایران با دید اقتصادی به مسئله‌ی خلق‌ها نگاه می‌کنند و سعی دارند نبود صنعت و اقتصاد توسعه‌دهنده را علت محرومیت و ناامنی در کوردستان و دیگر مناطق مرزی ایران نشان دهند، ریشه در همین مسئله دارد. از نظر آنها، هر منطقه‌ای که تن به نظام مدرنیته‌ی وارداتی یا جلازده (از نوع جمهوری اسلامی) نسپارد و مطیع دولت نگردد و به تمامی دست از هویت فرهنگی و اراده‌ی سیاسی خود نکشد، محکوم به فقر و عقب‌ماندگی و سرکوب است.

مهم‌ترین گامی که می‌توانست ساختار نامنعطف و مرکز‌گرای دولت را در ایران متحول سازد، طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود که در زمان مشروطه (دوران قاجار) تصویب شد اما هرگز به مرحله‌ی اجرا درنیامد. طبق این طرح می‌بایست در تمام ممالک محروسه (یعنی کل مناطق ایران در دوره‌ی قاجار)، اعضای انجمن‌های ایالتی و ولایتی به‌طور مستقیم از طرف اهالی بومی انتخاب شوند. طبق قانون اساسی مشروطیت، اعضای منتخب انجمن‌ها از اختیارات بسیاری برخوردار بودند و می‌بایست بر منافع عمومی و امور اقتصادی حوزه‌های بومی خود مدیریت و نظارت نمایند. در زمان پهلوی دوم قانون جدید انجمن‌های ایالتی و ولایتی دوباره مطرح گردید، اما بیماری

ملی‌گرایی در دستگاه حاکمه و روشنفکران ایرانی، حادث‌تر از آن بود که امکان اجرایی شدن به این طرح بدهد. به نام پاسداری از وحدت ملی، یکپارچگی ارضی و حفظ اقتدار ملی، تمام تنوعات فرهنگی و هویتی ایران زیر سلطه و منگنه قرار داده شد و «اقدام به تمرکززدایی و رشد دموکراسی = از دست رفتن استقلال و یکپارچگی ایران» قلمداد گردید! شوراهای شهر و روستا که در دوران جمهوری اسلامی مطرح و اجرایی گردید نیز به دلیل وابستگی به دولت، عملاً فرمالیته مانده‌اند و چیزی از مرکز‌گرایی و ساختار نادموکراتیک دولت کم نکرده‌اند.

۵۹- کنفدرالیسم دموکراتیک با واقعیات تاریخی خاورمیانه، ایران و کوردستان همخوان است. نمونه‌های تاریخی نظام‌های کنفدرال را در تاریخ کوردها می‌توان به‌طور خلاصه به این شکل برشمرد:

(۱) قبایل زاگرسی در دوران استعمارگری سیاسی- تجاری تمدن اوروک و اور، به شکل کنفدرال به مدیریت امور سیاسی، فرهنگی و نظامی خود پرداخته‌اند. آخرین نمونه‌ی این کنفدراسیون‌ها توسط گودآ پادشاه گوتی در ۲۱۵۰ ق.م در مقابل آکادی‌ها شکل گرفت. گوتی‌ها از طریق این اتحادیه‌ی کنفدراتیو در برابر حکمرانان سومری به پیروزی رسیدند. این کنفدراسیون‌ها در راستای مقابله با خطرات مشترکی که قبایل مختلف را تهدید می‌کرد شکل گرفته‌اند. / گوتیان صاحبان گاو نر بوده‌اند و سکونتگاهشان مناطقی بوده که امروزه در جنوب و شرق کوردستان با گویش سورانی سخن می‌گویند.

(۲) هیتیت‌های هوری‌الاصل (هوری‌ها اجداد کوردهای امروزی‌اند) در ۱۶۵۰ ق.م کنفدراسیونی متشکل از بیگ‌نشین‌های مختلف را در میان خود ایجاد کرده‌اند. بیگ‌نشین هاتوشاش مرکز این کنفدراسیون بود. / هوری یعنی ساکنان مناطق مرتفع (اور = جای تپه‌مانند). اسامی هوری، گوتی، کاسی و... از سوی سومریان بر ساکنان کوردستان اطلاق گشته؛ همه‌ی این مناطق بعدها با نام ماد شناخته شده‌اند.

(۳) میتانی‌ها اتحادیه‌ای سیاسی یا شبه‌کنفدراسیونی با مرکزیت واژوکانی (واقع در شمال و غرب کوردستان) تشکیل داده‌اند.

(۴) هیتیت‌ها و کاسی‌ها که از فرهنگی مشترک برخوردار بوده‌اند، در مقابل بابل (دوره‌ی اول) دست به ایجاد اتحادیه‌ای سیاسی زده‌اند. بابل دوران دوم به عنوان بزرگ‌ترین مرکز فرهنگی- تجاری عصر خویش، تحت حاکمیت این اتحادیه و سازش با آن اداره شده است. (لُرهای امروزی که در نواحی لرستان، بختیاری، یاسوج، مناطقی نظیر ملایر و توپسرکان و نهاوند همدان، مناطق شرق و شمال خوزستان، بخش‌هایی از ایلام، کرمانشاه و در دیگر نقاط ایران زندگی می‌کنند، کاسی‌هایی هوری‌الاصل هستند که هنوز هم اتحادیه‌های ایلی نیرومند و ارزش‌های کمونال عظیمی در میان آن‌ها وجود دارد/ لک‌ها نیز که در لرستان، ایلام، کرمانشاه و مناطقی از همدان زندگی می‌کنند ریشه در کاسی‌ها دارند/ کاسیان اقشار زحمت‌کش کوهستانی بوده‌اند).

(۵) نائیری‌ها (خلق نهرها) که اجتماعاتی عشیره‌ای بوده‌اند، از راه تشکیل اتحادیه‌هایی کنفدراسیون‌مانند در منطقه‌ی بوتان امروزی (واقع در شمال کوردستان- در ترکیه) سالیان سال در برابر آشوریان مقاومتی عظیم نموده‌اند.

(۶) تمدن اورارتو تا ۸۷۰ ق.م طی یک دوره‌ی طویل‌المدت به حالت یک کنفدراسیون بوده است.

(۷) مادها، دودمان‌هایی عشیره‌ای بوده‌اند که به‌شکل کنفدراسیون می‌زیسته‌اند. رمز پیروزی آن‌ها در برابر آشوریان همین ساختار کنفدراتیو بوده است. اولین اتحاد سست‌پایه و کنفدرال میان تبارهای عشیره‌ای ماد در ۷۱۵ ق.م تشکیل شده است. آن‌ها با اسکیت‌ها (سکاها) هم‌پیمان شده و با مقاومت سیصدساله‌ی خود به تمدن

اورارتو و آشور پایان داده‌اند.

کنفدراسیون ماد، شکست نهایی امپراطوری خونخوار آشوری را در سال ۶۱۲ ق.م رقم زد. کنفدراسیون ماد نوعی دموکراسی اولیه بوده است. پارس‌ها طی یک کودتای درباری، کنفدراسیون ماد را از طریق سلسله‌ی هخامنشی به امپراطوری متحول ساختند. این امپراطوی به بیست و دو ایالت تقسیم شده که هر کدام حالتی نیمه‌دولتی داشته‌اند.

(۸) کوردهایی که هویت اصیل خود را حفظ کرده‌اند در ادوار مختلف نظیر سلوکیان (هلنی‌ها)، ساسانیان و روم برای دفاع از زندگی آزاد خود اقدام به تشکیل کنفدراسیون‌های بیگ‌نشین و عشیره‌ای نموده‌اند. این کنفدراسیون‌ها هم در داخل جامعه‌ی کورد آن دوران و هم در هنگام هم‌پیمانی کوردها با سایر خلق‌ها شکل گرفته‌اند.

(۹) با ورود اسلام به میان کوردها تشکلات و جماعت‌های طریقتی که نوعی نهاد جامعه‌ی مدنی بسیار فعال در دوران‌های خود بودند در کنار نظام‌های خودگردان بیگ‌نشین (میرنشین) ظهور یافتند. متأسفانه با مداخله‌ی نیروهای قدرت‌طلب در آنها و شکل‌گیری یک قشر مزدور داخلی در رأس‌شان، این نهاد‌های دموکراتیک دچار تخریب و فساد گشتند.

به طور خلاصه می‌توان گفت کوردها (اعم از هوری‌ها، گوتی‌ها، کاسی، اورارتو، میتانی و ماد) به نظام کنفدرالیستی عشیره‌ای متمایل بوده‌اند که در آن نوعی دموکراسی ابتدایی حاکم بوده است (کنفدراسیون عشیره‌ای و ایلی از یک مدیریت درونی برخوردار است؛ یعنی جامعه‌ی عشیره‌ای مدیریت امورش را خود در دست دارد و این همان مفهوم دموکراسی ابتدایی است). اما پارس‌ها توسط هخامنشیان به سمت نظام امپراطوری متمایل یافته‌اند. بدین ترتیب تاریخ خلق‌های ایران به قدرت و سلطه آلوده گشت. با این حال، در ایران تا پیش از شکل‌گیری دولت مدرن (سال ۱۹۲۵) و قدرت‌گیری رضاخان (پهلوی)، بیشتر ساختاری فدراتیو در ایران حاکم بوده است. یعنی به جای نظام مرکز‌گرای قاطع، نوعی ساختار سیاسی نسبتاً منعطف و متشکل از واحدهای سیاسی کوچک (میرنشین‌ها) وجود داشته است. گروه‌های هویتی مختلف از آزادی نسبی جهت پیشبرد زبان، فرهنگ، سنن و هویت خود برخوردار بوده‌اند. اما از سال ۱۹۲۵ و با سیاست‌های پهلوی روند تک‌فرهنگی، تک‌زبانی و سیاست یکدست‌سازی حاکم گردید. ملی‌گرایی ایرانی (چه از نوع شیعی و چه لائیک یا غیرروحانی) تلاشی است برای تداوم این انحراف تاریخی که تنها به زیان خلق‌ها و تضعیف مدیریت دموکراتیک و بومی آن‌ها منجر شده و نسل‌کشی فرهنگی‌شان را به دنبال داشته است. متأسفانه این بیماری حتی به برخی احزاب و سازمان‌های چپ‌گرای ایرانی و جریان‌های متکی بر جامعه‌ی مدنی و روشنفکری نیز سرایت کرده است. وقتی روند جهانی شدن نظام سرمایه‌داری (هجوم شرکت‌ها، ضداورش‌ها و ضدفرهنگ‌هایی که می‌خواهند همه‌ی شهروندان جهانی را هم‌شکل سازند) به مرکز‌گرایی و استبداد سنتی اضافه می‌شود، باید گفت که حلقه‌ی محاصره‌ی خلق‌ها و قتل‌عام فرهنگ‌هایشان کامل می‌گردد. نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، در برابر این روند ضدانسانی می‌ایستد و با گذار از بیماری قدرت‌طلبی، تاریخ مدیریت‌های دموکراتیک خلق‌ها و فرهنگ‌های بومی‌شان را به مسیری تازه و پویا خواهد کشانید. به گونه‌ای که در برابر روند جهانی‌سازی نظام سرمایه‌داری و دولت‌ها، می‌توان به کنفدراسیون دموکراتیک منطقه‌ای و جهانی خلق‌ها دست یافت. کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان گامی پیشرو در این زمینه است.

۶۰- خط‌مشی مقاومت کوردها در برابر فرهنگ مرکز‌گرایی و نظام مرکز‌گرای خسروانی (ایران‌شهری یا شاهنشاهی)، یک فرهنگ عظیم دموکراتیک است. وجود آن برای همه‌ی خلق‌های ایران امری حیاتی بوده و هست. زیرا نماد و سمبلی از مقاومت کل خلق‌های ایران در برابر مرکزی‌سازی قدرت و نابودی فرهنگ‌ها و خلق‌های ایران می‌باشد. این مقاومت، بخشی عمده از مقاومت خلق‌های ایران در برابر نظام خسروانی بوده است و به همین دلیل

نباید یک مقاومت صرفاً بومی و محدود به کوردها تلقی شود. بر همین مبنا نظام کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان سمبل نظام‌مند شدن دموکراسی‌خواهی تمام خلق‌های ایران و استحکام مدیریت‌های سیاسی دموکراتیک همه‌ی خلق‌های ایران است. این امر نه تنها ایران را تضعیف نمی‌گرداند بلکه موجبات پیشبرد دموکراسی و آزادی را در کل ایران فراهم می‌گرداند.

۶۱- نکته‌ی مهم دیگر این است که کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان کدام جریان تاریخی مبارزات خلق کورد را مبنا قرار می‌دهد؟ در میان کوردها همیشه طبقه فرادست اعم از اشراف، میرها، خان‌ها، رؤسای عشایر و شیوخ با تمدن حاکم فارس، ترک و عرب در آمیخته و از هویت کوردی خود دور شده‌اند. آن‌ها با خیانت به هویت و فرهنگ کوردی خود و دست‌کشیدن از آن، به منافع و نیمچه قدرتی دست یافته‌اند. گاه گذاری هم برای دست‌یابی به سهم بیشتری از قدرت، مسئله‌ی کورد را پیش کشیده و دست به مخالفت‌هایی با قدرت‌های بالاتر از خود زده‌اند. این برخوردها مسئله‌ی کورد را به حالت یک کارت و اهرم فشار در آورده است. اگر موقعیت‌هایی نیز از طرف این طبقات کسب شده، خلق کورد در آن جایگاهی نداشته است. اما کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، ستاتو (موقعیت ثبات یافته)ی نیروهای قدرت پرست و طبقات حاکم بر جامعه‌ی کورد نیست. کنفدرالیسم دموکراتیک، سیستم خود خلق است و بر مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی جامعه اتکا دارد. در برابر خیانت طبقات فرادست، جبهه‌ی مقاومت‌ها و مبارزات دموکراتیک خلق کورد نیز در طول تاریخ بسیار نیرومند بوده است. اگر چنین نمی‌بود، کوردها بسیار پیش‌تر نابود شده بودند.

از طرف دیگر قشری از طبقه‌ی فرادست، تجددخواه و چپ‌گرای کورد نیز هر کدام طبق قرائت خود از مسئله‌ی کورد به دنبال دستیابی به دولت کوردی بوده‌اند. این‌ها یا دنبال منافع طبقه‌ی خود بوده‌اند یا اینکه با ایده‌ی غلط «تشکیل دولت کوردی = رسیدن به آزادی و دموکراسی»، چنین هدفی را پیگیری کرده‌اند. با این حال، طبقات فرودست همچنان تحت فشار بوده و این ایده‌ها نتوانسته آن‌ها را از نسل‌کشی فرهنگی، قتل‌عام فیزیکی و فقدان آزادی نجات دهد. در طول تاریخ، تشکیل دولت هرگز نتوانسته طبقات و اقشار فرودست هیچ خلقی را از سیل مشکلات رهایی ببخشد؛ زیرا طبقه‌ی حاکم شکاف منفعتی عظیمی با جامعه دارد. این امر حتی در دولت کوردی نیز صدق می‌کند. بنابراین برای کنفدرالیسم دموکراتیک که هدفش حل مسائل جامعه و خودمدیریتی جامعه است، چیزی به نام تشکیل دولت به هیچ‌وجه نمی‌تواند آرمان باشد. انقلاب‌های قرن نوزدهم کوردها، که مبتنی بر طبقه‌ی فرادست عشایر، آغاها، خوانین و شیوخ بود نیز همگی به واسطه‌ی خاستگاه طبقاتی خود نوعی تمایل به سرمایه‌داری ابتدایی بوده است و نتوانسته‌اند پاسخی شایسته برای مشکلات و مطالبات طبقات فرودست و تحت ستم جامعه باشند. هرگاه انقلاب‌ها از ایجاد مدیریت‌های ذاتی و آزاد خلق به سمت ایجاد مدیریت‌های قدرت‌گرا تمایل یافته‌اند دچار انحراف و نتایج معکوس گشته‌اند (شوروی بزرگ‌ترین نمونه‌ی این واقعیت است). هر گونه گرایش به تشکیل دولت و برقراری قدرت بر روی بدنه‌ی جامعه، به معنای رد کردن دموکراسی واقعی است. وقتی مدیریت‌های ذاتی و خودگردان، همه‌ی تنوعات جامعه را مشارکت دهند و فرهنگ بحث و گفتگو و مجالس مختلف را نهادینه کنند، دموکراسی واقعی شکل می‌گیرد. آنچه در کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان شالوده قرار داده می‌شود نیز همین دموکراسی است. این نوع دموکراسی مرهم هر معضل و مشکلی است؛ آن‌هم بدون نیاز به جنگ و خشونت.

۶۲- دولت، تبلور اراده‌ی قدرت برتر در برابر بی‌ارادگی سایرین است. اما کنفدرالیسم دموکراتیک، مشارکت اراده‌هاست؛ مدیریتی است که بر تسهیم آزادی‌ها با همگان و گذار کردن از دوگانگی تنش‌زا و خصومت‌برانگیز «ما-دیگران» متکی است.



۶۳- دولت-ملت با وجود قاطعیت مرزها، فرامین، قوانین و انعطاف‌ناپذیری‌اش، میان ملت‌ها تفرقه و ازهم‌گسستگی ایجاد کرده و هر ملت منطقه بین چند دولت تجزیه شده است (نظیر وضعیت کوردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و...). اما در کنفدرالیسم دموکراتیک با وجود عدم ایجاد مرزبندی‌های مرسوم، ملتی دموکراتیک و برخوردار از تمامیت سیاسی- فرهنگی شکل می‌گیرد که همه‌ی واحدهای اجتماعی آن با توجه به ویژگی‌های تاریخی‌شان، از اراده و هویت خاص خویش برخوردارند و هر نوع ازهم‌گسستگی که موجودیت تاریخی و فرهنگی آن‌ها را با خطر مواجه سازد از میان برمی‌دارند.

۶۴- همچنان‌که مجالس و پارلمان‌های دولتی نمی‌توانند مانع از حاکمیت قشری سرآمد و نخبه شوند که هرگز نمی‌توانند نمایندگی مطالبات همه‌ی جامعه را انجام دهند، اتحادیه‌هایی از نوع اتحادیه‌ی اروپا که با هدف تشکیل کنفدرالیونی (بین‌الدولتی) شکل گرفته نیز نتوانسته خود را از دست حاکمیت قشری فرادست (الیگارشی) در دولت-ملت‌ها رها کند.

دموکراسی موجود در چارچوب دولت‌ها، یک دموکراسی محدود طبقاتی است و حافظ منافع اقشاری است که در درون قدرت جای می‌گیرند. یعنی نمی‌تواند عموم مردم (دموس) را در خود جای دهد. کنفدرالیسم دموکراتیک، نظامی است که از این نوع دموکراسی محدود و ناکارآمد گذار می‌کند. در این نظام، نه حاکمیت گروه‌های قدرت‌مند، بلکه خودمدیریتی همه‌ی واحدها و تنوعات جامعه مبنای سیاست‌گذاری‌ها و سازماندهی‌هاست. بنابراین قشری سرآمد و ممتاز نمی‌تواند اداره‌ی امور را قبضه کند.

۶۵- در دولت-ملت، اجماع و وفاق اجتماعی جهت آزادی‌های مربوط به سازمان‌دهی و بیان وجود ندارد و قانون اساسی قاطعانه، همه‌ی مرزهای مشروعیت سازماندهی و بیان اجتماعی را مشخص می‌سازد. لذا دموکراسی پدید نمی‌آید و ماشین سرکوب در مقابل آزادی‌ها به کار می‌افتد. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک جامعه خود به اجماع و وفاق می‌رسد و مسیر آزادی‌های مربوط به سازماندهی و بیان را می‌گشاید. مکانیسم آن نیز انواع نهادها، مجالس و کمون‌هایی است که در آن جامعه به‌طور مستقیم شرکت نموده و مطابق اخلاق، نیاز و بافت فرهنگی و جغرافیایی خود به ترسیم آزادی‌های خویش می‌پردازد. در دولت-ملت، جامعه تنها به آنچه در قانون آمده گردن می‌نهد اما در کنفدرالیسم دموکراتیک جامعه خود مسیر خویش را به‌طور مستمر مشخص می‌سازد.

۶۶- در کنفدرالیسم دموکراتیک، با دید وطن مشترک دموکراتیک به جغرافیا نگریسته می‌شود. نه ترکیه، عراق، ایران و سوریه و وطن‌هایی مختص به ترک و فارس و عرب هستند و نه کوردستان صرفاً مختص به کوردهاست. زیرا در گستره‌ی این جغرافیایا هویت‌های اتنیکی (قومی)- دینی کثیری به‌سر می‌برند. بنابراین در کنفدرالیسم دموکراتیک این بینش غلط که ایران را به فارس‌ها محدود کرده و حقوق و آزادی‌های ملت‌های کورد، عرب، بلوچ، آذری و ترکمن را نادیده می‌انگارد کنار زده می‌شود؛ همچنین این دید نژادپرستانه که کوردستان را سرزمینی صرفاً متعلق به کوردها می‌شمارد رد می‌نماید. زیرا در کوردستان انواعی از تنوعات فرهنگی نظیر آشوری، یهودی، ارمنی، عرب، آذری و نظایر آن زندگی می‌کنند و به بخشی از واقعیت تاریخی این سرزمین مبدل شده‌اند و جامعه‌ی کورد همواره در پی همزیستی با آن‌ها بوده است. بین خلق‌ها نوعی خطوط همزیستی، همبستگی و دوستی وجود دارد که در چارچوب آن تشکلات اجتماعی گسترده‌تر و دارای سطوح بالاتری ایجاد می‌شود. در این تشکلات اجتماعی تازه، هر خلق با خلق‌های هم‌جوار خود به همکاری، دادوستد، همیاری و آفریدن فرهنگ‌های مشترک می‌پردازد. مرزهای موجود در دولت-ملت برای قطع روابط خلق‌ها و ملت‌ها درست شده و نوعی قفس هستند تا هر دولت-ملت خلق‌های خود را در آن نگهداری کرده و به میل خود با آن‌ها رفتار کند. کنفدرالیسم دموکراتیک



با گذار از منطق مرز و محدوده‌های جغرافیایی، امکان بیشترین آزادی‌های مثبت و روابط متقابل میان ملت‌ها را فراهم می‌آورد.

۶۷- با پیشبرد دموکراسی خلق‌ها و اصرار بر راه‌کار ملت دموکراتیک، می‌توان به سمت تعریف ملت‌های دموکراتیک نیز حرکت نمود. یعنی مثلاً در ایرانی که دموکراتیزه شود، می‌توان ملتی متشکل از تمام ملت‌ها یا خلق‌های مختلف ایران را ملت دموکراتیک ایران نامید. اما این ملت ایران وقتی معنا دارد که ملت‌ها یا خلق‌هایی که در گستره‌ی آن جای می‌گیرند از آزادی برخوردار باشند. شرط این نیز تشکیل قانون اساسی دموکراتیکی است که در آن، دولت ضمانت‌های لازم را برقراری آزادی اندیشه و بیان بگنجانند و به آن‌ها پایبند بمانند. در ایران فعلی اگرچه از ملت ایران بحث می‌شود اما ملیت‌های مختلف موجود در ایران فاقد آزادی‌های سازماندهی، آزادی بیان و حقوق هستند و عملاً سرکوب، آسیمیله (ذوب) و نابود می‌شوند. لذا در شرایط کنونی نمی‌توان از وجود ملت دموکراتیک ایران بحث کرد. در ایران دین شیعه و زبان فارسی و پدیده‌ی ولی‌فقیه و بسیاری موارد دیگر نظیر کشور، مرز، پرچم، مارش و... به حالت بت درآورده شده‌اند و حالتی بسیار جزم‌گرایانه (متعصبانه) و قاطع یافته‌اند. روح دموکراسی، با بت‌سازی ناسازگار و در تضاد است. از همین رو حتی یک ساختار دولتی کوردی نیز نمی‌تواند در دراز مدت حلال مشکلات کوردها باشد زیرا بت‌نمودن برخی موارد همیشه تنوعات فرهنگی-دینی و زبانی کوردها را با خطر رویارو کرده و موجب بحران می‌شود. ولی در کنفدرالیسم دموکراتیک، هیچ دین، زبان، عقیده و گرایشی به حالت بت درآورده نمی‌شود. به همین دلیل مسائل به‌روی دموکراسی، بحث، انتقاد، اجماع و تحول گشوده هستند. این است کلید چاره‌یاب بودن کنفدرالیسم دموکراتیک.

در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، به موارد ارزشمندی نظیر وطن، پرچم و زبان تقدس بخشیده نمی‌شود. بر وطن مشترک، زبان‌های بسیار و پرچم‌های مختلط که دوستانه همدیگر را می‌پذیرند تکیه می‌نماید. بنابراین در برابر جنگ‌ها، ستم‌ها و خونریزی‌های ضدانسانی نظام‌های دولتی، یک جایگزین مناسب و اخلاقی است.

۶۸- کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان یک تشکل خودگردان دموکراتیک است در داخل مرزهای دولت-ملت‌های ایران، ترکیه، عراق و سوریه که همزیستی با همه‌ی خلق‌های موجود در این کشورها را مبنا قرار می‌دهد. مکانیسم مورد نظر ما جهت تعامل با دولت کشورهایی که کوردستان در آن‌ها قرار دارد، از طریق سازش بر سر یک قانون اساسی نوین و دموکراتیک امکان‌پذیر خواهد بود. بنابراین کنفدرالیسم دموکراتیک هیچ نوع خطری مانند تجزیه‌ی این کشورها را در بر ندارد. در این قانون اساسی دموکراتیک، حقوق فردی-اجتماعی، حق آزادی بیان و سازماندهی دموکراتیک از راه اجماع و وفاق کل اقشار اجتماعی تحت ضمانت گرفته خواهد شد. این قانون اساسی دموکراتیک، موجب کارآیی دولت‌ها و شکل‌گیری اعتماد متقابل می‌شود. کشورهایی که چارچوب دولت-ملت آن‌ها منعطف گردد، پس از آنکه کوردها و دیگر خلق‌های این کشورها به حقوق فردی و اجتماعی خود رسیدند نه تنها تجزیه نخواهند شد بلکه به یک کلیت‌مندی دموکراتیک و پایدار دست خواهند یافت. این امر ضامن امنیت، توسعه و سعادت همه‌ی ملت و کشور خواهد گشت.

قانون اساسی دموکراتیک نشان‌نگر سازش و توافق میان دولت و جامعه‌ی دموکراتیکی است که می‌خواهد یک نظام خودمدیر داشته باشد. قانون اساسی دموکراتیک حوزه‌ی نفوذ دموکراسی و دولت را مشخص کرده و آن‌ها را زیر یک سقف مشترک در کنار هم جای می‌دهد. دولت-ملت‌ها هرچه از ساختار نامنعطف کنونی گذار کنند و به قانون اساسی دموکراتیک روی آورند و انواع خودگردانی‌های دموکراتیک غیردولتی، نهادهای دموکراتیک بومی و اتحادیه‌های کنفدرال متکی بر فرهنگ دموکراسی رشد کنند، مسائل جامعه به همان اندازه به سمت چاره‌یابی

حرکت خواهند کرد. حتی اتحادیه‌ی اروپا نیز که ماهیتش دولت-ملت است رفته رفته بعد از سیصد سال به این سمت گرایش پیدا می‌کند و تلاش می‌کند تا با پذیرفتن خودمدریتی و خودگردانی دموکراتیک ملت‌ها و اقلیت‌هایی که در آن به سر می‌برند، برای مسائل خود راه‌حلی مناسب بیابد.

۶۹- برای آنکه کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان و دولت‌های منطقه همدیگر را به طور متقابل بپذیرند، لازم است دولت‌های منطقه به روی دموکراسی باز شوند تا بتوانیم بر مبنای یک قانون اساسی دموکراتیک به پذیرش متقابلی دست بیاییم. در ایران و ترکیه از جمهوری بحث می‌شود اما این رژیم‌ها نوعی دولت-ملت قاطع و انعطاف‌ناپذیر هستند لذا با تعریف جمهوری در تناقض می‌باشند. جمهوری باید به شکل «دولت مساعد برای دموکراسی» باشد نه دولت-ملت؛ وگرنه با ماهیت خلق‌محور جمهوری در تضاد خواهد افتاد. دموکراسی با دولت-ملت در تناقض است (زیرا دولت-ملت با هر نوع تفاوت دینی، هویتی، ملی، زبانی و فرهنگی دشمنی می‌کند و اجازه‌ی ابراز وجود به آن‌ها نمی‌دهد) اما یک رژیم دولتی نظیر جمهوری می‌تواند به روی دموکراسی باز باشد. از همین رو اگر خواهان یک رژیم جمهوری واقعی هستیم باید ابتدا از ساختار دولت-ملت قاطع گذار صورت گیرد و حالت «یک دولت مساعد برای دموکراسی» به آن بخشیده شود. با جمهوری می‌توان مسائل را به شکل دموکراتیک حل کرد اما با دولت-ملت نمی‌توان. از همین رو اولین اقدامی که نظام‌های مدعی جمهوری باید فوراً به آن روی آورند این است که از شکل دولت-ملت قاطع و مرکز‌گرای خود دست بکشند. در این حالت، جمهوری همه‌ی تبعیضات و تک‌گرایی‌ها را از میان خواهد برد و به سازمان همگرای دموکراتیک تمام شهروندان مبدل خواهد گشت؛ بدین ترتیب تمام تنوعات هویتی، ملیتی و دینی در آن جای خواهند گرفت و همگی می‌توانند از آزادی برخوردار شوند. فعلاً چون جمهوری اسلامی ایران و ترکیه خود را به یک دین، قوم، ملیت و زبان محدود کرده‌اند، نمی‌توانند جمهوری واقعی شمرده شوند. الحاق کردن صفات ایدئولوژیک (عقیدتی) نظیر اسلامی، مسیحی، نژادی، جنسیتی، صنفی و نظایر آن به «جمهوری»، باعث خروج جمهوری از ماهیت اصلی خود می‌شود و تنوعات مختلف اجتماعی را بر پایه‌ی سیاست و حشیانه‌ی یکدست‌سازی، مبدل به «دیگری» می‌نماید یا به حذف آن‌ها می‌پردازد. علت به بن‌بست رسیدن مسئله‌ی کورد و دیگر مسائل اجتماعی در جمهوری‌هایی نظیر جمهوری اسلامی ایران و جمهوری ترکیه، همین امر است. معلوم است که خلق یا فردی که مبدل به دیگری شود، یک برده و موجود از خودبیگانه است و جز مبارزه برای خروج از این حالت منفور راه دیگری ندارد. بنابراین ایجاد تحول در ساختار دولت-ملت کنونی و بازگشودن درهای آن به روی دموکراسی، می‌تواند امکان عظیمی برای حل مسائل آن‌هم بدون نیاز به تنش و درگیری، فراهم آورد.

۷۰- وظیفه‌ی کسانی که روند دموکراسی را پیش می‌برند، براندازی و نابود کردن دولت نیست. دموکراسی و دولت دو کارکرد متفاوت دارند. دموکراسی، فرمی است که در آن جامعه خود به مدیریت خویش می‌پردازد و دولت یک ساختار قدیمی است که به منبعی از تجربه و مهارت مبدل شده.

دموکراسی، مدیریت ذاتی اجتماعاتی است که آلوده‌ی قدرت و دولت‌گرایی نشده‌اند. هدف از دموکراتیزاسیون (پیشبرد دموکراسی) این است که حقوق فردی، آزادی بیان و سازماندهی تمام اقشار جامعه از هر اقلیت، اکثریت، زبان، دین، اتمیسیته (قوم) و ملیتی که باشند تحت ضمانت درآیند. نه بی‌تأثیر کردن دولت در درون نهادهای دموکراسی امری صحیح است و نه بی‌تأثیر کردن و ذوب دموکراسی در نهادهای دولتی. یعنی ایجاد توازن میان دموکراسی و دولت برخورد معقول‌تری است. وقتی دولت می‌خواهد خود را دموکرات نشان دهد و نیروهای دموکراتیک می‌خواهند به سمت دولتی‌شدن بروند وضعیتی آشوب‌زده درست می‌شود. آنچه در اروپا رخ می‌دهد

نمایانگر همین وضعیت است. نظام پارلمانی‌ای که دولت‌ها زیر عنوان دموکراسی و اراده‌ی مردمی می‌خواهند به جامعه بقبولانند نوعی حق سکوت و امتیاز حداقل است تا جامعه دست از مدیریت‌های ذاتی خود بکشد و تسلیم مدیریت‌های قدرت‌گرای دولتی شود. کنفدرالیسم دموکراتیک نظامی است که هرگز وارد بازی‌های تبدیل مدیریت‌های ذاتی جامعه به مدیریت‌های دولتی نمی‌شود.

۷۱- هویت، نشانگر تعلق داشتن به یک دین، قوم، جنس، فرهنگ و نظایر آن است. دموکراسی وقتی معنا می‌یابد که دیدگاهی باز و پذیرنده به هویت‌ها داشته باشیم. هرچه دیدگاهمان بسته و محدود و قاطعانه باشد بین ما و هویت‌های پیرامون چالش درمی‌گیرد و مشکلات حاد شده و چاره‌یابی سخت می‌شود. دولت-ملت همیشه سعی در ذوب کردن برخی هویت‌ها در گستره‌ی خود دارد. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک از چنین برخوردی خبری نیست. زیرا جایی که ذوب هویت‌ها مطرح باشد در آنجا آزادی و دموکراسی پدید نمی‌آید.

۷۲- جامعه محصول تلاش‌ها و مناسبات افراد است و هر فرد تنها در صورت اجتماعی بودن می‌تواند همچون انسان زیست کند. در دولت-ملت از حقوق فردی بحث می‌شود اما حقوق جمعی رد می‌شوند. زیرا هرچه از حقوق و آزادی اجتماعات کم شود به همان اندازه بر شانس انباشت قدرت و انحصار سرمایه برای دولت-ملت افزوده می‌شود. به همین دلیل است که حقوق گروه، جماعت و جامعه‌ی مدنی از سوی لیبرالیسم رد می‌گردد و تلاش می‌شود که ملت و شهروندی یکدست‌شده ایجاد شود. اینکه از حقوق فردی بحث شود اما حقوق جمعی رد شود، نوعی فاشیسم است. زیرا تا آزادی و حقوق جمعی به رسمیت شناخته نشود، آزادی و حقوق فردی که به آن جمع تعلق دارد بی‌معنا و بی‌ارزش خواهد بود. حتی اینکه گفته شود از لحاظ فردی می‌توانی مسلمان، کورد یا غیره باشی اما از لحاظ اجتماعی حق نداری مسلمان یا کورد باشی یک فریبکاری آشکار است. آزادی و حقوق فردی و جمعی درهم تنیده و وابسته به هم هستند. نه جماعت‌گرایی افراطی که فرد را رد می‌کند و نه فردیت‌گرایی افراطی که جامعه را انکار می‌کند هیچ کدام صحیح نیست. قانون اساسی‌ای که خودمدیریتی جامعه را به دولت مرتبط می‌نماید و آن‌ها را به سازش می‌رساند نیز باید بر همین مبنای توازن حقوق و آزادی‌های فردی-جمعی استوار باشد. به طور مثال اگر دولت‌ها به جای پذیرش اتونومی (خودگردانی) دموکراتیک خلق کورد بخواهند همچنان از راه‌حل اعطای حقوق فردی، اقتصادی و فرهنگی محدود استفاده کنند، مسئله‌ی کورد همچنان لاینحل خواهد ماند. خودگردانی دموکراتیک، حداقل شرط لازم برای زندگی کوردها و دولت-ملت‌های حاکم در زیر یک سقف سیاسی مشترک است.

۷۳- مبنای تجزیه کردن جامعه در دولت-ملت، همان علم‌گرایی مدرن است که به بهانه‌ی حفظ تمامیت دولت، کلیت‌های فرهنگی و سیاسی جامعه را نابود می‌سازد و با تکه‌تکه کردن و مبدل کردن آن‌ها به اشیاء بی‌ارزش، اجزاء کوچک‌شده و قابل تصرف، سعی در کنترل و نظارت همگان دارد. اینکه ملت بودن کوردها، عرب‌ها، بلوچ‌ها، آذری‌ها و سایرین از سوی دولت ایران و روشنفکران ملی‌گرای ایرانی رد می‌شود ناشی از همین علم‌گرایی است (در اصل دولت-ملت با سیاست‌های نسل‌کشی فرهنگی و نابودی مدیریت‌های بومی، مانع از ملت‌شدن دموکراتیک است). این علم‌گرایان مدرنیست، دچار نوعی تعصب و خشک‌اندیشی اعتقادی در برابر مسائل ملت‌های مختلف شده‌اند؛ مشروعیته‌ی الوهی برای اصطلاحات دولت-ملت، کشور، طبقه‌ی روحانی و تمامیت ارضی ایجاد کرده‌اند و می‌خواهند که هر کسی پیرو و مطیع این الوهیت باشد. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک چنین نیست زیرا دیدگاه نظری آن بر مبنای علم اجتماعی است نه علم‌گرایی مدرنی که با جامعه همچون یک ماده‌ی بی‌ارزش و پدیده‌ی سطحی برخورد می‌کند.

۷۴- یکی از دلایل عدم چاره‌یابی مسائل خلق‌ها این است که دولت-ملت با دیدگاهی غلط به رابطه‌ی میان تاریخ-اکنون می‌نگرد. فرقی میان اکنون و تاریخ قائل نمی‌شود (واقعیت این است که هرچند تاریخ را بتوان در اکنون یافت و اکنون را بتوان در تاریخ جستجو کرد، اما تاریخ با اکنون مساوی نیست). از همین رو اگر مسئله‌ای به نام فقدان آزادی ملت کورد مطرح باشد، آن را یک امر تاریخی و طبیعی قلمداد می‌کند و آن را مسئله نشمرده و لزومی به حل آن در مرحله‌ی کنونی نمی‌بیند. حال آنکه «اکنون» می‌توان امکانی برای حل مسائل، خروج از بحران و تحقق آزادی باشد. از طرف دیگر باید واقعیت‌ها را از تاریخ استنباط کرد تا بتوان اکنون را به امکانی برای حل مسائل مبدل کرد. از منظر دولت‌ها اکنون ملت‌ها هر چه باشد، تاریخ آن‌ها نیز همان بوده است. به همین دلیل تاریخ ملت‌های فرودست انکار شده و عملاً از حق خود محروم ساخته می‌شوند. زیرا فرهنگ تاریخی آن‌ها نیز در این روند انکارگری طرد و رد می‌شود.

۷۵- جامعه یک واقعیت صرفاً سیاسی نیست. به اندازه‌ای که سیاسی است، اخلاقی و دینی نیز می‌باشد. به اندازه‌ای که راهبردهای اقتصادی و سیاسی برای حل مسائل جامعه اهمیت دارند، راهکارهای اخلاقی و توجه به دین و اخلاق نیز اهمیت دارد. حتی وقتی به ساختارهای اجتماعی کوردها و دیگر خلق‌های ایران نگاه می‌کنیم می‌بینیم که تجارب هزاران ساله‌ی اجتماعی نشان می‌دهند که جامعه بر مبنای معیارهای اخلاق و عدالت که دین در پیشبرد آن‌ها نقش عظیمی داشته است، مسائل خود را به شور و مشورت گذاشته و به نیروی تصمیم‌گیری و چاره‌یابی رسیده است. دیدگاه‌های غربی با زدن انگ (برچسب) سنتی بر این نهاد‌های کهن، این مکانیسم‌های اجتماعی حل مشکلات را بی‌تأثیر کرده و امکان پیشبرد دموکراسی را ضعیف کرده‌اند. دموکراسی بدون وجود عدالت و وجدان اجتماعی و اتکا به آن‌ها نمی‌تواند با توسل به راهکارهای اقتصادی و سودمحور حاصل شود و تنها موجب انحراف می‌گردد.

از همین رو در کنفدرالیسم دموکراتیک، به اندازه‌ای که بر ایجاد نهاد‌های سیاست دموکراتیک اصرار می‌گردد به سازماندهی و اعتلای نهاد‌های متنوع دینی غیرقدرت‌محور و معیارهای اخلاقی جامعه، اهمیت داده می‌شود.

۷۶- دولت-ملت با اعمال نیرو و سیاست‌های سرکوب‌گرانه سعی در ملت‌سازی و یکدست‌سازی هویت‌ها دارد. این هویت یک‌دست‌شده به شکل شهروند ملی تعریف می‌شود. در دولت-ملت، شهروند به دلیل گسسته‌بودن از جامعه و تضعیف پشتوانه‌های اجتماعی‌اش، در مقابل نهاد‌های خشونت‌طلب و انحصارگر دولتی بسیار ضعیف است و به راحتی دچار شکست اراده می‌گردد. اما در ملت دموکراتیک که بر رضایت خاطر و مشارکت داوطلبانه‌ی هویت‌ها، گروه‌های فرهنگی و جوامع مدنی مختلف متکی است، بین حقوق و آزادی‌های فردی-جمعی توازن برقرار است و این دو مکمل همدیگرند. بنابراین اراده‌ی شهروند که از پشتوانه‌ای اجتماعی و هویتی جمعی برخوردار است، محترم شمرده می‌شود و پایمال نمی‌گردد.

۷۷- نظام کنفدرالیسم دموکراتیک، به وطن مشترک یا وطن دموکراتیک اعتقاد دارد. یعنی وطن را عبارت از یک جغرافیای مرزبندی‌شده که تحت کنترل یک قدرت مرکزی باشد، نمی‌انگارد. وطن مشترک یا دموکراتیک، یعنی وطنی که صرفاً متعلق به پیروان یک دین یا یک قوم تک‌زبانی نیست و شهروندان آن دارای ملیت‌ها، زبان‌ها و دین‌های بسیار می‌باشند. این نوع برخورد باعث رشد همزیستی، برادری و جلوگیری از پاره پاره شدن بافت کلیت‌مند فرهنگ‌های مختلف مناطق می‌شود. میهن‌دوستی در کنفدرالیسم دموکراتیک به معنای نژادپرستی نیست بلکه نوعی پایبندی به محل سکونت، زادگاه و محیط‌زیست است. اگر وطن تنها به یک قوم یا دین محدود شود، بخش گسترده‌ای از شهروندان نخواهند توانست بر پایه‌ی خصلت‌های قومی یا دینی خود زندگی کنند و به ناگزیر

از هویت خود فاصله می گیرند و به هویت دیگری مبدل می شوند. این برخورد، قطب بندی ها و گسست ها را بیشتر می کند که نتیجه ی آن افزایش تنش ها، جنگ ها، قتل عام ها و نسل کشی های فرهنگی است. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک، پدیده ی شوم «دیگری شدن» وجود ندارد و هر کس می تواند با هویت خود در میهنی مشترک زندگی کند. هر اندازه تنوع و تفاوت مندی وجود داشته باشد، زندگی اجتماعی غنی تر و متعالی تر می شود. در کنفدرالیسم دموکراتیک وطن با همین دید نگرینسته می شود یعنی جغرافیایی متشکل از همه نوع تفاوت زبانی، دینی و فرهنگی.

۷۸- نظام دولت- ملت سعی می کند از طریق رد تاریخ و جامعه، فرد را در اکنون و تنهایی خفه نماید. با فرمول «به اکنون خود مشغول باش و لذت ببر که غیر از این همه چیز پوچ است»، فرد را از جامعه که عبارت از یک تاریخ است، قطع می کند. بدین ترتیب همه چیز در فرد خلاصه می شود و تنوعات فرهنگی و اجتماعی مختلف به سمت نابودی می روند. اما در کنفدرالیسم دموکراتیک میان فرد- جامعه و واحدهای مختلف، پیوندی زنده و مستمر وجود دارد. دموکراسی با جامعه و مشارکت جمعی ممکن می شود نه افرادی بریده از هم. دموکراسی نوعی تعهد و درک متقابل می طلبد.

۷۹- وجدان همان قضاوت عادلانه ی جامعه است. اگر وجدان مورد بی تفاوتی قرار گیرد جامعه به یک ماشین سهمناک و خطرناک مبدل می شود که در آن همگان به دریدن و نابود کردن یکدیگر می پردازند. هر چه وجدان انکار شود، انحصار، مرکز گرایی، سرکوب و انباشت سرمایه رشد می کند. بدین ترتیب هر آنکه فاقد نیروی سیاسی، نظامی و اقتصادی باشد، از میان می رود و خورده می شود. نسل کشی فرهنگی کوردها و سوق یافتن سایر تنوعات هویتی موجود در ایران به سوی نابودی، ناشی از همین اصل وحشیانه است. اما دموکراسی ژرف و ریشه دار در کنفدرالیسم دموکراتیک به وجدان اهمیت می دهد. پیشبرد دموکراسی نوعی مقابله با انکار وجدان است و تلاشی ست برای کسب دوباره ی وجدان اجتماعی. هر چه این وجدان اجتماعی تعالی پیدا کند، امکان همزیستی، پذیرش متقابل و زندگی صلح آمیز بیشتر فراهم می آید.

۸۰- بسیاری از جریانات سیاسی مخالف دولت حاکم، هنوز از تشکیل دولت مستقل خود بحث می کنند. دیدگاه کنفدرالیسم دموکراتیک در زمینه ی استقلال، به کلی با دیدگاه این جریانات فرق دارد. استقلالی مبتنی بر تشکیل دولت- ملت یک آرمان طبقه ی متوسط است؛ همان طبقه ای که مدام به دنبال هوس ها، منافع و سوداگری های خود است. در عصر امروزین چگونه می توان از استقلال دم زد؟! وقتی که نظام جهانی سرمایه داری، چتر سلطه طلبی خود را بر فراز کل جهان کشیده است هیچ کشور یا دولتی نمی تواند ادعای استقلال نماید. در کنفدرالیسم دموکراتیک، مبنای استقلال این است که به جای «شخصیت های تک تیپ و بی اراده، نهادهای سیاسی قدرت گرا و جغرافیاهای فرهنگی در حال ادغام شدن در نظام جهانی سرمایه داری» بتوانیم به «شخصیت و جامعه ای رها شده از قید سرمایه داری، جغرافیاهای فرهنگی متکی بر هویت تاریخی خود، نهادهای سیاسی دموکراتیک و مبتنی بر خودگردانی بومی» دست بیابیم. استقلال مد نظر ما کاملاً متفاوت از استقلال دروغینی است که ملی گرایان طبقه ی متوسط به شکلی عوامفریبانه در ذهن شهروندان قالب کرده اند. قصدی مبنی بر کشیدن مرزهایی تازه، هر چند جذاب به نظر برسد اما به خودی خود نمی تواند موجب استقلال گردد. چنین استقلالی یک رؤیای خام بیش نیست. دولت های مستبد خاورمیانه ای که ادعای استقلال می کردند، یکی از پی دیگری توسط نظام سرمایه داری به سقوط کشیده می شوند و استقلالی که ادعایش را داشتند، از هم می پاشد. بنابراین، استقلال را تنها باید بر پایه ی هویت، جامعه و تاریخ خود ابتدا در اندیشه و شخصیت و سپس در نهادهای مدیریتی دموکراتیک و خودگردان جامعه جستجو کرد.

۸۱- در سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک مدنظر ما، مرزهای ایران به صورتی مشروع پذیرفته شده‌اند و یکپارچگی ایران به بحث گذاشته نمی‌شود. کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان، سازمانی چترمانند است که انواعی از هویت‌های فرهنگی باز، اجتماعات اقتصادی محیط‌زیست‌گرا و شهروندان آزاد ملتی دموکراتیک را زیر یک سقف گرد می‌آورد. یعنی سازمان همگرای جوامع مدنی کوردها است نه یک تشکل دولت‌گرا. اگر در ایران، به مشارکت همه‌ی خلق‌ها در ایرانی دموکراتیک اعتقادی صمیمانه و جدی وجود داشته باشد آنگاه ملت دموکراتیک کورد که شکل مدیریت سیاسی‌اش کنفدرالیسم دموکراتیک غیردولتی است، در درون کلیت بزرگ‌تر که ملت دموکراتیک ایران نام دارد، گنجانیده می‌شود. اگر ملت را با چنین دید انعطاف‌پذیر و پذیرنده‌ی تعریف کنیم آنگاه می‌توان از بروز معضلات ناشی از گرایش‌های نظامی، امنیتی و سرکوب‌کننده‌ی دولتی و راه‌حل‌های فدرالیستی که تنش‌زا هستند، ممانعت به عمل آورد. واقعیت تاریخی ایران و خلق‌های آن نشان می‌دهند که اگر به ایجاد ایرانی دموکراتیک، ملت دموکراتیک ایران و یا یک نظام دولتی که دره‌ایش بر روی رشد دموکراسی گشوده باشد معتقد باشیم (چه جمهوری دموکراتیک ایران یا هر نوع فرم دولتی دموکراسی‌پذیر، غیر از دولت-ملت)، پروژه‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک یک الگوی مناسب مدیریتی است که با همه‌ی آن‌ها سازگار است و قابلیت اجرایی بالایی دارد. در هر جا که محیط یا موقعیت دموکراتیکی ایجاد شود، محتوای آن را می‌توان با کنفدرالیسم دموکراتیک پر نمود.

۸۲- دست‌یابی به کنفدرالیسمی از نوع خاورمیانه‌ای امری امکان‌پذیر است. زیرا یک پیشینه‌ی تاریخی بسیار طولانی در زمینه‌ی همگرایی و هم‌پذیری خلق‌های منطقه وجود دارد. درگیری‌ها، انشقاق‌ها و اختلافات عمیق در میان خلق‌ها امری تاریخی نیست. از قرن نوزدهم بدین سو چنین مشکلاتی به وجود آمد. علت آن نیز ورود مدرنیته‌ی سرمایه‌داری (یعنی همان حالت مدرن و تازه‌ی نظام سرمایه‌داری) به خاورمیانه بود. گرایش به تشکیل دولت-ملت، کلیت تاریخی خاورمیانه را تکه‌تکه نمود و موجب بحران، درگیری و ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) افراطی شد. فرهنگ خاورمیانه که از شمار زیادی فرهنگ‌های مختلف تشکیل شده یک کلیت تاریخی داشت. یعنی هر خلق با وجود تفاوت‌مندی فرهنگش، نقاط مشترک بسیاری با دیگر خلق‌ها و فرهنگ‌هایشان داشت و همگی آن‌ها در کنار هم یک کلیت عظیم فرهنگی را تشکیل می‌دادند. یعنی نوعی کنفدرالیسم فرهنگی است؛ اما متأسفانه فاقد نهادینه‌سازی لازمه مانده است. زیرا دولت‌ها همیشه خلق‌ها را از دست‌یابی به موقعیت ثبات‌یافته محروم نموده‌اند. اکثراً یک نوع دموکراسی طبیعی بین فرهنگ‌ها وجود داشته است. از همین رو می‌توان با نهادینه‌سازی این تاریخ عظیم، به کنفدرالیسم دموکراتیک خاورمیانه دست یافت. البته این تنها شامل ابعاد فرهنگی نیست. از لحاظ سیاسی نیز زندگی سیاسی خلق‌های منطقه همیشه با هم مختلط بوده؛ همین‌طور سایر مسائل اقتصادی، اجتماعی، دیپلماتیک و نظایر آن.

نکته‌ای که در این مورد باید مدنظر قرار داد این است که یکی از جدی‌ترین مشکلات خاورمیانه، تجزیه‌ی خلق‌های مختلف در بین دولت-ملت‌های خاورمیانه است. مثلاً تجزیه‌ی کوردها و سرزمین کوردستان در بین ترکیه، ایران، عراق و سوریه طی پیمان قصر شیرین، لوزان و سعدآباد. خلق‌های دیگری نظیر ارمنی‌ها، آسوری‌ها، ترکمن‌ها، آذری‌ها، بلوچ‌ها، تالش‌ها و خلق‌هایی مانند آن‌ها نیز دچار تجزیه شده و مشکلات آن‌ها همه‌ی خاورمیانه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. راه‌حلی باید مینا قرار گیرد که بدون دستکاری و از بین بردن مرزهای سیاسی فعلی و بدون توسل به راه‌کارهای نظامی و فدرالیستی که جز به‌پا کردن جنگ و خصومت و خونریزی چیزی در پی ندارند، مسئله‌ی همه‌ی این خلق‌ها را چاره‌یابی کند. کنفدرالیسم دموکراتیک یک اتحادیه‌ی جامعه‌ی مدنی و غیردولتی



است که ضدیتی با اتحادیه‌ها و روابط بین دولتی ندارد. اما واقعیت این است که دیپلماسی بین دولت‌ها، اتحادیه‌های دولتی و پیمان‌های میان آن‌ها مسائل جامعه را حل نمی‌کند بلکه حتی حادثه‌تر می‌نماید. بنابراین شکل‌گیری نوعی دیپلماسی در بین ملت‌ها که بر ایجاد همبستگی، همزیستی و هم‌پذیری ملت‌های مختلف خاورمیانه متکی باشد، یک امر حیاتی است. دولت‌ها بین خود فدراسیون‌ها و کنفدراسیون‌های دولتی درست می‌کنند (نظیر اروپا) اما این نمونه‌ها نتوانسته‌اند به تمامی بر مبنای نیاز خلق‌های مختلف عمل کنند. بنابراین کنفدراسیون‌های دموکراتیک جامعه‌ی مدنی که در سطوح گسترده بتوانند فارغ از مرزهای سیاسی موجود دست به دیپلماسی در میان ملت‌های مختلف بزنند و یک فضای دموکراتیک، مسالمت‌جویانه و همزیستانه در میان آن‌ها ایجاد کنند، از جمله ضروریاتی هستند که در کنفدرالیسم دموکراتیک مد نظر قرار می‌گیرند و توسعه می‌یابند.

۸۳- فعالیت‌های دیپلماتیک تنها محدود به دولت‌ها نیست. در طول تاریخ، اجتماعات همجوار دارای سنت‌هایی برای برقراری رابطه و زندگی صلح‌آمیز با همدیگر بوده‌اند. اما دولت این سنت‌ها را در راستای منافع خود و کسب سود نهاده‌اند. به همین جهت روابط دیپلماتیک دولت‌ها تحت تأثیر گرایش‌شان به کسب حداکثر سود، بسیاری اوقات بی‌نتیجه مانده و نتوانسته‌اند از جنگ‌ها جلوگیری کنند.

در ملت دموکراتیک، به دلیل گرایش به صلح، همبستگی و همزیستی، از دیپلماسی به عنوان یک ابزار برای برقراری روابط مفید و دوستانه و شکل‌گیری مناسبات صلح‌آمیز میان جوامع استفاده می‌شود. یعنی دیپلماسی به حوزه‌ی حل مسائل مبدل می‌شود. بدین ترتیب می‌توان اتحادیه‌ها و اجتماعات مشترکی را در سطوح بالاتر میان خلق‌ها ایجاد نمود. کوردها بزرگ‌ترین قربانی هم‌پیمانی‌ها و روابط دیپلماتیک بین‌الدولتی بوده‌اند، همواره به عنوان یک کارت به کار رفته و دچار نسل‌کشی فرهنگی گشته‌اند؛ از همین رو به یک دیپلماسی و هم‌پیمانی آزاد و دوستانه با سایر خلق‌ها و اجتماعات همسایه‌ی خود احساس نیاز می‌کنند. کنفدراسیون‌های دموکراتیک نوعی سازماندهی محدودشده در گستره‌ی یک دولت نیستند؛ خارج از مرزها نیز می‌توانند اقدام به دیپلماسی کرده و سازماندهی‌ها و اتحادیه‌های کنفدرال را در سطوح بالاتر تشکیل دهند.

دیپلماسی ملت دموکراتیک کورد، به دلیل تجزیه‌شدن کوردها ناگزیر است که ابتدا بین خود کوردها یک زمینه‌ی سیاسی مشترک ایجاد کند.

۸۴- همه نوع جریان‌های فرهنگی، جماعت‌های آنارشیست (آنانی که هر نوع قدرت، سلطه‌گری و دولت را رد می‌کنند)، محیط‌زیست‌گرا (اکولوژیک) و فمینیست (طرفدار آزادی زن) که در برابر نظام جهانی سرمایه‌داری و دولت‌های مستبد، سربرآورده‌اند می‌توانند در چارچوب نظام کنفدرالیسم دموکراتیک خود را نیرومند سازند و از حالت بی‌دفاع و بی‌نظام خارج گردند. این جریان‌ها تاکنون یک کلیت مشخص را تشکیل نداده و به شکل گسسته باقی مانده‌اند.

۸۵- از دنیای زیر اتمی (ذرات بینهایت کوچک موجود در دنیای اتم‌ها) گرفته تا کهکشان‌ها، همه از نظم و تعادل میان جزء- کل تابعیت می‌کنند. یعنی هر جزء این دنیاها از یک سو دارای اختیار عمل و حوزه‌ی آزادی خویش است و طبق ماهیت خود عمل می‌کند و از سوی دیگر تابع کلیتی است که همه‌ی آن اجزاء را دربر می‌گیرد. مثلا هر اتم، یک کلیت است که از الکترون‌ها و هسته (پروتون، نوترون و...) تشکیل می‌شود به طوری که الکترون‌ها به ترتیبی ویژه در مدار خاص خود و در هسته نیز ذرات دیگر قرار دارند. در این اتم، الکترون اگرچه یک جزء خاص است اما در عین حال تابع نظم موجود در کلیت اتم نیز هست (در اینجا به سه قاعده دقت نظر داشته باشیم: ۱- نظام یا سیستم عبارت است از یک مجموعه‌ی به هم پیوسته از اجزاء که دارای پیوندهای متقابل هستند و یک



کل واحد را نسبت به محیط یا شرایط پیرامون و نسبت به سایر سیستم‌ها تشکیل می‌دهند ۲- کل، عبارت از جمع ساده و شمارشی اجزاء نیست بلکه عبارت است از شیوهی خاص ارتباطات، پیوند میان عنصرها و اجزاء سازندهی آن سیستم ۳- هر چند جزء به عنوان یک مقوله‌ی منفرد، موجودیتی خاص می‌باشد و طبق ویژگی‌های خود عمل می‌کند اما تحت تأثیر کل و سیستمی قرار دارد که در آن واقع گشته است و نمی‌تواند خود را منفک از آن محسوب کند). مثالی دیگر بیاوریم: در یک خوشه‌ی فضایی متشکل از انواع کهشکان‌ها، هر کهشکان از ویژگی‌های مختص به خود برخوردار است و در عین حال از قواعد کلی آن خوشه‌ی فضایی نیز تابعیت می‌کند. یا مثلاً هر سیاره در منظومه‌ی شمسی به اندازه‌ای که دارای حوزه‌ی اختیار عمل مختص به خویش است (در مسیری حول محور خودش می‌چرخد) به همان اندازه تابع نظم کل منظومه‌ی شمسی نیز هست (در مسیری مشخص، حول محور خورشید نیز می‌چرخد). یعنی به اندازه‌ی اختیار عمل بومی، تابعیت از یک کلیت در تمام دنیاهاى خُرد و کلان وجود دارد. این امر برای زندگی اجتماعی انسان نیز صدق می‌کند. هر فرد به اندازه‌ای که یک موجودیت برخوردار از خصوصیات ویژه است اما بدون جامعه نمی‌تواند وجود داشته باشد و حتی قادر نیست خصوصیتی کسب کند. در کنفدرالیسم دموکراتیک نیز هر واحد اجتماعی از «آزادی، اختیار عمل و خودمدریتی» برخوردار است اما به همان اندازه تابع کلیت نظام کنفدرال نیز هست و در یک پیوند زنده و پویا با سایر اعضا به سر می‌برد و سر خود عمل نمی‌کند. اگر چنین نظمی در میان جامعه به وجود نیاید، فاقد مدیریت درونی می‌شود. کما اینکه همه‌ی تلاش دولت‌ها این است که پیوند میان اجزاء جامعه (یعنی افراد) و کل جامعه را از میان ببرند تا بدین ترتیب آن جامعه و افراد آن را تحت سلطه‌ی خود در آورند. در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک یک هماهنگی اصولی میان فرد و جامعه وجود دارد. نه کل، جزء را سرکوب و منفعل می‌سازد و نه جزء به طور سر خود، افسارگسیخته و بی‌معیار عمل می‌کند. حقیقت، یک امر کلیت‌مند است. یعنی پاره پاره کردن یک حقیقت موجب بی‌معناشدن و نابودی آن می‌شود. جهان‌بینی‌هایی که از کلیت مسائل به دور هستند و جهان را به عنوان یک کل به ما نمی‌شناسانند؛ غلط می‌باشند و جهان را چنان که هست تعریف نمی‌کنند. کسانی که در اثر فردگرایی، به یک نظام دموکراتیک منسجم که دارای کلیت باشد باور ندارند و سعی می‌کنند حقیقت را در اجزاء جامعه یعنی تمایلات فردی خلاصه کنند، حکایتشان همان حکایت فیل در تاریکی است که مولانا در مثنوی آن را نقل کرده است: گویند روزی فیلی را از هندوستان به مملکتی برده بودند که ساکنانش هرگز فیل ندیده بودند. فیل را در خانه‌ای تاریک جا دادند. مردم از همه جا برای دیدنش گرد آمدند. هر کس به نوبت به درون آن خانه‌ی تاریک رفت و در تاریکی به لمس بدن فیل پرداخت. یکی کف دستش را به خرطوم فیل مالید و گفت فیل همان ناودان است. یکی گوش فیل را لمس کرد و در تعریف از فیل گفت که فیل همان بادبزن است. دیگری، پاهای فیل را لمس کرد و گفت که فیل عبارت از چهار ستون است. نفری دیگر دستش را بر پشت فیل نهاد و اظهار داشت که فیل یک تخت است. اما تعریف همه‌ی آنها غلط بود چون هر کدام تنها جزئی از فیل را لمس و درک کرده بودند. اگر در دست هر کدام شمعی می‌بود، کلیت بدن فیل را دیده و درک درستی از فیل پیدا می‌کردند.

این امر برای جامعه نیز صدق می‌کند. جامعه‌ای که ارتباط میان اجزاء (اراده‌ها، هویت‌ها و تنوعات) آن از میان برود مثل حقیقتی است که پاره پاره شده و بی‌معنا گشته باشد. به همین دلیل در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک که جامعه‌ای طبیعی و سالم را مبنا قرار می‌دهد، کلیت و حفظ آن از اصول خدشه‌ناپذیر محسوب می‌گردد. یعنی یک نظام است که در آن همه‌ی اجزاء (جماعت‌ها، هویت‌ها و اراده‌های منفرد) در کنار هم قرار می‌گیرند و بدون آنکه هیچ نوع قدرتی از بالا روی آن‌ها اعمال شود، همه‌ی این اجزاء در تصمیم‌گیری‌ها و ابراز نظرات و فعالیت‌ها مشارکت داده می‌شوند و از مجموع آن‌ها یک منظومه و شبکه‌ی منسجم و برخوردار از کلیت درست می‌شود.

دولت، خودش یک کلیت اشغالگر است که از طریق حذف یا همسان‌سازی تفاوت‌های هویتی بر روی جامعه شکل شده است. یعنی مجموعه‌ای منظم و سازماندهی شده از دستگاه‌های استثمارگر است که در آن جبر، زور و اعمال فشار علیه جامعه مینا قرار می‌گیرد. اما کنفدرالیسم دموکراتیک یک کلیت دموکراتیک است که از طریق مشارکت آزاد و داوطلبانه‌ی همه‌ی تنوعات تشکیل شده است. بنابراین امکان خودمدیریتی و آزادی همه‌ی این تنوعات را به بهترین نحو فراهم می‌آورد.



کوردها به عنوان ملتی که شانس مبدل‌نشدن به دولت را داشته‌اند، امروزه به پیشاهنگ راستین دموکراسی خواهی در خاورمیانه مبدل شده‌اند. آنچه کوردها جهت حفظ موجودیت و آزادی خود خواهند نمود، نه تشکیل یک دولت-ملت تازه بلکه مبدل شدن به یک ملت دموکراتیک خواهد بود. دیگر بایستی به این واقعیت اعتراف گردد که زدن بر چسب تجزیه‌طلبی و تروریسم بر فعالیت‌های دموکراتیک، یک پوشش برای پنهان کردن نسل‌کشی فرهنگی کوردها از جانب دولت‌های مرکزی بوده است. خودگردانی دموکراتیک کوردها نیز نه تنها تجزیه‌طلبی نیست، بلکه تجلی‌یافتن این ملت دموکراتیک در چارچوب کشورهای است که کوردها در آن به سر می‌برند. با توجه به روابط دیرینه‌ی کوردها با سایر خلق‌های ایران، می‌توان امیدوار بود که نظام کنفدرالیسم دموکراتیک کوردها نویدبخش طلوع خورشید دموکراسی در پهنه‌ی ایران و در میان تمام خلق‌ها و تنوعات هویتی موجود در ایران خواهد بود. به جای «مرکز‌گرایی» که هم دولت‌های مقاطع مختلف تاریخ ایران و هم جریان‌های مخالف آن‌ها را قاطع، نامنعطف و فروبسته ساخته است، کنفدرالیسم دموکراتیک یک فرم باز و منعطف است؛ بنابراین با آزادی‌های بیان، مشارکت‌های داوطلبانه و تنوع‌پذیری سازگاری دارد. موقعیت جغرافیایی کوردها در خاورمیانه (جای گرفتن در چهار کشور اساسی خاورمیانه) یک شانس عظیم برای دموکراسی فراهم آورده است. به اندازه‌ای که اروپا برای شکل‌گیری دولت-ملت به حالت مساعد درآمد و سپس این هیولا را به جان همه‌ی خلق‌ها و مناطق جهان انداخت، کوردها مساعدترین حالت را برای شکل‌گیری دموکراسی و پیشبرد آن در خاورمیانه دارند. و این همان چیزی است که پژاک در شرق کوردستان و ایران با تمام توان خود بر روی آن فعالیت می‌کند. همه‌ی شواهد نشانگر آن هستند که کوردها با عشق و هیجانی عظیم در این مسیر حرکت خواهند نمود و جز دموکراسی و آزادی، به چیز دیگری رضایت نخواهند داد.

## فهوم‌مدیریتی دموکراتیک و ابعاد آن

تدوین و گردآوری: باران ر. بریتان

بدون شک یکی از اساسی‌ترین دلایل لاینحل ماندن مسائل در خاورمیانه و ناکارآمدی رهیافت‌های ارائه شده، ملیت‌گرایی و دولت-ملت‌های شکل گرفته بر اساس این دین پوزیتیویستی است. مسائل کوردها با دولت-ملت‌های ایران، ترکیه، عراق، سوریه و درگیری‌های بی‌وقفه‌ی یک سده‌ی اخیر و مسئله‌ی اعراب-فلسطین قطعاً ناشی از همین ذهنیت مبتنی بر ملی‌گرایی بوده است. اگر چنین ذهنیتی در کار نمی‌بود، مسائل تا بدین حد عمق نمی‌یافت و چاره‌یابی آنها هم آسان‌تر می‌شد. بنابراین یکی از اساسی‌ترین راه‌کارها جهت چاره‌یابی مسائل و در رأس آن مسئله‌ی آزادی خلق‌ها بر خورداری از ذهنیت و نگرشی نوین به جهان و انسان است. تنها در این صورت قادر خواهیم بود با ارائه‌ی تعریفی صحیح از مسائل، راهکار و یا راهکارهای صحیح جهت چاره‌یابی آنها را به میان آوریم. بدون شک تا زمانیکه به صورتی ریشه‌ای از ذهنیت دولت-ملت‌گرا به‌منزله‌ی پارادایم حاکم بر یک قرن اخیر گذار صورت نگیرد، نخواهیم توانست تعریفی بجا از دموکراسی و نقش دموس در مدیریت و چاره‌یابی مسائل ارائه دهیم. اگر جهان ذهنیتی مان در چارچوب پارادایم دولت-ملت‌گرا شکل گرفته باشد که اینچنین نیز می‌باشد آنگاه نخواهیم توانست از جامعه‌ی دموکراتیک و اشکال مدیریتی که خودمدیریتی دموکراتیک یکی از آنهاست بحث به میان آوریم. چرا که جایی برای چنین تعریفی در ذهنیت ما وجود ندارد و نگرش ما نسبت به آن همواره آمیخته با پارانوی تجزیه طلبی و عکس‌العمل‌هایی چون دفاع از تمامیت ارضی و تقدیس وطن و فتیشیزه کردن آن خواهد بود. این همان عکس‌العملی است که ناسیونالیسم فارس، ترک و عرب تا به امروز در برابر کوردها و دیگر ملیت‌های موجود در خاورمیانه از خود نشان داده‌اند و همواره از استقرار نظامی دموکراتیک که در آن هویت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی همه‌ی خلق‌ها به رسمیت شناخته شود ممانعت به عمل آورده‌اند.

بنابراین پیش از هر چیز ما نیازمند تغییری پارادایماتیک در دنیای روح و ذهن‌مان هستیم؛ پس باید اصولی را که بر، بینش‌مان حاکم است و نگرش ما را نسبت به جهان، انسان و جامعه تشکیل می‌دهد مورد بازبینی قرار داده و با دستان خود، خویش‌مان را بسازیم. آن هم خودسازی بر اساس مکتب و یا پارادایمی نوین که هدف اساسی آن آزادی است و آزادی چیزی نیست جز خود بودن. فراموش نکنیم که «حیات اشتباه‌آمیز را نتوان صحیح زیست». اگر پارادایم‌مان اشتباه‌آمیز باشد، تمامی تلاش‌هایمان در راستای حیاتی صحیح عبث و بی‌فایده خواهد بود.

در این مقاله سعی خواهیم کرد بر مبنای پارادایم جامعه‌ی دموکراتیک، اکولوژیک، مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی و جهان‌بینی نشأت گرفته از این پارادایم که ایدئولوژی آپویی را در پی داشته و محصول چهل سال مبارزه‌ی بی‌امان رهبر خلق کورد (عبدالله اوجالان) است به تعریف و تشریح خودمدیریتی دموکراتیک در کوردستان بپردازیم. ضمن ارائه‌ی نمونه‌هایی از نظام‌های سیاسی خودگردان در جهان تلاش خواهیم کرد تا حد ممکن به جنبه‌های خودویژه و کاراکترستیک خودمدیریتی دموکراتیک مدنظر رهبر آپو اشاره نموده و بازتعریفی را که ایشان از سیاست و دموکراسی ارائه داده، در چارچوب خودمدیریتی دموکراتیک مبنا قرار دهیم. به علاوه با مدنظر قرار دادن مکتب آپویی تفاوت مابین خودمدیریتی با نظام کنفدرال دموکراتیک را که گاه‌ها هر دو یکسان در نظر گرفته می‌شوند را نیز توضیح خواهیم داد.

اصطلاح دولت- ملت اصطلاحی است که همزمان با عصر کاپیتالیسم به میان آمد و ساختاری است مد نظر بورژوازی که پیشینه‌ی تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی در آن وجود دارد. به عبارتی دولت- ملت حالت و نمود عینی یک ساختار سیاسی دولتی است؛ که در عین پیشینه‌ی تمرکز، حاوی بیشترین رد و انکار نیز می‌باشد. اساسی‌ترین هدف قشر بورژوا تصاحب از طریق انحصار و استثمار است و ساختار دولت- ملت که خطوط ترسیم شده‌ی جغرافیایی مشخص دارد، جهت این انحصار و استثمار مناسب‌ترین ساختار سیاسی است. احتمال اینکه در این محدوده‌ی جغرافیایی مشخص چندین تجمع اتنیکی که به مرحله تکوین ملت رسیده باشند، نیز وجود دارد. ساختارهای دولت- ملت‌گرا که چارچوب‌های بسیار مناسبی جهت توسعه و گسترش سرمایه‌داری می‌باشند، با مینا قرار دادن یک اتنیسیته، یک زبان و یک فرهنگ شکل گرفته‌اند. همین امر موجب شده است که مابین دولت- ملت‌ها و خلق‌ها، ملیت‌های جداگانه و تجمعات اتنیسته‌ای که در چارچوب مرزهای آن به سر می‌برند مسائل بسیاری به میان آیند. اساساً می‌توان سده‌ی ۲۰ را سده‌ی مبارزه‌ی این خلق‌ها و ملیت‌ها در برابر دول ملی‌گرا و استثمارگر عنوان نمود. سده‌ای که سراسر خون بوده و تنها دستاوردش برای تاریخ کشتار، آسیمیلیسیون، انکار و امحا بوده است.

باتوجه به اینکه دولت- ملت محصول نگرش یک دولت برای هر ملت می‌باشد، هر کدام از ملت‌های محروم نیز خواستار یک دولت- ملت بوده‌اند. چنین نگرشی حتی در سازمان ملل هم پذیرفته شده است. چپ کلاسیک هم با تأثیرپذیری از چنین نگرش و رویکردی و ارائه‌ی تفسیری بر این مینا که هر کدام از ملت‌ها حق تعیین سرنوشت خویش در چارچوب تشکیل یک دولت را دارند به نگرش دولت- ملت بورژوازی مشروعیت بخشیده است. این اندیشه‌ی چپگرایان در امر مبارزه‌ی ملل محروم، در طول سده‌ی بیست با اهداف دولت‌گرایانه تأثیرات مخرب بسیاری نیز دربرداشته است.

## ■ اشکال سازماندهی دولتی

در حال حاضر می‌توان اشکال سازماندهی دولتی را به این صورت ترتیب بندی نمود:

- سازماندهی دولتی بر اساس نظام فدراتیو
- سازماندهی دولتی یونیتار که در آنها خودگردانی فرهنگی و زبانی عملی می‌گردد
- سازماندهی دولتی‌ای که در آن نظام ایالتی اجرایی می‌شود
- سازماندهی دولتی‌ای که در آن با اتکا بر روش‌های همگون‌گرایانه زبان‌ها و فرهنگ‌های موجود

در چارچوب مرزهای خویش را نابود می‌کند و یا درصدد نابودی آنهاست

سوئیس، بلژیک، اسرائیل و کانادا جزو کشورهای هستند که به شکل فدراتیو سازماندهی شده‌اند. در سوئیس زبان‌های فرانسوی، ایتالیایی، آلمانی؛ در بلژیک زبان‌های فلان، فرانسوی، ولان و آلمانی؛ در اسرائیل زبان‌های عربی و عبرانی؛ و در کانادا زبان‌های فرانسوی و انگلیسی به صورتی رسمی در این کشورها تدریس شده و خلق‌های منسوب بدانها از اختیارات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برخوردارند. در میان این دولت‌ها چهار گروه خلقی در سوئیس از ساختاری سازماندهی شده برخوردارند. نمایندگان این چهار خلق سازماندهی شده از یک اتحادیه‌ی داوطلبانه برخوردارند. هر کدام از این خلق‌ها از حقوق سیاسی و اجتماعی برخوردار بوده و هیچ کدام نسبت به یکدیگر از امتیازهای خاصی برخوردار نمی‌باشند. نمایندگان این چهار خلق در عین حال دینامیسم‌های اساسی دولت سوئیس را تشکیل می‌دهند. این دینامیسم‌های اساسی از عناصر بنیادین سازماندهی دولت سوئیس می‌باشند.

- در درون ساختار یونینتر هم زبان و خلق‌های جداگانه می‌توانند به بیان و ابراز خویش بپردازند. برای نمونه فرانسه، ایتالیا، اتریش، آمریکا، فنلاند و یونان کشورهایی با ساختار یونینتر می‌باشند که در آنها خلق‌های جداگانه به بیان خویش می‌پردازند. در فرانسه اسیتانی، برتونی، باسکی، فلامنی و کورسیکی؛ در ایتالیا آلمانی، فرانسوی و اسلوونی؛ در اتریش اسلوونی، هراتی، چکی، مجاری و سرابی؛ در آمریکا اسپانیایی؛ در فنلاند سوئدی؛ و در یونان ترکی به صورتی رسمی آموزش داده می‌شوند.

در درون مرزهای ایتالیا گروه‌های خلقی‌ای وجود دارند که به زبان‌های ساردی، آلمانی، فرانسوی و اسلوونی تکلم می‌کنند. ایتالیا در زمانی مناسب با گروه‌های خلقی منسوب به این زبان‌ها به توافق رسیده و مسائل این خلق‌ها را در درون ساختار یونینتر خویش بر مبنای خودمدیریتی فرهنگی و زبانی چاره‌یابی نموده است. البته نباید تصور کرد که این توافق به آسانی صورت گرفته است؛ مناقشات و کشمکش‌ها جهت برقراری چنین نظامی تداعی‌گر یک بازی ماراثن است. در همین راستا توافق مورد نیاز در چارچوب قانون اساسی تحقق پذیرفته است. بر همین اساس می‌توان اظهار داشت امروزه در درون ساختار سیاسی کشور ایتالیا پنج گروه خلقی وجود دارند که دینامیسم‌های بنیادین این کشور را شکل می‌دهند. این گروه‌های خلقی در عین حال جزو عناصر اساسی سازماندهی دولتی در دولت نیز می‌باشند.

یکی دیگر از نمونه‌هایی که در ارتباط با موضوع مان می‌توان بدان اشاره کرد، کشور عراق است که ساختار سیاسی آن هنوز تازه بوده و نمونه‌ی خوبی است که می‌توان با نگاه دقیق بدان رهیافت فدره و مسائل و معضلات ناشی از آن را واشکافی کرد. بر کسی پوشیده نیست که امروزه در ساختار سیاسی کشور عراق عرصه‌ای که تحت عنوان شمال عراق و یا جنوب کوردستان تعریف می‌شود از نوعی خودمدیریتی برخوردار است. خودمدیریتی‌ای که مابین دولت-ملت و وضعیت فدره شناور است و در آن کوردها یک نیروی سازماندهی شده می‌باشند. البته نباید فراموش کرد که در درون این ساختار اعراب شیعی و سنی نیز هر کدام از قدرت و نیروی سازماندهی مختص به خویش برخوردارند. هر چند که این کشور به دلایل مختلف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای هنوز در نوعی مرحله‌ی گذار قرار دارد و این مرحله‌ی گذار ناشی از ذهنیت قدرت‌گرا و دولت‌گراست. اما به نظر می‌رسد بهترین و سالم‌ترین رهیافت جهت این کشور بدون آنکه حتی نیازی به تغییر در مرزهای یونینتر آن وجود داشته باشد، رهیافت خودمدیریتی دموکراتیک خواهد بود که در آن همه‌ی خلق‌ها و گروه‌های دینی و اثنیکی قادر به بیان آزادانه‌ی خویش خواهند بود. در ادامه‌ی این نوشتار نیز سعی خواهیم کرد به صورتی همه‌جانبه به تعریف و تشریح این مدل و یا رهیافت بپردازیم.

نمونه‌ی کنونی عراق که از نظر آکتوالیته و روزانگی مدل مناسبی است جهت تحقیق و واشکافی در عین حال بیانگر این واقعیت است، که در خاورمیانه به‌منزله‌ی منطقه‌ای که هر عرصه‌اش خصوصیت کوسموپولیتی دارد حتی مدل فدراتیو به‌رغم انعطاف موجود در آن نمی‌تواند پاسخگوی مسائل و معضلات خلق‌ها باشد. درهم تنیدگی فرهنگی و زبانی ناشی از همگون‌شدگی آزادانه که مقوله‌ای طبیعی و تاریخی است و همگون‌سازی اجباری ناشی از ذهنیت دولت-ملت‌گرا در طول یک سده‌ی اخیر، مانع از آن است که بتوان در جغرافیایی همچون عراق مدل فدراتیو که کاراکتری عموماً قدرت‌گرا و دولت-ملت‌گرا دارد را طرح‌ریزی و عملی کرد. برای نمونه تنها نگاهی به وضعیت امروز مناطق مورد مناقشه‌ی کوردها با دولت مرکزی عراق، می‌تواند مؤید این نظر ما باشد. نویسنده‌ی این مقال بر این باور است که نمی‌توان به هیچ‌وجه وضعیت کنونی در خاورمیانه را با عینک اروپایی تماشا کرد و خاورمیانه را زیر تیغ شابلون‌های غربی قرار داد و به مهندسی اجتماعی در آن پرداخت. ارائه‌ی نمونه‌هایی از کشورهای اروپایی در این نوشتار نیز تنها در راستای ذهنیت‌سازی جهت تعریفی جامع از خودمدیریتی دموکراتیک

به عنوان یک رهیافت سیاسی جهت چاره یابی مسائل است؛ وگر نه تاریخ خاورمیانه، خود سرشار از نمونه هایی است که در آن خلق ها سالیان مدید بدون هر گونه درگیری و مناقشه در نوعی همزیستی مسالمت آمیز به سر برده اند و می توان با الگوبرداری از آنها و تطابق علمی و به روز کردنشان بدانها جامه ی عمل پوشانید.

ساختارهای فدره و یا همان فدراسیون ها در واقع یکی از اشکال خودمدیریتی می باشند که در چارچوب قانون اساسی یک دولت و در میان مرزهای آن دولت به یک خلق و یا ملت داده می شود. اختیارات تفویض شده از مرکز به پیرامون از یک ساختار فدره به ساختار دیگر تفاوت دارد. در یک نگاه کلی می توان گفت در ساختارهای سیاسی فدره هر کدام از واحدهای سیاسی باتوجه به چارچوبی که در قانون اساسی مشخص شده، نسبت به مرکز یا دولت فدرال مسئول می باشد. علی رغم آنکه هر کدام از این واحدها از قوای قانون گذاری، اجرایی و دادگستری برخوردارند اما این قانون اساسی مرکزی است که میزان اختیارات آنها را مشخص و تحدید می کند. این قانون اساسی می تواند دموکراتیک باشد و یا خیر؛ زیرا ساختار سیاسی فدراتیو نه تنها در دولت هایی که به دموکراسی احترام می ورزند بلکه در دولت های غیردموکراتیک هم مصداق عملی دارد.

یکی از نظام های سیاسی نزدیک به فدراسیون نظام ایالتی و یا استانی است. بسیاری از کشورهای که ساختار سیاسی ایالتی دارند جنبه های مشترک زیادی با دولت های فدرال دارند. در اکثر کشورهای فدراتیو واحدهای سیاسی و یا یونیت های بومی تحت عنوان ایالت نامگذاری می شوند. برای نمونه آمریکا با عنوان ایالات متحده ی آمریکا تعریف می شود. به هر کدام از بخش ها و یونیت های آن نیز ایالت گفته می شود و ساختار حکومتی آن نیز فدرال می باشد. نوع وظایف و اختیارات هر کدام از ایالات [که این وظایف و اختیارات از یک ایالت به ایالت دیگر می تواند متفاوت باشد] نیز در قانون اساسی فدرال تعریف شده است. ساختار سیاسی بسیاری از دیگر کشورهای جهان نیز ایالتی و یا استانی می باشد اما این امر به معنای دموکراتیک بودن آن کشور نیست. نمونه ی بارز این مثال کشور ایران است که ساختاری استانی دارد. در ساختار سیاسی ایران که نمونه ی اعلا ی تمرکزگرایی است به هیچ وجه نمی توان از اختیارات بومی و یا لوکال در استان ها بحث کرد. ظرفیت های لوکال در حد کمینه به کار گرفته می شوند. همه ی امور از مرکز جهت دهی می شوند. تمامی استانداران از سوی وزارت کشور تعیین شده و در اکثر موارد این استانداران بومی نیستند. این در حالی است که یکی از اصول اساسی دموکراسی مشارکت مستقیم مردم در امور قانون گذاری، اجرایی و دادپروری مربوط به خویش در محل زندگی شان است. از نمونه های دیگر نظام های ایالتی می توان به کشورهای پاکستان و افغانستان اشاره کرد؛ که اگرچه این کشورها نیز، نمی توانند از صافی دموکراسی عبور نمایند اما در مقایسه با ایران تا حدودی نرم تر می باشد. بلژیک نیز یکی دیگر از نمونه هایی است که می توان در رابطه با آن به تأمل پرداخت. در این کشور سه جامعه ی متفاوت (فلامن ها، والون های فرانسوی زبان و آلمانی زبان ها) در سه منطقه و به صورتی درهم تنیده و در گستره ی یک ساختار فدرال زندگی می کنند. این کشور که در سال ۱۸۳۰ استقلال خویش را اعلام نمود در طول ۳۰ سال اخیر ساختار فدرال خویش را به تدریج تقویت نموده است. اولین ماده ی قانون اساسی این کشور به این مورد اشاره می کند: بلژیک دولتی است فدرال متشکل از تجمعات و مناطق مختلف. با تغییراتی که در سال ۱۹۹۳ در قانون اساسی این کشور رخ داد این کشور هرچه بیشتر به سوی فدراسیونی منعطف گام برداشت. در بروکسل فلامن ها و والون ها به صورتی درهم تنیده زندگی می کنند. در شمال کشور فلامن ها و در جنوب کشور والون ها بخش عمده ی جمعیت را تشکیل می دهند. اما بایستی ابراز داشت که در بسیاری از مناطق این دو جامعه به صورتی متداخل و با حفظ احترام متقابل زندگی می کنند. آلمانی زبان ها بیشتر در منطقه ی والون و نزدیک به مرزهای آلمان به سر می برند. مدیریت های بومی بر مبنای تمایز زبانی و فرهنگی شان بخش اعظم اختیارات حکومت فدرال را در اختیار گرفته اند. می توان مناطق والون و بروکسل را به

ایالات آمریکا و یا نظام ایالتی آلمان هم تشبیه کرد. این سه منطقه که از نظام پارلمانی و نیروی اجرایی مختص به خویش برخوردارند در رابطه با موضوعاتی چون آموزش، امنیت، سیاست‌های بهداشتی، ارتباطات و محیط زیست اختیارات بسیاری دارند.

- علاوه بر نظام‌های فدراتیو و یا ایالتی می‌توان به نوعی دیگر از ستاتوهای سیاسی اشاره کرد که بدانها خودگردانی منطقه‌ای گفته می‌شود. مرزهای این خودگردانی، میزان اختیارات و وظایف این نوع از ستاتوهای سیاسی نیز در قانون اساسی تعیین می‌شود. این ساختارها در مقایسه با ساختارهای فدرال از اختیارات کمتری برخوردارند. مسئولیت‌ها و حوزه‌ی اختیارات در قانون اساسی مشخص می‌شود. در دولت‌هایی که دارای چنین خودگردانی‌های در چارچوب مرزهای خود می‌باشند نیز لزوماً نمی‌توان از دموکراتیک بودن بحث کرد. برخی از کشورها نسبت به اصول اولیه‌ی دموکراسی احترام می‌ورزند و برخی نه. حتی در خود، ساختارهای خودگردان نیز احتمال اینکه دموکراسی و اصول اولیه‌ی آن رعایت نشود بسیار زیاد است. نباید این نکته را فراموش کنیم که خودگردانی تنها جنبه‌ای سیاسی دارد و نوع رابطه‌ی منطقه‌ی خودگردان با دولت مرکزی را بیان می‌کند. بنابراین محتوا و درون‌مایه‌ی این ساختار خودگردان مقوله‌ای جداگانه است که دموکراتیک بودن و نبودن آن بستگی به عوامل بسیاری دارد که در بحث و تشریح خودمدیریتی دموکراتیک که مبحث اساسی نوشتار ماست بدانها اشاره خواهیم کرد. اگر دولت مذکور نسبت به دموکراسی احترام بورزد احتمال پیشروی منطقه‌ی خودگردان به سوی دموکراسی نیز، افزایش می‌یابد. از دیگر سو، خود منطقه‌ی خودگردان نیز با مبارزه می‌تواند حوزه‌ی اختیارات دولت مرکزی را محدود نماید. یکی از بهترین نمونه‌ها جهت توضیح این مورد که وجود انسیتایو و اختیارات در عرصه‌های لوکال نمی‌تواند به معنای دموکراسی باشد، اتونومی‌های بومی در دولت‌های فئودال به خصوص نوع شرقی آن می‌باشد. با نگاهی به تاریخ به راحتی می‌توان به این نکته پی برد که علی‌رغم آنکه این اتونومی‌ها گه‌گاهی علیه دولت فئودال مرکزی و تحدید اختیارات آن شوریده‌اند نیز، اما این امر به معنای وجود دموکراسی در آنها نیست. در غرب نیز همین امر در رابطه با پرنس‌نشین‌های بومی اروپا که از موقعیتی نسبتاً خوگردان برخوردار بوده‌اند مصداق دارد.

- یکی از مدل‌هایی که در برخی از کشورها اجرایی شده و در رابطه با چاره‌یابی مسائل ملی مطرح می‌شود خودمدیریتی فرهنگی است. خودمدیریتی فرهنگی یکی از مدل‌هایی است که امروز در بسیاری از کشورهای جهان اجرا می‌شود. این مدل جهت چاره‌یابی مسائل بسیاری از تجمعات فرهنگی به میان آمده است. همان‌گونه که از عنوان این مدل مشخص است محوریت به کاربرد آزادانه‌ی حقوق فرهنگی ملت و یا تجمع مذکور داده می‌شود. به همین دلیل این مدل با اصطلاحات جغرافیایی فدره، ایالت و یا منطقه تفاوت دارد. اگرچه در برخی کشورهای جهان می‌توان به مدل خودمدیریتی فرهنگی منطقه‌ای هم برخورد اما حتی در این کشورها هم مبنای کار حقوق فرهنگی و یا خودمدیریتی فرهنگی است. در این نوع از خودمدیریتی موضوع حایز اهمیت، نحوه‌ی مناسبات جامعه‌ی فرهنگی با دولتی است که این جامعه در محدوده‌ی مرزهای آن قرار دارد. همین امر در رابطه با مدل‌های فدراتیو و یا منطقه‌ای هم مصداق دارد.

حوزه‌ی فرهنگ برای هر جامعه و یا ملتی بیانگر کدهای ژنتیکی اجتماعی‌ای است که در طول تاریخ تداوم یافته، به آن جامعه شخصیت بخشیده و آن را از دیگر اجتماعات متمایز می‌سازد. بنابراین فرهنگ همیشه حامل اطلاعات وراثتی پیکره‌ی زنده و پویای جامعه است؛ که در عین تغییر و تحول طبیعی، تداوم می‌یابد و جامعه را سرپا نگاه می‌دارد. ذهنیت (زبان، طرز اندیشیدن، معیارهای ارزش‌گزاری و انتخاب، ارزش‌های اخلاقی و متافیزیک و..)



و بیان عینی نوع ذهنیت در جهان رئال با هم فرهنگ یک جامعه و یا کمونته را تشکیل می دهند. به هنگام تعریف خودمدیریتی فرهنگی بایستی این تعریف را مبنا قرار داد. یعنی تنها در صورتی می توان یک خودمدیریتی و یا اتونومی را فرهنگی نامید که جامعه‌ی مذکور بتواند بدون هیچ گونه مانعی از این حقوق فرهنگی خویش که هویت آن را تشکیل می دهد، بهره مند باشد. امروزه این نوع از خودمدیریتی با اساس قرار دادن قانون اساسی بسیاری از کشورها اجرا می شود. تفاوت اساسی خودمدیریتی فرهنگی با خودمدیریتی سیاسی این است که این خودمدیریتی فاقد اختیارات سیاسی است و یا اینکه این اختیارات بسیار محدود می باشند. گاهاً به خودمدیریتی فرهنگی خلقی که در یک منطقه‌ی جغرافیایی به صورتی هموژن زندگی می کند، خودمدیریتی فرهنگی منطقه‌ای هم گفته می شود. نکته‌ی حائز اهمیت این است که حتی در این نوع از خودمدیریتی نیز جامعه‌ی مذکور تنها در امر به کارگیری دنیای فرهنگی خویش آزاد است اما تمامی امور دیگر را دولت مرکزی برعهده داشته و جامعه‌ی فرهنگی نمی تواند در بسیاری از این امور دخالتی داشته باشد.

در صدر گفتگوهای مربوط به خودمدیریتی فرهنگی، پیشنهادهای مربوط به خودمدیریتی فرهنگی یهودیان روسیه قرار دارد. باتوجه به اینکه یهودیان روسیه در بسیاری از مناطق این کشور به صورتی پراکنده زندگی می کنند، فراهم آوردن شرایط جهت گسترش و توسعه‌ی فرهنگی خویش را تحت عنوان خودمدیریتی فرهنگی خواستار شده‌اند. این مطالبات با عکس‌العمل‌های جناح‌های راست‌گرا هم مواجه شده است. همین مورد در رابطه با ترک‌های بلغارستان هم صدق می کند. در حال حاضر خلق ترک در این کشور از نوعی خودمدیریتی فرهنگی برخوردار است. به نظر می رسد همزمان با گسترش پروسه‌ی دموکراتیزاسیون در این کشور این خلق هرچه بیشتر خواهد توانست عرصه‌ی این خودمدیریتی را گسترده تر نماید.

امروزه خودمدیریتی فرهنگی در بسیاری از کشورهای جهان مصداق عملی دارد. بسیاری از گروه‌های خلقی و تجمعاتی که در بسیاری از دولت‌ها بدانها اقلیت گفته می شود با گسترش گفتمان دموکراسی در حال گذار به مرحله‌ی خودمدیریتی فرهنگی جهت صیانت از هویت، زبان و فرهنگ‌شان می باشند. این مرحله را در عین حال می توان مرحله‌ی فروپاشی تدریجی ذهنیت دولت-ملت‌گرا که در آن جایی برای تکثر وجود ندارد نیز عنوان کرد. قطعاً دوره‌ی پسادولت-ملت‌گرایی (دولت-ملتهایی که نسبت به دولت‌های سده‌ی بیست و قبل از آن منعطف تر می باشند) دوره‌ی رشد و گسترش هرچه بیشتر فرهنگ‌هایی خواهد بود که روزگاری ذهنیت تک‌گرا آنها را به حاشیه رانده و سعی در نابودیشان نموده بود.

در رابطه با موضوع خودمدیریتی دموکراتیک، ارائه‌ی تعریفی کلی از کنفدرالیسم دموکراتیک به منزله‌ی ساختار سیاسی مدرنیته‌ی دموکراتیک در پارادایم و یا مکتب جامعه‌ی دموکراتیک-اکولوژیک مبتنی بر آزادی خواهی جنسیتی نیز ضروری است. هر پارادایمی ضرورتاً دربردارنده‌ی نوعی جهان بینی است و جهان بینی یا نگرش کلی به جهان از نقطه‌نظری فلسفی بنیان و یا شالوده‌ی پارادایم را تشکیل می دهد؛ و این جهان بینی است که به تولید ایدئولوژی می پردازد. زیرا نگرش ما نسبت به جهان الزاماً باید و نبایدها را به میان می آورد و این باید و نبایدها نیز منطق فکر و یا همان شناخت فکری ما را که بدان ایدئولوژی گفته می شود، به وجود می آورند. جهان بینی به منزله‌ی پایه‌ی مکتب، که در اینجا منظورمان همان پارادایم می باشد، اصولاً می بایستی از سه ستون تشکیل شود. انسان، جامعه و تاریخ؛ که در اینجا منظورمان بیشتر فلسفه‌ی انسان، جامعه و تاریخ است. اگر بخواهیم ذهنیت حاصل از این مکتب را که رهبر آپو در دفاعیات خویش به تفصیل آنها را توضیح داده در دنیای رئال پیاده نماییم؛ نتیجه‌اش همان نظامی است که امروزه، جنبش نوین کوردی بدان KCK یا همان کنفدرالسم جوامع دموکراتیک کوردستان می گوید. از این منظر باید کنفدرالیسم دموکراتیک را مجموعه‌ی نهادهایی بدانیم که چارچوب کلی، ابژکتیو و یا

عینی پارادایم آپویی را تشکیل می‌دهد. این چارچوب حاصل از نهادها و انستیتوهای به موازات نهادهای دولتی تشکیل می‌شوند و هدف‌شان براندازی این نهادها و یا تغییر مرزها نیست. اساسی‌ترین حوزه‌ی فعالیت این ساختار سیاسی، جامعه‌ی مدنی و یا جامعه‌ی غیردولتی است.

در راستای ارائه‌ی تعریفی دقیق از کنفدراسیون دموکراتیک نقطه‌ی اتکایمان پارادایم جامعه‌ی دموکراتیک، اکولوژیک، مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی خواهد بود. بایستی کنفدراسیون را بر مبنای جامعه و ساختاربندی‌های اجتماعی مورد بحث و گفتگو قرار داد. از نظر اصطلاحی کنفدراسیونی می‌تواند حامل صفت دموکراتیک باشد که بر مبنای ساختاربندی‌های دموکراتیک تکوین یافته باشد. یعنی کنفدراسیون دولت‌ها را به هیچ‌وجه نمی‌توان در این کاتگوری قرار داد. آنچه که مدنظر ماست کنفدراسیونی است بر اساس ساختاربندی‌های دموکراتیک جهت تشکیل کنفدراسیون دولت‌ها چندین دولت در یک گستره قرار گرفته، اصولی مشترک به میان آمده و حرکت در چارچوب این اصول این نوع از کنفدراسیون را به میان می‌آورد. اما در امر تکوین کنفدراسیون دموکراتیک آنچه که هدف است دموکراسی و اعمال آن در تمامی عرصه‌های حیات اجتماعی می‌باشد. نمی‌توان خود ساختار کنفدراتیو را هم‌تراز دموکراسی طبیعی دانست. نه تنها کنفدراسیون بلکه هیچ یک از ساختارهای سیاسی به تنهایی نمی‌توانند دموکراتیک باشند. همان‌گونه که یک فدراسیون می‌تواند دموکراتیک نباشد، یک کنفدراسیون نیز می‌تواند حامل همین ویژگی باشد. یعنی قاعده‌ای وجود ندارد که تشکیل کنفدراسیون را منوط و مشروط به امر دموکراسی نماید. همان‌گونه که می‌دانیم ساختارهای سیاسی یونیتار حاوی نوعی کلیت بوده، مکانیسم‌های تصمیم‌گیری مرکزی بوده و مقوله‌های مربوط به اجرایی نمودن و کنترل این تصمیمات نیز بر عهده‌ی همین مرکز است. ساختارهای فدرال از دو نوع یونیتار تشکیل می‌شوند؛ بخش مرکزی و بخش منطقه‌ای؛ در ساختارهای فدرال نیز تصمیمات نهایی بر عهده‌ی مرکز می‌باشد. کنفدراسیون از نظر ساختاری کثرت‌گراست و تصمیمات نتیجه‌ی اجماع عمومی است. در رابطه با عملی نمودن و کنترل این تصمیمات نیز هر کدام از بخش‌های کنفدراسیون مستقل عمل کرده و از انسیاتو و اختیار عمل برخوردار است. نباید این نکته را هم از یاد برد که حتی در ساختار کنفدرال نیز مرکز‌گرایی صرفاً به گفتار محدود نمانده و از ارزش سیاسی برخوردار است. یکی از اساسی‌ترین تفاوت‌های مابین ساختارهای یونیتار و کنفدرال نیز از همین جا ناشی می‌شود. یعنی ساختارهای سیاسی این دو، مراحل تصمیم‌گیری، اجرای این تصمیمات و مکانیسم‌های نظارت و کنترل آنها متفاوتند. اگر توجه داشته باشیم در تمامی این تعاریف همیشه یکی از دو مورد، ساختار سیاسی یا مکانیسم‌های تصمیم‌گیری و اولویت مطرح می‌شود. یعنی سعی کردیم بیشتر با توجه به ساختاربندی سیاسی به ارزیابی آنها پردازیم. دلیل این امر نیز مشخص است؛ این اصطلاحات در علم سیاست و حقوق دولتی بر این مبنا تعریف شده‌اند. به هر حال ما نمی‌توانیم صرفاً به این تعاریف اکتفا نماییم. همان‌طور که در بالا هم اشاره نمودیم هیچ کنفدراسیونی نمی‌تواند در عین حال دموکراتیک هم باشد. یک کنفدراسیون می‌تواند به شکل مونارشی و الیگارشی هم مدیریت شود. به عبارتی ساختاربندی کنفدراتیو می‌تواند طیفی از تفاوت‌ها را دربرگیرد. گاهاً ساختار کنفدراتیوی که از سوی رهبر آپو ارائه شده است با جمهوری، سوسیالیسم و برخی از دیگر نظام‌های مدرن اشتباه گرفته می‌شود. در حالی که چنین نیست. نمی‌توان کنفدرالیسم دموکراتیک را بر مبنای دولتی و حقوقی که دولت‌ها را به میان می‌آورد و یا تجمع یونیتارهای سیاسی و مناسبات مابین آنها تعریف کرد. بی‌جهت نیست که به این ساختار کنفدرالیسم دموکراتیک می‌گوییم. چراکه کنفدراسیون‌های دولتی به هیچ‌وجه نمی‌توانند دموکراتیک باشند. آنها تنها می‌توانند به دموکراسی احترام بگذارند و ساختارهای دموکراتیک خلق‌محور را به رسمیت بشناسند. به هنگام بحث از کنفدرالیسم دموکراتیک بایستی یکی از خصوصیات بنیادین آن را به خوبی درک کرد و آن این است که در این ساختار تعاریف بر مبنای یونیتارهای سیاسی و به‌ویژه دولت‌ها نیست.

در کنفدرالیسم دموکراتیک این ساختار بندی های دموکراتیک و خلق محورند، که گرد هم می آیند. از این نظر کنفدرالیسم دموکراتیک را می توان نتیجه ی سازماندهی دموکراتیک جامعه در همه ی عرصه های زندگی اجتماعی نیز برشمرد. می توان بدان سازماندهی ملتی دموکراتیک گفت که دولت نیست و دولت را هدف قرار نمی دهد. برای نمونه می توان مسئله ی کورد در خاورمیانه را از این طریق چاره یابی کرد. کوردها می توانند در هر بخشی از کوردستان با برقراری مناسبات کنفدرال با یکدیگر بدون آنکه نیازی به تغییر مرزهای سیاسی وجود داشته باشد سازماندهی کنفدراتیو خویش را به میان آورند. بدین ترتیب کوردها می توانند به پل ارتباطی ای مبدل شوند که مناسبات کشورهای منطقه با یکدیگر را هر چه بیشتر تقویت می کند. می توان به نمونه های تاریخی بسیاری در این رابطه برخورد. دموکراسی آتن یکی از این نمونه هاست. حتی در دوران سومریان نیز می توان به این نوع از سازماندهی برخورد. این در حالی است که امروزه شاهد ظهور کنفدرالیسم اروپا نیز می باشیم. در خاورمیانه نیز می توان کنفدرالیسم دموکراتیک خلق های خاورمیانه را به میان آورد. امروزه کوردها به پیشاهنگان این نوع از سازماندهی مبدل شده اند. کوردها بر همین مبنا در حال ایجاد مناسبات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در میان خود بوده و مرزهای دولتی را نیز به هیچ وجه مانعی بر سر راه خویش نمی شمارند. این امر به هیچ وجه تضادی با ساختار یونینتر دولت های ایران و ترکیه هم ندارد. چرا که هدف از میان برداشتن مرزها نیست. تنها رهیافت جهت بیرون آوردن کوردها از وضعیت موجود نیز همین ساختار کنفدراتیو است. این رهیافت در عین حال مدل دولت-ملت کوردی را بی تأثیر می سازد. در غیر این صورت شاهد پروسه ی بی وقفه ی جنگ و درگیری در کوردستان به مانند وضعیت لاینحل اسرائیل و فلسطین خواهیم بود. یکی از شرایط بنیادین جهت حرکت به سوی دموکراسی در کوردستان نیز گشایش های دموکراتیک در دولت ملتهایی است که کوردستان در میان آن تجزیه شده است. اگر دولت-ملت های منطقه و در رأس آنها ایران، ترکیه و حتی دولت-ملت کوچک کورد در شمال عراق در برابر این پروسه مانع ایجاد نکنند، کنفدرالیسم دموکراتیک کوردستان می تواند مدلی عالی باشد جهت گذار تمامی خلق های خاورمیانه از وضعیت موجود به سوی دموکراتیزاسیون. هنوز نمی توان در رابطه با سر نوشت این نظام که خود پارادایمی نوین است و بینشی کاملاً فلسفی نسبت به انسان، جامعه و تاریخ دارد به یقین سخن گفت. اما آنچه که بدیهی به نظر می رسد این است که خاورمیانه جهت گذار از بحران و کائوس کنونی به شدت نیازمند چنین پارادایمی است. نباید فراموش کرد تا زمانی که ذهنیت و بینش نسبت به جهان، انسان و تاریخ دگرگون نشود نمی توان انتظار تغییر در دنیای ابژکتیو و رئال را داشت. رابطه ی دیالکتیک ذهنیت و عینیت چنین امری را مقتضی می گرداند.

### ■ خودمدیریتی دموکراتیک

همچنان که پیداست شرط بنیادین برای این نوع از خودمدیریتی وجود دموکراسی رادیکال و یا همان دموکراسی ای است که در آن نقش اساسی بر دوش دموس (جامعه) قرار دارد. یکی دیگر از اصول اساسی برای برقراری این خودمدیریتی، تغییرات لازمه در در قانون اساسی است. برای نمونه اگر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هویت ملی کوردها را به رسمیت بشناسد، در آن صورت به راحتی می توان مسئله ی کورد را در چارچوب قانون اساسی و مطابق با وضعیت کنونی ایران چاره یابی کرد. تصریح هویت کوردی به منزله ی یک ملت در قانون اساسی برخی امور را مقتضی می گرداند؛ که از جمله ی آنها می توان به این موارد اشاره کرد: علاوه بر زبان فارسی که در محافل رسمی مورد استفاده قرار می گیرد و زبان آموزش رسمی کشور است، زبان کوردی نیز به زبان آموزشی کوردزبانان مبدل خواهد شد و تمامی موانع پیش رو از میان خواهند رفت؛ به علاوه فرهنگ کوردی با تمامی ابعادش

به صورتی آزادانه و بدون آنکه مانعی در برابر آن وجود داشته باشد به رشد و گسترش خویش ادامه خواهد داد. در واقع اصل دموکراسی این مورد را الزامی می‌کند که تمامی امکانات موجود جهت گسترش زبان و فرهنگ فارسی در رابطه با زبان و فرهنگ کوردی نیز صدق کند و به کار برده شوند. این مورد در رابطه با دیگر فرهنگ‌ها و زبان‌های موجود در جغرافیای ایران من جمله خلق‌های آذری، عرب، بلوچ، هزاره، گیلگی و... نیز صدق می‌کند. مواردی که بر زبان رانده شد تا حدودی نوعی خودمدیریتی فرهنگی را که در بالا بدان اشاره نمودیم تداعی می‌کند اما خودمدیریتی دموکراتیک بسیار فراتر از نکاتی است که بدانها اشاره شد. یکی از شرایط اساسی جهت برقراری این نوع از خودمدیریتی این است که دولت ایران پیش از هر چیزی، دموکراتیزه گردد و به اصل دموکراسی رادیکال خلق‌ها احترام بگذارد. از نظر ساختاری دولت ایران نوعی جمهوری است. اما این جمهوری تاکنون نتوانسته لایق نام و عنوانش باشد. جمهوری به منزله‌ی یک ساختار سیاسی دولتی یکی از انواع دولت است که تا حدودی حالتی منعطف دارد و برای گشایش‌های دموکراتیک مساعد است. در همین رابطه رهبر آپو در کتاب نقشه‌ی راه با اشاره به موضوع دموکراسی و جمهوری چنین می‌گوید: «یکی دیگر از عوامل به «دیگری مبدل نمودن» این است که جمهوری (به عنوان شکلی از دولت) را به دولت-ملت به‌ویژه شکلی از دولت-ملت‌گرایی قاطعانه تعبیر و تفسیر نماییم. رژیم دولتی ایده‌آل برای جمهوری نه دولت-ملت، بلکه دولت دموکراتیک است. یک دولت نمی‌تواند در عین حال هم دولت-ملت باشد و هم دموکراتیک. این دو صفت با یکدیگر در چالش قرار دارند. دولت دموکراتیک، دولتی است که به روی نظامی دموکراتیک باز بوده و با آن به سازش دست می‌یابد. دولت-ملت نه تنها دارای چنین هدفی نبوده بلکه برعکس جامعه‌ی دموکراتیک را در درون خویش استحاله می‌نماید. اصل چاره‌یابی دموکراتیک با جمهوری مطابقت دارد، اما قادر نیست همان تطابق را با دولت-ملت برقرار نماید. مورد حائز اهمیت این است که جمهوری به منزله‌ی سازمان همگرای دموکراتیزاسیون در نظر گرفته شده و تأسیس شود. ایدئولوژیک نمودن شکل دولت و یا جمهوری و پیوند ندادن آن به یک اتنیسیته و یا یک دین، از نقطه نظر چاره‌یابی دموکراتیک حائز اهمیت است. مطرح نمودن تعریفی حقوقی از جمهوری به منزله‌ی سازمان همگرای دموکراتیک تمامی شهروندان صحیح‌ترین کاری است که می‌توان انجام داد. یعنی تعریف جمهوری به منزله‌ی سازماندهی حقوق دموکراتیک تمامی شهروندان، از اهمیت بسزایی برخوردار است. به این ترتیب اصل اجتماعی و اصل لائیسزم نیز به شکلی حقیقی به محتوای این تعریف افزوده می‌شود. تنها در صورت ارائه‌ی چنین تعریف صریحی از جمهوری آن را به یک اتنیسیته، دین و ایدئولوژی وابسته نخواهیم نمود. برای نمونه بیان آن بدون افزودن اصطلاحات کورد و ترک (که اتنیسیته و نژاد را در بر می‌گیرند) و همچنین دین و صفاتی نظیر اسلامی، مسیحی و تسنن (به منزله‌ی بیانات ایدئولوژیک) در برگیرنده بوده و کلیت را برقرار خواهد کرد».

در پرتو همین تعریف می‌توان به برخی از کاستی‌های موجود در جمهوری اسلامی ایران که بیش از سه دهه است تداوم دارد اشاره کرد. اولاً؛ جمهوری در کشوری همچون ایران با خلق‌ها و ادیان و مذاهب بسیار نمی‌تواند صرفاً مَهر اسلامیت را بر پیشانی داشته باشد. جمهوری تداعی گر نوعی از دموکراسی است اما افزودن یک صفت ایدئولوژیک بر آن به معنای رد تمامی دیگر عقاید، باورداشته‌ها و مذاهبی است که در چارچوب مرزهای ایران زندگی می‌کنند و این نیز در تقابل و تضاد کامل با اصل دموکراسی قرار دارد. دوماً؛ در جغرافیای همچون ایران که رنگین‌کمانی از زبان‌ها و فرهنگ‌هاست، پیوند دادن این جغرافیا به یک اتنیسیته یعنی اتنیسیته‌ی فارس نه تنها با اصل دموکراسی بلکه با اصل وجدان و اخلاق هم منافات دارد. بنابراین جمهوری اسلامی ایران پیش از هر چیزی نیازمند نوعی رفرم در ساختار سیاسی است تا بتواند در قالب یک جمهوری دموکراتیک بگنجد. جهت دموکراتیزه کردن ایران اصل خودمدیریتی دموکراتیک نمی‌تواند، نخست محدود به کوردها باشد و در وهله‌ی دوم تنها و

تنها اسلامی باشد. برای نمونه خلق‌های آذری و عرب با زبان و فرهنگ خویش می‌توانند به صورتی دموکراتیک و آزاد در چارچوب مرزهای ایران زندگی کرده و این امر تنها می‌تواند در چارچوب خودمدیریتی دموکراتیک که در بردارنده‌ی مجالس بومی است و حیات سیاسی و اجتماعی خلق‌ها را تأمین می‌کند برقرار شود. برقراری خودمدیریتی را می‌توان شکل به‌روز شده و ارتقاء یافته‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی عنوان کرد که هرگز اجرایی نشد. از این نظر می‌توان خودمدیریتی دموکراتیک را کاربرد آزادانه و دموکراتیک حقوق اجتناب‌ناپذیر یک خلق نیز عنوان کرد.

ما در برهه‌ای از تاریخ به سر می‌بریم که در آن به رسمیت شناختن حق حیات آزاد یک انسان به تنهایی ناکافی است. دموکراسی به رسمیت شناختن سازماندهی و اندیشیدن آزاد انسان‌ها را نیز اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. بنابراین کوردها به منزله‌ی خلقی اصیل که هزاران سال است در جغرافیای خاورمیانه زندگی می‌کنند، این حق را دارند که مجالس دموکراتیک خویش را به میان آورند و مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی و... را با دست‌ان خویش چاره‌یابی نمایند. آنها این حق را دارند که ساختار مدیریتی خود را مستقیماً و بدون دخالت دولت تشکیل دهند بدون آنکه حتی چارچوب یونیت‌های ایران را از میان بردارند. مدیریت‌های بومی یکی دیگر از ابعاد اساسی خودمدیریتی دموکراتیک را تشکیل می‌دهند، امروزه تقویت مدیریت‌های بومی به یکی از گرایش‌های اساسی دموکراتیک تبدیل شده و همگان بر این باورند که تشکیل مجالس بومی در جغرافیایی که تکثر، صفت اساسی آن است می‌تواند در چاره‌یابی بسیاری از مسائل ملی راه‌گشا باشد. در عصری که دولت‌ها به تدریج کوچک‌تر می‌شوند نیاز به چنین مجالسی هر روز بیش از پیش احساس می‌شود. یکی از نتایج مستقیم تأسیس چنین مجالسی این است که خلق‌ها بدون آنکه با دولت‌ها در تقابل قرار گیرند مسائل خویش را مستقیماً چاره‌یابی می‌کنند.

خودمدیریتی دموکراتیک در واقع نوعی قرارداد با دولت است؛ که در قانون اساسی آن دولت، پوشش داده می‌شود. از این نظر می‌توان گفت در فرمول «دموکراسی + دولت» خودمدیریتی نقش رابط را دارد. در اینجا لازم است به توضیحی در رابطه با خودمدیریتی دموکراتیک و کنفدرالیسم دموکراتیک پردازیم. کنفدرالیسم دموکراتیک، سازماندهی دموکراتیک است که از توده‌های مردمی آغاز می‌شود و شکل زندگی در این نظام برای تمامی دولت‌ها صدق می‌کند. در نظام کمونالیسم دموکراتیک موضوعی تماماً دموکراتیک در برابر دولت و یا نظام دولت‌گرا اتخاذ می‌گردد. در اینجا تنها اصل مورد نیاز این است که دولت از هر نوعی که باشد به دموکراسی احترام بگذارد و در برابر سازماندهی‌های دموکراتیک مانع تراشی ننماید. در این صورت کنفدرالیسم دموکراتیک نیز مناسباتش را با دولت از راه دولت + کنفدرالیسم دموکراتیک سازماندهی خواهد کرد؛ بدون آنکه نیازی به رد همدیگر وجود داشته باشد. مبنای کار، سازش اصولی است. کنفدرالیسم دموکراتیک بدون نادیده‌انگاشتن دولت مدلی است که نهادینه‌سازی دموکراتیک خلق‌ها را اساس قرار می‌دهد. برای فدراسیون چنین چیزی صدق نمی‌کند. آنچه که برای نظام فدراتیو اهمیت دارد اتونومی‌ای است که از دولت می‌گیرد. فدراسیون پس از آنکه به خواست خویش رسید در بیشتر موارد نقش همان دولت را در منطقه‌ی برقرار شده ایفا می‌کند و در نودونه درصد روابط دولت را تکثیر می‌کند. خودمدیریتی دموکراتیک یک قرارداد حقوقی است که با دولت عقد می‌شود و قانون اساسی نقش بنیادین را در این امر ایفا می‌نماید. اما کنفدرالیسم دموکراتیک گستره‌ای بسیار وسیع‌تر را دربر می‌گیرد و بیان زندگی همه‌جانبه‌ی آزاد و دموکراتیک خلق کورد در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است که بر مبنای نهادینه‌سازی دموکراتیک خلق کوردستان شکل می‌گیرد. به همین دلیل نظام فدراتیو حداقل در منطقه‌ای همچون خاورمیانه و به خصوص جغرافیای ایران بر خلاف مدعیان کلاسیک آن نمی‌تواند پاسخگوی نیازها و مسائل خلق‌ها باشد. فدراسیون در واقع نوعی پروتو دولت است. به همین دلیل ما موقعیت آن را در برابر کنفدرالیسم دموکراتیک

همچون موقعیت یک دولت ارزیابی می‌کنیم. نمونه‌ی عینی در همین رابطه وضعیت کنونی شمال عراق (جنوب کوردستان) می‌باشد. اگرچه برای بسیاری از کوردها وضعیت این بخش از کوردستان یک دستاورد مهم تلقی می‌شود اما این امر به معنای دموکراتیک بودن ساختار سیاسی آن نمی‌باشد. خط مشی دموکراتیک و آزادی خواهانه در فلسفه‌ی آپویی اقتضا می‌کند که ما خلق کورد را چه در چارچوب دولت کوچک کورد و چه در سایر دولت‌ها بر مبنای دموکراتیک سازماندهی نماییم. به هر حال به این نکته اکتفا خواهیم کرد که تمامی کسانی که خواهان عراقیزه کردن ایران هستند، بایستی بدانند که عراق کنونی به هیچ‌وجه کاراکنتری دموکراتیک نداشته و نمی‌تواند مدلی باشد جهت چاره‌یابی مسائل خلق‌ها در ایران.

امروزه خلق‌ها و تمامی جوامع از طریق مجالس اراده خویش را بیان می‌کنند. کارکرد اساسی مجالس بومی این است که از طریق اصول دموکراتیک تنش با دولت را به حداقل می‌رسانند. از سویی مدیریت‌ها و مجالس بومی شاخصه‌های اساسی جهت سنجش دموکراسی در هر کشوری به شمار می‌آیند. خودمدیریتی دموکراتیک کوردها در ایران در شرایط کنونی قرارداد یکپارچگی نوینی است میان دولت و خلق کورد. به جای یکپارچگی مبتنی بر آسیمیلیاسیون اجباری و نرمی که سالیان سال است دولت در مورد کوردها عملی می‌سازد نوعی اتحاد سیاسی به میان می‌آید که نه تنها دموکراتیک است بلکه تعریفی دوباره از یکپارچگی ارائه می‌دهد و جوابی خواهد بود به تمامی کسانی که مبارزه‌ی دموکراتیک خلق کورد را تروریزه کرده و بدان برچسب تجزیه طلبی می‌زنند. ایران می‌تواند خطای استراتژیکی را که صفویان در رابطه کوردها انجام دادند، جبران نماید. این امر نیز تنها از طریق بازتعریف مسئله‌ی کورد و به رسمیت شناختن هویت ملی کوردها میسر است. بایستی از تاریخ درس گرفت و به تکرار خطاهایی نپرداخت که جبران‌شان بسیار دشوار است. خودمدیریتی دموکراتیک به هیچ‌وجه دولت ایران و مجلس ملی آن را نادیده نمی‌انگارد. البته این امر تنها زمانی مصداق دارد که دولت و مجلس ایران دست از انکار کوردها بردارد و حق سازماندهی دموکراتیک و تأسیس نهادهای دموکراتیک را به رسمیت بشناسد. این امر می‌تواند چند نتیجه داشته باشد؛ از سویی کوردها خواهند توانست با تکیه بر اراده و هویت ذاتی‌شان نهادها و مجالس دموکراتیک خویش را به میان آورده و به اعمال سیاست (که در فلسفه‌ی آپویی محدودی سیاست برای هر خلقی فضای آزادی آن خلق را تعیین می‌کند) بپردازند و از سوی دیگر نیز این امر می‌تواند پروسه‌ی دموکراتیزاسیون در ایران را جهت دهی نموده و بسیاری از ساختارها و نهادهای سیاسی کنونی را با رفرم مواجه سازد. خودمدیریتی دموکراتیک صرفاً به حقوق دموکراتیک خلق کورد اکتفا نمی‌کند؛ در عین حال مدلی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از زندگی است که در صورت رفرم دموکراتیک عملی خواهد شد. خودمدیریتی دموکراتیک دربردارنده‌ی مرزهای مشخص نیست. تنها در صورتی که دولت، هویت ملی کوردها، حقوق دموکراتیک آنها و نهادینگی دموکراتیک‌شان را که مجالس بومی در رأس این نهادینگی قرار دارند به رسمیت بشناسد، می‌توان از کوردستان دموکراتیک خودگردان در داخل مرزهای ایران، ترکیه و یا سوریه بحث نمود. هدف این خودمدیریتی سهیم شدن در اختیارات دولتی نیست بلکه دربرگیرنده‌ی بیان آزادانه و دموکراتیک خلق کورد به منزله‌ی یک ملت در چارچوب مرزهای کنونی ایران می‌باشد. این خودمدیریتی که در آن خلق کورد قادر به زیستن آزادانه و دموکراتیک خواهد بود، در عین حال واقعیت کوردستان آزاد را به میان خواهد آورد. خودمدیریتی در اینجا به نوعی بیانگر ابراز وجود از سوی تفاوت‌مندی و پذیرش این تفاوت‌مندی است. تفاوت‌مندی نیز تنها در صورتی می‌تواند موضوع بحث باشد که خودویژگی و یا ویژگی‌های نوعی در کار باشد. عین این مورد در رابطه با یک خلق به عنوان موجودیت و پیکره‌ای مشخص نیز صدق می‌کند. هنگامی می‌توان از خودمدیریتی خلق کورد و یا دیگر خلق‌ها بحث به میان آورد که زبان، هویت و فرهنگ به منزله‌ی عناصری که آنها را از کلیت متمایز می‌سازد در میان باشند. این



موارد جوهره‌ی خودمدیریتی دموکراتیک را که از سوی رهبر خلق کورد ارائه شده‌اند تشکیل می‌دهند. به عبارتی پذیرش تفاوت‌مندی‌ها در دموکراسی و یا پذیرش هویت کوردها در نظامی دموکراتیک، آموزش به زبان مادری، فعالیت‌های آزادانه‌ی فرهنگی و سیاست دموکراتیک و آزاد همان خودمدیریتی دموکراتیک می‌باشد.

کوردستان موطنی است که کوردها هزاران سال است در آن زندگی می‌کنند. پیش از آنکه ترک‌ها به آناتولی امروزی مهاجرت کنند کوردها و فارس‌ها در جغرافیایی که امروزه بدان فلات ایران گفته می‌شود، زندگی کرده‌اند. از زمان سلطان سنجر سلجوقی به جغرافیای محل زندگی کوردها، کوردستان گفته شده است. در این دوران کوردستان به منزله‌ی نوعی ایالت و ساتراپ مدیریت شده است. به همین دلیل اطلاق عنوان کوردستان به محل زندگی کوردها چیزی است بسیار طبیعی. رویکردی بر این مبنا که کوردستان آزاد و یا خودگردان تنها و تنها بنا به ضرورت دولت-ملت اگر مبدل به دولت شود و با مرزهای دولتی احاطه گردد می‌تواند تحقق یابد. اشتباه‌آمیز است. نگرش آزادی‌ملت‌ها از راه تأسیس دولت-ملت‌ها نگرش طبقه‌ی حاکم، پست و چارپولی یا همان طبقه‌ی بورژوازی است. اشتباه‌آمیز بودن چنین نگرشی نه تنها از نظر عملی بلکه از نظر تئوریک و ایدئولوژیک نیز به اثبات رسیده است. از نظر جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد اگر قرار بر این باشد که کوردها به صورتی آزادانه و دموکراتیک زندگی نمایند و از فرهنگ، هویت و زبان خویش صیانت به عمل آورند این امر تنها از طریق خودمدیریتی دموکراتیک تحقق خواهد یافت. از این نظر همان‌گونه که خودمدیریتی دموکراتیک به معنای تجزیه‌ی ملت ایران نخواهد بود، کوردستان خودگردان و دموکراتیک هم به معنای تغییر در مرزهای کنونی ایران و ترسیم مرزهایی نوین نخواهد بود.

امروزه در بسیاری از کشورهای اروپایی که در آنها تکثر هویتی به صورتی رسمی پذیرفته شده است، از جغرافیای محل زندگی خلق‌ها مطابق با اسامی آن خلق‌ها یاد می‌شود. برای نمونه به جغرافیای محل زندگی باسک‌ها، منطقه‌ی باسک گفته می‌شود. عین همین مورد برای اسکاتلند و ایرلند و ولز در انگلستان نیز صدق می‌کند. در کانادا منطقه‌ی کبک (Quebec) جایی است که در آن فرانسوی‌زبانان زندگی می‌کنند. این در حالی است که در این کشورها مسئله‌ی تجزیه حتی به اذهان هم خطور نمی‌کند. تلفظ این اسامی مطابق با خواست خلق‌ها ضرورتی دموکراتیک می‌باشد. برخلاف ترکیه امروزه در ایران، کمتر کسی را می‌توان یافت که اصطلاح کوردستان موجبات ناخرسندی او را فراهم آورد. این امر ریشه در همزیستی هزاران ساله‌ی خلق‌های ایرانی در یک جغرافیا دارد و می‌توان آن را شانس بزرگ جهت چاره‌یابی مسائل خلق‌ها در این جغرافیا برشمرد.

بدیهی است در ایرانی دموکراتیک، دولت یونیتار باشد یا خیر، در صورت برقراری خودمدیریتی دموکراتیک اختیارات دولت مرکزی به میزان زیادی محدود خواهد شد. این امر تنها در مورد خلق کورد صدق نمی‌کند. در جغرافیای ایران خلق‌های بسیاری از جمله عرب، آذری، بلوچ، گیلگ، ترکمن و... وجود دارند که بایستی به اراده‌ی دموکراتیک آنها احترام گذاشت. برقراری چنین نظامی در عین حال می‌تواند ساختارهای سرطانی بروکراتیک را به میزان بسیاری محدود نماید. می‌توان از نمونه‌های عینی موجود در جهان نیز درس‌های بسیاری فراگرفت. کانتونهای سوئیس را می‌توان یکی از نمونه‌های عملی خودمدیریتی دموکراتیک منطقه‌ای برشمرد. مناطق خودگردان اسکاتلند و ولز در انگلستان، باسک و کاتالان در اسپانیا را نیز می‌توان جز اشکال متفاوت خودمدیریتی دموکراتیک قلمداد نمود. منطقه‌ی کورسیکا در فرانسه نیز در حال پیشروی به سوی نوعی خودمدیریتی دموکراتیک است. قطعاً هر کدام از این نمونه‌ها می‌توانند درس‌های بسیاری را در رابطه با خودمدیریتی‌های دموکراتیک منطقه‌ای به ما بیاموزند؛ اما نباید از یاد برد که شرایط تاریخی، ذهنیتی و جغرافیایی در هر کدام از این مناطق به هیچ‌وجه نمی‌توانند بیان ابژکتیو وضعیت کنونی ایران و خاورمیانه باشند.



خودمدیریتی دموکراتیک در جوهره‌ی خویش مدل سیستماتیک نگرش «حداقل دولت» و «حداکثر جامعه» و یا همان «حداقل ممنوعیت» و «حداکثر آزادی» است. نظامی است که در آن جامعه‌ی مدنی انتظار چندانی از دولت جهت چاره‌یابی مسائل در هر عرصه‌ای که باشد، نداشته و با تکیه بر نهادهای دموکراتیک ذاتی خویش مسائلش را چاره‌یابی می‌کند. به همین دلیل در نظام خودمدیریتی دموکراتیک ایجاد واحدهای خودگردان در تمامی عرصه‌ها، من جمله عرصه‌های اقتصادی، زیست بوم، بهداشت و آموزش، فرهنگ و هنر که در آنها آزادی زنان مبناست از ضروریات اجتناب‌ناپذیرند. به علاوه وجود نهادهای خودگردان زنان که در آنها تمامی امور را خود زنان برعهده دارند و بیان اراده‌ی دموکراتیک و آزادانه‌ی آنهاست؛ یکی از اصول اساسی و بنیادین خودمدیریتی دموکراتیک می‌باشد. نباید فراموش کرد که در فلسفه‌ی آپویی آزادی زنان و اراده‌ی سیاسی آنان معیار و شاخصه‌ای است جهت سنجش دموکراسی در هر جامعه‌ای.

### ■ ابعاد خودمدیریتی دموکراتیک

می‌توان خودمدیریتی دموکراتیک را با توجه به ابعاد گوناگون آن هر چه بیشتر درک کرد. ابعادی که بدانها اشاره خواهد شد، هر کدام در سطح یک طرح‌واره می‌باشند که می‌توان در آینده درون‌مایه‌شان را غنی‌تر کرد. ذکر این نکته نیز حایز اهمیت است که نمی‌توان موضوع وسیعی همچون خودمدیریتی دموکراتیک را به این ابعاد محدود کرد و این ابعاد می‌توانند در تناسب با نیازهای خلق کم و یا زیاد شوند.

(۱) بعد سیاسی:

مدیریت سیاسی در خودمدیریتی دموکراتیک از پایین‌ترین سطوح یعنی توده‌های مردمی شروع می‌شود؛ با سازماندهی کنفدرال کمون‌های روستا، مجالس محلات، شهرک‌ها، شهرها و... تعمیق می‌یابد و در بالاترین سطح یعنی کنگره‌ی جامعه‌ی دموکراتیک که بیان دموکراتیک تمامی این مجالس می‌باشد، حالت عینی و محسوس به خویش می‌گیرد. از این نظر خودمدیریتی دموکراتیک می‌تواند مبدل به اراده‌ی سیاسی خلق کورد، در ایرانی دموکراتیک شود. این همان وضعیتی است که بدان ستاتوی (Status) سیاسی نیز گفته می‌شود. تصمیمات اساسی و بنیادین بر عهده‌ی مجالس می‌باشد و تمامی مباحث و گفتگوها در این مجالس صورت می‌گیرند. در خودمدیریتی دموکراتیک، مجالس «مشارکتی، بلاواسطه و تکثرگرا» اساس کار می‌باشند. تشکیل مجالس در میان توده‌های مردمی، به‌ویژه زنان و جوانان و مشارکت مستقیم آنان در امر سیاست از ضروریات یک نظام دموکراتیک و جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی می‌باشد. بایستی شوراهای روستا و شهر را که در حال حاضر به ابزاری برای اجرای سیاست‌های دولتی مبدل شده‌اند، از وضعیت کنونی خارج ساخت و آنها را به ابزار سیاست دموکراتیک مبدل نمود. همین مورد را می‌توان در رابطه با ریش‌سفیدان روستا انجام داد که هنوز هم در جامعه‌ی کورد از نفوذ و احترام برخوردارند. می‌توان با روز آمد و دموکراتیزه کردن هیأت ریش‌سفیدان در روستاها به آنها کارکرد [یت] بخشید و با نهادینه کردنشان آنها را به نهاد دموکراتیک روستاها مبدل ساخت. همچنین با ایجاد اتحادیه‌ی بین شهری شهرداری‌ها آنها را هر چه بیشتر قدرت‌مند نمود. شهرداری‌ها به عنوان یکی از اساسی‌ترین نهادها در امر چاره‌یابی مسائل شهری بایستی از حوزه‌ی نفوذ دولت خارج شده و به مردم واگذار شوند. آنها بایستی مستقیماً و بدون هر گونه واسطه‌ای از سوی خلق‌های هر شهر انتخاب شوند.

(۲) بعد حقوقی:

می‌توان در چارچوب مرزهای کنونی ایران و در راستای ایجاد اتحاد دموکراتیک و آزاد اصلاحات قانونی و در

رأس آن اصلاحات مربوط به قانون اساسی را جهت برقراری خودمدیریتی دموکراتیک مطرح نمود. بعد حقوقی خودمدیریتی دموکراتیک بر مبنای قانونی اساسی نوین و دموکراتیک ایران و همخوان با حقوق جهانی و به ویژه حقوق اتحادیه اروپا تدوین خواهد شد. خلق کورد خواهد توانست از طریق ستاتوی خودمدیریتی دموکراتیک، آزادی و حقوق بنیادین خویش را تحت ضمانت درآورد. این استاتو بیان همبستگی آزاد، برابر و داوطلبانه‌ی خلق کورد بوده و از راه قانون اساسی ایران تضمین خواهد شد. حقوق کوردستان دموکراتیک بدون آنکه به دوگانه‌ی یا اخلاق و یا حقوق دچار شود، با مبنا قرار دادن هر دو مورد سعی در صیانت از جامعه خواهد داشت. با اعتقاد به اینکه جامعه‌ی بدون اخلاق جامعه‌ای تمام شده است؛ اخلاق را حوزه‌ی آزادی‌ای می‌بیند که جامعه را به پیش می‌برد و از کلیت آن محافظت می‌کند. نظام داد، در خودمدیریتی دموکراتیک، پارادایم جامعه‌ی دموکراتیک-اکولوژیک مبتنی بر آزادی‌خواهی جنسیتی را مبنا قرار می‌دهد.

### (۳) بعد دفاع ذاتی:

دفاع ذاتی، سیاست امنیتی جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی است. نباید چنین پنداشت که دفاع ذاتی صرفاً مسئله‌ای نظامی است. دفاع ذاتی امری است که عرصه‌های مختلفی از جمله صیانت از هویت، مشارکت در سیاست و دموکراتیزاسیون را دربرمی‌گیرد. دفاع ذاتی، جامعه‌ی سازماندهی شده را مبنا قرار می‌دهد. جامعه‌ی سازماندهی شده، جامعه‌ای است که به بهترین شکل، دفاع ذاتی خویش را تحقق می‌بخشد. مسئله‌ی دفاع ذاتی یکی از ضروریات اجتناب‌ناپذیر جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی می‌باشد که امروزه به انحاء مختلف از جامعه سلب شده است. جامعه‌ای که فاقد دفاع ذاتی باشد، جامعه‌ای است که هر آن در معرض نابودی قرار دارد. اگر که کوردها تا به امروز توانسته‌اند از هویت و موجودیت خویش صیانت به عمل آورند، این امر نتیجه دفاع ذاتی آنان در برابر هرگونه تجاوز و اشغال بوده است. در صورتی که خودمدیریتی دموکراتیک کوردها برقرار شود می‌توان واحدهای دفاع ذاتی را که با انحصار نظامی تفاوت ماهوی دارند، تحت نظارت ارگان‌های دموکراتیک به وجود آورد. خلق کورد در هر جایی که باشد در چارچوب خودمدیریتی دموکراتیک در برابر همه‌ی حملات نابودگرانه، فاشیستی و واپس‌گرا حساس و آگاه بوده و بر مبنای مقاومت اجتماعی از موجودیتش محافظت خواهد کرد. دفاع ذاتی یکی از حقوقی است که کنوانسیون‌های بین‌المللی و سازمان ملل نیز آن را تصریح کرده‌اند.

### (۴) بعد فرهنگی:

در راستای آزادسازی فکری و روحی جامعه‌ی کورد و مبدل شدن این جامعه به بیکره‌ای سالم، فعالیت‌های فرهنگی و هنری به‌ویژه فعالیت‌های مربوط به زبان از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردارند. بایستی گفت در شرایط کنونی خلق کورد نیازمند یک جنبش و رنسانس فرهنگی و هنری می‌باشد. در کوردستان خودگردان دموکراتیک، یکی از اساسی‌ترین کارهایی که انجام خواهد شد، مبارزه در برابر کالایی‌شدن هنر و فرهنگ بر مبنای پارادایم آپویی است. بایستی تمامی موانعی را که در برابر آموزش زبان کوردی وجود دارند از میان برداشت و شرایط را جهت آموزش آن از مقطع دبستان تا دانشگاه فراهم کرد. در کوردستان خودگردان دموکراتیک علاوه بر زبان کوردی و فارسی بایستی زمینه را جهت رشد و ترقی زبان و فرهنگ دیگر خلق‌هایی که در جغرافیای کوردستان زندگی می‌کنند فراهم نمود. زبان خدمات عمومی در کوردستان بایستی کوردی باشد. همچنین اسامی تمامی شهرها و خیابان‌ها نیز بایستی به زبان اورژینال و کوردی باشد.

### (۵) بعد اجتماعی:

بنابر سیاست‌های اجتماعی ما، در رئالیته‌ی موجود اجتماعی، خانواده یکی از نهادهایی است که نیازمند تغییر

و تحول می‌باشد. در همین راستا بایستی تمامی نگرش‌هایی ملکیت‌گرای ناشی از هیبرارشی که زن و کودکان را به ملک و مال مبدل می‌سازد و قوانین حامی این نگرش‌ها را تغییر داد. از این نظر سطح سازماندهی و آگاهی زنان می‌تواند مستقیماً در امر تحول خانواده و جامعه به عرصه‌های آزاد، برابر و یکپارچگی دموکراتیک نقشی کلیدی ایفا نماید. جامعه‌ی دموکراتیک، به منزله‌ی جامعه‌ای که ذهنیت آزادی‌خواه زنان و اراده‌ی آزاد آنان را ضروری می‌سازد در کوردستان دموکراتیک، آزاد و خودگردان به منصفی ظهور خواهد رسید. این یک واقعیت است که محور اساسی جامعه‌ی تاریخی را ملت‌های استثمارشده و مظلوم، خلق‌ها، اتنیسیته‌ها، زنان، جوانان، جوامع مبتنی بر کشاورزی، بیکاران، مهاجران، جماعت‌های دینی، مذاهب، گروه‌های کوچک و جوامعی تشکیل می‌دهد که با دسترنج خویش گذران می‌کنند. در تمامی عرصه‌های سازماندهی و زندگی اجتماعی، زنان نقش پیشاهنگ را برعهده دارند. محکوم نمودن استثمار جنسی و استثمار دسترنج کودکان و مبارزه با تمامی انواع استثمار در چارچوب حقوق جهانی یکی از ضروریات است.

#### ۶) بعد اقتصادی:

باتوجه به اینکه در امر ایجاد جامعه‌ی اخلاقی، ایجاد جامعه‌ی اقتصادی یکی از مهم‌ترین فاکتورهاست. یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی که در رابطه با مقوله‌ی برساخت خودمدیریتی دموکراتیک بایستی بازتعریف شده و زنده گردد عرصه‌ی اقتصادی است. این مهم نیز بر مبنای ایجاد جوامع اقتصادی در راستای از میان بردن بیکاری و فقر خواهد بود. خلق کورد در خودمدیریتی دموکراتیک با ایجاد مدل اقتصادی خویش، نظام دموکراتیک و آزادش را به شکلی ماندگار نهادینه خواهد ساخت. اگر قرار بر این باشد که خودمدیریتی دموکراتیک به بدنه‌ی ملت دموکراتیک مبدل گردد، پیش از هر چیزی بایستی نظام اقتصادی خویش را به میان آورد. گسستن انسان از اقتصاد بنیان تمامی از خودبیگانگی‌ها است. همچنان‌که ممانعت از چنین امری یکی از شروط اساسی در خودمدیریتی دموکراتیک می‌باشد، قبل از هر چیزی بایستی تمامی جامعه را در نظام اقتصادی شریک نمود. نظام اقتصادی‌ای مدنظر ماست که در آن زنان پیشاهنگ باشند، سود بیشینه هدف نبوده، ارزش کاربردی مبنای قرار گرفته و انحصارگرایی اقتصادی به شدت نفی می‌شود. حق کاربرد و مصرف منابع اقتصادی عاید کوردستان خودگردان، دموکراتیک و آزاد خواهد بود.

#### ۷) بعد اکولوژیک:

هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند از اخلاقی بودن و دموکراتیک بودن خویش سخن به میان آورد بدون آنکه با طبیعت یکی گردد. به دلایل نظامی، سیاسی و اقتصادی، نسل‌کشی اکولوژیکی که در رابطه با جغرافیای کوردستان پیشبرد داده می‌شود، ضرر و زیان‌های بسیار جدی به ساختار اجتماعی و جغرافیای کوردستان وارد آورده است. تنها با یک انقلاب اکولوژیک می‌توان وضعیت کنونی در این جغرافیا را تغییر داد. مقابله با شهرنشینی بیش از حد که اکوتعادل را از میان می‌برد، یکی از اصول خودمدیریتی دموکراتیک در کوردستان خواهد بود. به‌علاوه مبارزه با سدسازی‌هایی که پوشش گیاهی را از بین می‌برد و مکان‌های تاریخی را زیر آب برده و هدفش از بین بردن حافظه‌ی تاریخی خلق کورد می‌باشد نیز در رأس فعالیت‌های مربوط به برساخت خودمدیریتی دموکراتیک قرار دارد.

#### ۸) بعد دیپلماتیک:

اگر مسئله‌ی کوردستان را با تمامی ابعاد تاریخی و اجتماعی‌اش که به چهار بخش تجزیه شده است مدنظر قرار دهیم، خواهیم دید که روابط دیپلماتیک با دیگر خلق‌ها و ملت‌ها در خاورمیانه چه تأثیرات شگرفی می‌تواند در پی داشته باشد. دیپلماسی در کوردستان خودگردان دموکراتیک گسترش صلح و آشتی در منطقه، توسعه‌ی

اقتصادی و افزایش سطح رفاه را در پی خواهد داشت. دیپلماسی با خلق‌های بدون دولت، خلق‌هایی که در راه آزادی و دموکراسی مبارزه می‌کنند و دیگر جماعات و گروه‌ها بر مبنای همبستگی و اعتماد متقابل خواهد بود. فعالیت‌های دیپلماتیک بایستی بر اساس منافع کلی خلق کورد و کوردهایی باشد که در متروپول‌ها و در وضعیت دیاسپورا به سر می‌برند.

با گسترش هرچه بیشتر مباحث و گفتگوها پیرامون پروژه‌ی خودمدیریتی دموکراتیک می‌توان ابعاد دیگری نیز بدان افزود. همان‌گونه که پیشتر هم اشاره شد، این نیازهای اجتماعی هستند که بدنه‌ی خودمدیریتی دموکراتیک را می‌سازند. برای مثال جنبه‌ی اعتقادی در تمامی جوامع علی‌الخصوص جامعه‌ی کورد یکی از جنبه‌هایی است که تأثیرگذار بوده و باید تحلیل دقیق و صحیح از آن ارائه داد. بی‌گمان در تمامی فرهنگ‌ها اعتقادات و باورداشت‌ها که بیانگر جنبه‌ی متافیزیکی انسان می‌باشند، وجود دارند و می‌توان ردپای آنها را در تمامی ابعاد دیگر زندگی انسان یافت. اعتقاد یکی از عناصری است که نقش بنیادین را در بعد اخلاقی و معنوی انسان بازی می‌کند. اساساً خود زندگی در یک کلام عبارت است از اعتقاد و مبارزه در راه این عقیده. پدیده‌ی دولت- ملت نقشی منحط‌کننده در رابطه با عنصر عقیده ایفا کرده است. از یک سو، تحت لوای لائسیسم با گروه‌ها و جماعات دینی مبارزه می‌کند و از سوی دیگر نیز آنها را با سرکوب، محدودیت و امحا مواجه کرده است. بایستی ریشه‌ی این تضاد را در ماهیت دولت- ملت و شرایط ظهور آن جستجو نمود که در حوصله‌ی این مقال نیست. اما ذکر این نکته نیز خالی از فایده نخواهد بود که مبارزه‌ی قشر پست جامعه یعنی بورژوازی با کلیسا و دین جهت غصب قدرت و آزادی عمل در حوزه‌ی اقتصادی و استثمار این حوزه، یکی از عوامل ریشه‌ای در تضاد و تقابل میان دولت- ملت و باورداشت‌ها و عقاید و به‌ویژه ادیان می‌باشد. این در حالی است که خود بورژوازی به‌منزله‌ی یکی از شاخه‌های اساسی الیگارشیک در دولت- ملت سعی نموده تا دینی ملی را عرضه کند که در تناسب کامل با منافعش قرار دارد. به همین دلیل به هیچ‌وجه نمی‌توان از آزادی ادیان و مذاهب در ساختار دولت- ملت بحث نمود.

یکی از مهم‌ترین وظایف در نظام خودمدیریتی دموکراتیک اتخاذ رویکردی است که اساس و مبنای آن آزادی و همبستگی با گروه‌های دینی است. در عرصه‌ی فرهنگی بایستی بر بنیان سازش اصولی و متقابل زمینه را جهت گسترش و صیانت از این گروه‌ها فراهم آورد. جهت این مهم نیز نباید دچار افراط و یا تعصبات بی‌جا شد. چنین نگرشی از ضروریات غنای فرهنگی است که خودمدیریتی دموکراتیک خود را مقید بدان می‌داند.

همان‌گونه که در سطور بالا هم اشاره شد، دموکراسی رادیکال مقوله‌ای است که یکی از شروط بنیادین آن آزادی و اراده‌مندی زنان است. شاخه‌هایی چون سازماندهی ذاتی، سازماندهی اقتصادی، نهادهای خودیژه، نهادهای تصمیم‌گیری و اجرایی زنان و... جزو شاخه‌هایی هستند که سطح دموکراسی در یک جامعه را تعیین می‌کنند. در یک کلام میزان اراده‌مندی و آزادی زنان است که میزان دموکراسی در جامعه را مشخص می‌کند. در همین چارچوب برخورداری از پارادایمی دموکراتیک که جهت، ذهنیت، احساسات، مناسبات اجتماعی و به عبارت دیگر دنیای ذهنیتی نوین ما را تعریف کند و سنت‌های منجمد موروثی و بومی زن‌ستیز را به کناری نهد اجتناب‌ناپذیر است. پارادایم جامعه‌ی دموکراتیک-اکولوژیک مبتنی بر آزادی‌خواهی جنستی، به‌منزله‌ی مکتب و مجموعه‌ای هماهنگ و متناسب از بینش فلسفی، ارزش‌های اخلاقی، روابط اجتماعی و... که تماماً از پارادایم مدرنیسم گذار نموده، مبنای خودمدیریتی دموکراتیک در کوردستان خواهد بود. در پروژه‌ی خودمدیریتی دموکراتیک کوردستان نوع رویکردمان نسبت به زنان بر اساس تمایز مثبت خواهد بود. کسی نمی‌تواند منکر این واقعیت باشد که زن شالوده‌ی جامعه‌پذیری انسان‌هاست. حتی می‌توان گفت تمامی مسائل عرصه‌ی اجتماعی پیش از هر کسی در میان زنان بر جسته می‌گردد. به همین دلیل اعمال تمایز پوزیتیو در مورد زنان در تمامی

عرصه‌ها من جمله عرصه‌های آموزشی، فرهنگی، بهداشتی، خانواده، حقوقی و اقتصادی در رأس فعالیت‌های مربوط به بر ساخت نظام خودمدیریتی دموکراتیک قرار دارد. این نظام اعمال خشونت بر زنان را از هر نوعی که باشد، جرمی جدی شمرده و بر همین مبنا هم، سیاست‌های اجتماعی‌اش را تعیین می‌نماید. تشکیل خانه‌های کودکان و پارک‌های زنان آزاد را در صدر فعالیت‌هایش قرار می‌دهد. نظام آموزشی‌اش را از نظام پوزیتیویستی و جنسیت‌گرا جدا می‌کند. همه‌ی تجهیزات و وسایل مورد نیاز در عرصه‌های فیزیکی، روحی و روانی و بهداشتی مربوط به پارک‌های زنان آزاد را تأمین می‌کند. در رابطه با چاره‌یابی مسائل اجتماعی، اقتصادی، خانواده و... مبنا قرار دادن شیوه‌های کلاسیک و دولت‌گرا به خصوص دادگاه‌ها را خطایی استراتژیک می‌شمارد و همه چیز را به آنها حواله نمی‌کند. در نظام خودمدیریتی دموکراتیک چاره‌یابی این مسائل برعهده‌ی واحدهایی است که مجالس و کمون‌های مردمی آنها را تعیین می‌کنند.

سعی نمودیم در حدامکان به توضیح و تشریح خودمدیریتی دموکراتیک در کوردستان پردازیم. بی‌گمان مقوله‌ی خودمدیریتی دموکراتیک و گفتمان دموکراسی رادیکال در فلسفه‌ی آپویی نیازمند گفتگوها و مباحث بسیار گسترده‌ای است که در یک یا چند مقال نمی‌توان حق آنها را ادا نمود. اما جهت نوعی ذهنیت‌سازی به‌ویژه در ایران ارائه‌ی چنین نوشتارهایی را می‌توان با اهمیت تلقی کرد. بر همین مبنا از این پس تلاش‌مان در این راستا خواهد بود تا موضوعاتی چون خودمدیریتی دموکراتیک، کنفدرالیسم دموکراتیک و دموکراسی رادیکال و جنبه‌های تخصصی آنها را با توجه به ابعاد تاریخی، فرهنگی و اجتماعی جغرافیای ایران تحلیل و واشکافی نماییم. بدون شک ساختارهای سیاسی در خاورمیانه در حال تغییرند و کُمت این تغییر دیر یا زود به ایران نیز خواهد رسید. در شرایطی که گرگ‌ها، اراده و هویت خلق‌ها با پوستین دروغین دموکراسی و آزادی لیبرال در کمین فرصت‌طلبی نشسته‌اند، ساختار سیاسی حاکم بر ایران می‌تواند بدون کمترین هزینه اما به شرط احترام به هویت ذاتی، سیاسی و فرهنگی خلق‌های ایران از دوره‌ی بحرانی کنونی گذار نموده و به آلترناتیو قدرتمند دموکراسی نه تنها در ایران بلکه در تمامی خاورمیانه مبدل شود. جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد به‌منزله‌ی یکی از سازماندهی‌شده‌ترین جنبش‌های خاورمیانه جهت این مهم می‌تواند یارو یاور خلق‌های ایران باشد. همچنان‌که در نمونه‌ی سوریه مشهود است کوردها اثبات نموده‌اند نه در جبهه‌ی مدرنیسم و لیبرالیسم و مزدوران بی‌مزد آن جای می‌گیرند و نه حامی دولت‌های محافظه‌کاری هستند که هویت آنها را انکار می‌کند. جبهه‌ی کوردها مشخص است؛ **دموکراسی رادیکال خلق‌ها**

منابع و مأخذ:

دفاعیات رهبر آپو

انتشارات کمیته‌ی علم و روشنگری



«یکی دیگر از عوامل به "دیگری مبدل نمودن" این است که جمهوری(به عنوان شکلی از دولت) را به دولت- ملت به ویژه شکلی از دولت- ملت‌گرایی قاطعانه تعبیر و تفسیر نماییم. رژیم دولتی ایده‌آل برای جمهوری نه دولت- ملت، بلکه دولت دموکراتیک است. یک دولت نمی‌تواند در عین حال هم دولت- ملت باشد و هم دموکراتیک. این دو صفت با یکدیگر در چالش قرار دارند. دولت دموکراتیک، دولتی است که به روی نظامی دموکراتیک باز بوده و با آن به سازش دست می‌یابد. دولت- ملت نه تنها دارای چنین هدفی نبوده بلکه برعکس جامعه‌ی دموکراتیک را در درون خویش استحاله می‌نماید. اصل چاره‌یابی دموکراتیک با جمهوری مطابقت دارد، اما قادر نیست همان تطابق را با دولت- ملت برقرار نماید. مورد حائز اهمیت این است که جمهوری به منزله‌ی سازمان همگرای دموکراتیزاسیون در نظر گرفته شده و تأسیس شود. ایدئولوژیک نمودن شکل دولت و یا جمهوری و پیوند ندادن آن به یک اتنیسیته و یا یک دین، از نقطه‌نظر چاره‌یابی دموکراتیک حائز اهمیت است. مطرح نمودن تعریفی حقوقی از جمهوری به منزله‌ی سازمان همگرای دموکراتیک تعامی شهروندان صحیح‌ترین کاری است که می‌توان انجام داد. یعنی تعریف جمهوری به منزله‌ی سازماندهی حقوق دموکراتیک تعامی شهروندان، از اهمیت بسزایی برخوردار است. به این ترتیب اصل اجتماعی و اصل لائیسزم نیز به شکلی حقیقی به محتوای این تعریف افزوده می‌شود. تنها در صورت ارائه‌ی چنین تعریف صریحی از جمهوری آن را به یک اتنیسیته، دین و ایدئولوژی وابسته نخواهیم نمود. برای نمونه بیان آن بدون افزودن اصطلاحات کورد و ترک(که اتنیسیته و نژاد را در بر می‌گیرند) و همچنین دین و صفاتی نظیر اسلامی، مسیحی و تسنن(به منزله‌ی بیانات ایدئولوژیک) دربرگیرنده بوده و کلیت را برقرار خواهد کرده.

